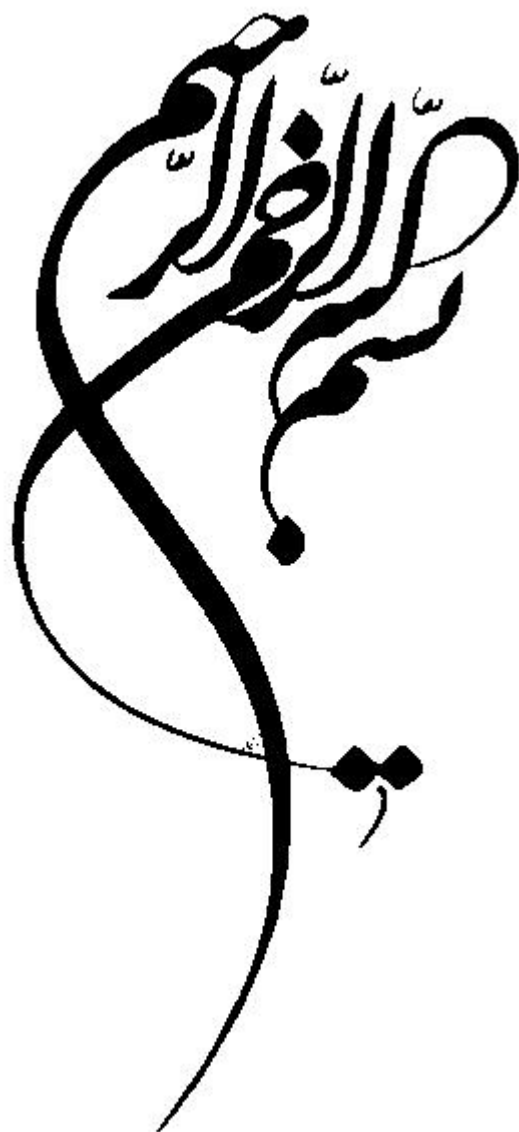




معرفت دینی

معرفت دینی، ص: 1

سخن ناشر

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان‌های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت‌های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت‌اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت، علیهم‌السلام، را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می‌نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده‌ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده‌اند، عباد الله را به مصداق کریم «ادع الی سبیل ربك بالحکمه والموعظه الحسنه»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده‌اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مد ظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث‌داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم‌قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می‌باشد که به منظور

پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می‌شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان‌ساز آل الله، علیهم‌السلام، شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود پنجمین اثر از این مجموعه سترگ، و در بر دارنده 20 گفتار در باب معرفت است که مربوط به سخنرانی‌های استاد در دهه اول محرم 1383 در حسینیه همدانیهای تهران، دهه اول جمادی الاول 1384 در مسجد جامع سمنان، و دهه اول شعبان 1386 در حسینیه قائم اصفهان است. این مکتوب، علاوه بر در داشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می‌سازد، از فواید زیر خالی نیست:

عنوان‌بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی‌نوشت.

ذکر نام مستقل برای هر بحث. (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مد نظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)

مجموعه متنوع فهرست‌ها و ...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت، علیهم‌السلام، و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نمایم. هم‌چنین، از هیئت مدیره محترم مرکز و پژوهشگران و ویراستاران موسسه نگارش و ویرایش، به ویژه جناب آقای محسن باغبانی، که تولید و آماده‌سازی این اثر را بر عهده داشتند، و دیگر عزیزانی که در نشر این اثر یاری رساندند، کمال تشکر را داریم. والله الحمد.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پیش‌گفتار مولف

پایه‌گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله، بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان، علیه‌السلام، ادای این تکلیف الهی را به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی‌های آن حضرت در کتاب بی‌نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق، علیهما‌السلام، نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی‌امیه و بنی‌عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته‌های

مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند. عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال 1387 هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت‌هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ طوسی، علامه محمد باقر مجلسی، و شیخ جعفر شوشتری و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سید علی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی حصه‌ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و ... با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و

محرم و صفر به منبر می‌رفتند و از این طریق دین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می‌کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده‌ام، براساس وظیفه‌ای که احساس می‌کردم رو به جانب تبلیغ و تالیف آوردم و، در این راه، فقط توفیق حق رفیق را هم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته‌ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

موسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت، علیهم السلام، کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می‌دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی‌ها به صورت مکتوب در آید تا در اختیار طلاب حوزه‌ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می‌دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، بخصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

1- دشمن شناسی: نخستین گام معرفت

معرفت دینی، ص: 3

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على أعدائهم اجمعين.

بحث معرفت در اسلام از مباحث درازدامنی است که نیازمند به تحقیق و تحلیل و تبیین طولانی است. این بحث ابعاد و سطوح مختلفی دارد که پرداختن به همه آنها در این مقال کوتاه ممکن نیست، اما بی شک یکی از مهم ترین بحث های آن - در ذیل بحث معرفت نفس - شناخت دشمنان انسان است که مانع رسیدن او به جایگاه والایش در آفرینش می شود. از این رو، در این گفتارها به بررسی دشمنان چندگانه انسان در مسیر رشد و تعالی او پرداخته می شود.

انسان دشمنانی دارد که دشمنی ها و کینه توزی هایشان با او پایان ناپذیر است. آنها از زمانی که خداوند متعال انسان را آفرید به زندگی او پا گذاشتند و هدفشان این بود که بین او و پروردگارش مانع و حجابی ایجاد کنند تا از عنایات و فیوضات الهی محروم شود. این دشمنان را نمی توان با اسلحه های مادی و ظاهری از میدان زندگی دور کرد، بلکه تنها با بهره گیری از ارزش های درونی و لطف و عنایت خداوند می توان

معرفت دینی، ص: 4

بر آنها پیروز شد. قرآن مجید، از میان این دشمنان، بیش از همه به سه دشمن نظر دارد و مردم را متوجه ویژگی های آنان می کند و خطرات بسیار و زیان ها و خسارت هایی را که به همراه می آورند بیان می کند. هم چنین، قرآن راه مبارزه با آنها را نشان می دهد و وعده می دهد که اگر کسی درگیر جنگ با آنان شد، خداوند در این میدان معنوی او را یاری خواهد کرد.

قوی ترین دشمنی که خداوند متعال در قرآن کریم از آن نام برده است «هوای نفس» است. در روایتی قدسی، خداوند به موسی بن عمران می فرماید: هیچ چیز همانند هوای نفس با الوهیت من سر جنگ ندارد. **«1»**

مفهوم و مصداق هوای نفس

هوای نفس به معنای مجموعه میل ها و خواسته های بی مهار است. مصداق عملی این مفهوم نیز در زمان ما تعریفی است که فرهنگ غرب از «آزادی» ارائه کرده است. آنها، از دویست سال پیش تا کنون، ندای آزادی سر داده و آن را این طور معنا کرده اند: رها شدن از مجموع قیود اخلاقی، وجدانی و دینی!

آیا این معنای آزادی است؟ هوای نفس درست در پی همین است؛ یعنی می‌خواهد فرمانروایی تشریعی حق را از میدان حیات ساقط کند تا دیگر انسان مقید به هیچ قیدی از جانب پروردگار نباشد و حلال و حرام، احکام، و اخلاق و وجدان، هیچ یک، در زندگی او نقشی نداشته باشند.

یکی از مقامات ارتش آمریکا روزی گفته بود: ما وقتی در عراق یا افغانستان مردم را قطعه قطعه می‌کنیم، از تماشای این کار لذت می‌بریم! این ثمره هوای نفس است که انسان از قید وجدان رها شود و در برابر

(1) پی‌نوشت:

. درباره دشمنی هوای نفس با انسان آیات و روایات فراوانی وجود دارد. از جمله:

- یوسف، 53: «وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النِّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ».
- نازعات، 40 41: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَهَيَّ النِّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ».
- نساء، 135: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أُولَىٰ بِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُؤْا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا».
- ص، 26: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا الْحِسَابَ».
- نهج البلاغه، خطبه 28: «أيها الناس إن أخوف ما أخاف عليكم اثنتان: اتباع الهوى، وطول الأمل. فأما اتباع الهوى فيصده عن الحق. وأما طول الأمل فينسى الآخرة»، نیز خطبه 50: «إنما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع وأحكام تبتدع».
- عوالم اللثالی، أحسائی، ج 4، ص 118: قال النبی صلی الله علیه وآله: «أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك»،
- امالی، شیخ صدوق، ص 553؛ روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ص 420: «قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «أفضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه»»،

معرفت دینی، ص: 5

کارهای غیر اخلاقی هیچ گونه نگرانی و دغدغه‌ای نداشته باشد و دلش برای کسی نسوزد و در برابر حلال و حرام بی تفاوت باشد و آزادی خود را در این بی تفاوتی‌ها ببیند.

واژه هوی در قرآن

واژه هوی بارها در قرآن مجید آمده است. از آن جا که هوی به فرمانروایی تکوینی دسترسی ندارد، می خواهد بر فرمانروایی تشریعی پروردگار حاکم شود.

یکی از نمونه‌های فرمانروایی تکوینی حق در وجود ما، ضربان قلب، گردش خون، رشد جسمانی و همه فعالیت‌های مثبت بدن است. هوای نفس به حرم فرمانروایی تکوینی الهی راهی ندارد تا مثلاً بخواهد قلب را از کار بیندازد، گردش خون را مختل کند یا جلوی رشد بدن و امور جسمانی را بگیرد. از این رو، دشمنی او متوجه فرمانروایی تشریعی حق است. به عبارت ساده‌تر، هدف هوای نفس تخلیه همه جوانب وجود انسان از دین، تعطیل فرمان‌های پروردگار، و بی تفاوتی او در برابر عمل صالح و اخلاق حسنه است. این چنین است که انسان از مدار انسانیت خارج می شود و در مدار حیوانیت (و پست تر از آن) قرار می گیرد. خداوند در این باره به پیامبر خویش می فرماید:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ». «1»

آیا دیدی آن کسی را که هوای خودش را معبود خود کرده است؟

کلمه «اله» به معنای معبود و موجودی است که عبادت می شود. حال اگر این اله اله باطل باشد، تمام عبادات انسان باطل می شود و اگر این معبود و اله معبود حق باشد، تمام عبادات او صحیح تلقی می گردد. کسی که فرمانروایی معبود حق را از میدان زندگی پاک کرده و فرمانروایی تشریعی پروردگار را تعطیل نموده است هوی را فرمانروای خویش کرده

(1). جاثیه، 23: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلَآ تَذَكَّرُونَ». نیز: فرقان، 43: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً».

معرفت دینی، ص: 6

و آن را می‌پرستد؛ چون این دستور هوای نفس است که قید و بندی نداشته باش و پایبند به حلال و حرام و اخلاق و مسائل انسانی نباش.

هم‌چنین، از این آیه شریفه به زیبایی استفاده می‌شود که هوای نفس کرسی حکومتش را علیه فرمانروایی تشریعی خدا در وجود انسان می‌گسترد و اگر انسان او را عبادت کند و تسلیمش شود، رفته رفته از پروردگار جدا می‌شود و به همه قیود مثبت بی‌تفاوت می‌گردد.

زندگی بدون قید معنا ندارد

کسانی که معتقدند نباید هیچ قیدی در زندگی انسان وجود داشته باشد اشتباه می‌اندیشند، زیرا تمام جهان مقید به قیود است: هر سال مقید به چهار فصل است؛ آبادانی زمین مقید به باریدن باران و برف است؛ پدید آمدن شب و روز مقید به گردش زمین به دور خویش است؛ سلامت انسان مقید به این است که مثلاً قلب در هر ثانیه تعداد معینی ضربان داشته باشد یا حرارت بدن 37 درجه باشد یا فشار خون در حدود 11-12 باقی بماند، زیرا اگر حرارت بدن از حدی بالاتر یا پایین‌تر برود، انسان از بین می‌رود.

حال که زندگی مادی و سلامت جسمانی انسان تا این حد وابسته به انواع قیدهاست، اگر او بخواهد انسانیت و زندگی معنوی‌اش محفوظ بماند، باید تابع قیود الهی باشد. اگر این قیدها در کار نباشد، هوای نفس بر انسان مسلط می‌شود و او را پست‌تر از حیوان و بدتر از درندگان می‌کند؛ چنان‌که خداوند در قرآن می‌فرماید:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ». «1»

بدترین موجودات نزد خداوند کران و گنگانی هستند که نمی‌اندیشند.

پس، کسانی که مقید به قید عقل و در پی شنیدن سخن راست و راه راست نیستند، بدترین و شرورترین جنبدگان نزد خدای‌اند.

(1). انفال، 22: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»؛ انفال، 55: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ مائده، 60 59: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ

مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ* قُلْ هَلْ أَنْبَأُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ».

معرفت دینی، ص: 7

زیان‌های پیروی از هوای نفس

خداوند در این باره به پیامبر خویش می‌فرماید:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ». «1»

اگر از هوای نفس آنان (مشرکان) پیروی کنی، آسمان و زمین به فساد کشیده می‌شود.

این آیه بسیار مهم است، زیرا خداوند در آن به پیامبر خویش می‌فرماید: هواپرستان مدینه و مکه می‌خواهند خواسته‌های بی‌پایانشان را به تو تحمیل کنند، لذا نزد تو می‌آیند و می‌گویند که ما چنین می‌خواهیم و چنان نمی‌خواهیم، و توقع دارند که تو خواسته‌های آنان را بپذیری و آن‌گونه که آن‌ها می‌خواهند عمل کنی. آگاه باش که اگر از هواپرستان پیروی کنی، زمین و آسمان غرق در فساد می‌شود!

هواپرستان این پیشنهادها را نه به پیامبر اسلام، که به تمام انبیا می‌دادند. وقتی اشراف مکه به پیامبر پیشنهاد دادند که از آنان اطاعت کند، سوره مبارکه کافرون نازل شد و خداوند در آن به پیامبر فرمود: به آنان بگو:

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ». «2»

آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم.

چرا خداوند چنین پاسخی داد؟ برای این‌که هواپرستان اصرار داشتند که پیامبر اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، از هوای آنان اطاعت کند و برده هوای نفس آن‌ها شود. «3» امروزه، بشر همه انواع گناه را تجربه کرده و حتی گروهی در پی آنند که اگر بشود گناهان جدیدی اختراع کنند، ولی گناه دیگری به فکرشان نمی‌رسد! آن‌ها این قدر به دنبال گناه رفته‌اند که انگار دیگر گناه جدیدی وجود ندارد که آن را یافته و به جامعه بشری عرضه کنند. در روزگار ما، جهان پر از ظلم و جور شده است (ملت ظلما وجورا) «4» و جایی را

(1). مؤمنون، 71: «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ».

(2). کافرون، 6.

(3). بحار الأنوار، ج 89، ص 340: عن ابن أبي عمير قال: سأل أبو شاکر أبا جعفر الأحول عن قول الله: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ* وَ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ* وَ لَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ* وَ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» فهل يتكلم الحكيم بمثل هذا القول ويكرره مره بعد مره؟ فلم يكن عند أبي جعفر الأحول في ذلك جواب، فدخل إلى المدینه فسأل أبا عبد الله عليه السلام عن ذلك فقال: كان سبب نزولها وتكرارها أن قريشا قالت لرسول الله صلى الله عليه وآله: تعبد إلهنا سنه، ونعبد إلهك سنه وتعبد إلهنا سنه ونعبد إلهك سنه، فأجابهم الله بمثل ما قالوا، فقال فيما قالوا: تعبد إلهنا سنه «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» وفيما قالوا: ونعبد إلهك سنه: «وَلَوْ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» وفيما قالوا: تعبد إلهنا سنه «وَلَوْ لَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ» وفيما قالوا: ونعبد إلهك سنه «وَلَوْ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ* لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي».

(4). اشاره به روایاتی دارد که آخرالزمان را توصیف می کنند. مثل حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در الرسائل العشر، شیخ طوسی، ص 98: «قول النبي عليه السلام للحسين عليه السلام: «ابني هذا إمام ابن إمام أخو إمام أبو أئمة تسعه تاسعهم قائمهم يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا».

معرفت دینی، ص: 8

نمی توان یافت که سراسر بر مدار عدل باشد! نه يك قاره و كشور، بلکه حتى يك شهر، روستا و بخش را هم نمی توان پیدا کرد که این چنین باشد؛ حتى يك زن و شوهر هم نمی توان یافت که حیاتشان به طور کامل در سیطره عدالت باشد و این نتیجه پیروی از هواست.

آری، هوای نفس زندگی را پر از تجاوز و ظلم می کند و انسان را در همه شئون زندگی، اقتصادی، فکری و ... به فساد می کشاند.

نمونه‌هایی از هواپرستی

1. اولین برخورد حکومت یزید با امام حسین، علیه السلام، در مدینه روی داد. سبب این برخورد نامه یزید به فرماندار مدینه بود که در آن نوشته بود:

حسین بن علی را بخواه و به او بگو که [شاید این جمله یزید را کمتر شنیده باشید] باید مطیع و فرمانبردار ما باشی! اگر نپذیرفت، بی درنگ سر او را از بدن جدا کن و برای من بفرست. «1» دشمنی هوا این گونه است. هوای نفس تا آنجا پیش می رود که می گوید حسین بن علی، علیهما السلام، باید در زندگی برده یزید باشد و اگر نمی خواهد چنین باشد، یک لحظه هم نباید در دنیا زندگی کند! چهره واقعی هوا این گونه است: اگر پیامبر مطیع ما شد، با او کاری نداریم، اما اگر مطیع ما نشد، یا او را می کشیم یا به هر شکل شده مانع کارش می شویم.

2. امام خمینی می فرمودند: روزی تاجری از تهران خدمت آیت الله العظمی بروجردی رسید و 50 هزار تومان سهم امام آورد. در آن زمان، 50 هزار تومان مبلغ زیادی بود. او پول را به آیت الله العظمی بروجردی داد و به آن مرجع بزرگ گفت: ما به دنبال پول هایی که می آوریم و به شما می دهیم، نقشه ها و طرح هایی هم برای حوزه و طلبه ها و شما

(1). اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ص 16: «فلما توفی معاویه بن أبی سفیان و ذلك فی رجب سنه ستین من الهجره كتب یزید إلى الولید بن عتبه وکان أمیر المدینه يأمره بأخذ البیعه علی أهلها عامه وخصاه علی الحسین علیه السلام ویقول له إن أبی علیک فاضرب عنقه وأبعث إلى برأسه».

معرفت دینی، ص: 9

مراجع داریم؛ لذا شما باید بعد از قبول این پول طرح های ما را نیز بپذیرید!

آدمی که درسی نخوانده و سواد چندانی ندارد و شغلش تجارت است، در ازای مقداری پول می خواهد عالمی روشن ضمیر، مرجعی اعلم، و نایب عام امام زمان را مطیع فرمان خود کند! در حالی که این خواسته یر خلاف تعالیم قرآن و سنت است. قرآن مجید و روایات به امت اسلامی دستور داده اند که تنها از خدا و پیامبر و عالمان ربانی پیروی کنند. «1» قرآن مجید می فرماید: آنان که نمی دانند (لایعلمون) و از مسائل الهی، قرآنی، شرعی، و نحوه مدیریت مجموعه بزرگی مثل حوزه علمیه امام صادق، علیه السلام، آگاه نیستند باید تابع دانایان باشند. «2»

حال، فرد جاهلی آمده و برخلاف قرآن می گوید دانا باید تابع جاهل باشد و فرمانروای علمی و فقهی شیعه باید فرمانبر من شود؟! تنها عامل ایجاد این تفکر در آدمی هوای نفس است. ممکن است انسان نفهمد که عامل بسیاری از رفتارهایش هوای نفس است، ولی اگر خواسته‌هایش را نزد يك عالم ربانی طرح کند و بگوید که من از زن، بچه، عروس، داماد، و از هیئت و مسجد محله‌ام چنین توقعات و خواسته‌هایی دارم، او با تطبیق آن خواسته‌ها با آیات و روایات به او می گوید که این خواسته‌ها خدایی است و می توان به آن‌ها عمل کرد یا خدایی نیست و نباید به سوی آن‌ها رفت.

این موضوع را آیت الله العظمی بروجردی به خوبی می فهمید، لذا فرمود تا پول او را پس بدهند. در حالی که اگر ایشان آن 50 هزار تومان را قبول می کرد، می توانست حقوق سه - چهار ماه طلبه‌های حوزه علمیه قم را بپردازد، اما ایشان فرمودند: اگر ما بخواهیم این گونه گوش به حرف مردم باشیم، باید دین را نیز برابر با خواسته‌های آنان تغییر دهیم و

(1). اشارتی است به آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

(2). نخل، 43. نیز با اندک تفاوتی در انبیاء، 7: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». نیز در یس، 21 (از قول مؤمن آل یاسین): «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ». و اعراف، 3: «اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ»، و اعراف 158: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ».

معرفت دینی، ص: 10

قرآن را بر اساس خواسته‌های ایشان معنا کنیم و ... آن وقت چه فرقی با غربی‌ها و اروپایی‌ها داریم؟ وکلای غربی در مجلس نشسته‌اند و هر چه ملت می‌خواهند را قانونی اعلام می‌کنند، گرچه گناهی زشت باشد.

آن مرد گفت: آقا، این پول سهم امام است.

فرمودند: این سهم هواست! این پول مال امام زمان نیست، بلکه مال هوای نفس خودت است! و دیگر با او حرف نزنند. او نیز از محضر ایشان خارج شد و به اشتباه خودش پی برد.

امام فرمودند: این مرد بیرون اتاق آیت الله بروجردی نشسته بود تا بالاخره من واسطه شدم و آیت الله العظمی بروجردی به زحمت ایشان را دوباره به حضور پذیرفت.

3. یکی از اساتیدم، که انسان متدین و صاحب‌دلی بود، به من گفت: وقتی امام خمینی را تبعید کردند، با خودم گفتم: بعد از ایشان دیگر به درس هیچ استادی نمی‌روم!

چند روزی گذشت و دیدم منشأ این خواسته و تصمیمی که گرفته‌ام در حقیقت هوای نفس است، زیرا مفهومش این است که دیگر مراجع قم عالم نیستند تا بعد از امام برای ما قابل استفاده باشند. دیدم شیطان مرا اغفال کرده و وادارم کرده چهره‌های علمی را در درون خودم بگویم و آن‌ها را کوچک کنم و خودم را در مقابل آن‌ها قرار دهم و بگویم: آن‌ها مگر چه می‌خواهند بگویند که من نمی‌دانم؟! بعد خودش گفت که خدا مرا بیدار کرد.

تنها به یاری خداست که انسان از درونش آگاه می‌شود و می‌فهمد منشأ برخی از خواسته‌هایش - گرچه رنگ و لعاب دینی و علمی و ظاهری موّجه دارد - هوای نفس است؛ انگیزه‌اش خدایی نیست، بلکه غیر خدایی و غیر دینی است.

معرفت دینی، ص: 11

وقتی هواپرستی قانونی شود!

زمانی در آمریکا، آمار جرم و جنایت، تصادف، چاقوکشی، قتل و ... بالا رفت و دانش‌آموزان و دانشجویان نیز دچار افت درسی شدند. پژوهشگران تحقیق کردند و دیدند علتش استفاده از مشروبات الکلی است، لذا آن را ممنوع کردند. دولت آمریکا دستور داد دیگر کارخانه‌ها مشروب تولید نکنند، مردم نخورند، فروشگاه‌ها نفروشند، و در قهوه‌خانه‌ها مشروب نگذارند، ولی ملت این قدر به دولت فشار آورد که دوباره آن را قانونی اعلام کردند و آن منع را برداشتند و اعلام کردند که خرید و فروش، ساخت، و واردات و صادرات مشروبات الکلی آزاد است. قانونگذاران گفتند: ما نماینده مردم هستیم و چون مردم می‌گویند ما سیگار، مشروب، حشیش، زنا و ... می‌خواهیم، این چیزها آزاد است.

امروزه، در همه کشورهای اروپایی و بیشتر کشورهای آسیایی، مثل ژاپن و تایلند و کره، زنا آزاد و بسیار علنی است. تابلو و مجوز و مکان خاصی هم دارد و هیچ کس جلوی زناکار و مشروب‌خوار را نمی‌گیرد. بسیاری از مردم از کشورهای مختلف به این کشورها مسافرت می‌کنند، فقط برای این که در آن کشورها هر گناهی، نه تنها آزاد، که قانونی است.

این جاست که خداوند به پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، می‌فرماید: حبیب من، اگر از خواسته‌های بی‌مهار هواپرستان اطاعت کنی، تمام آسمان‌ها و زمین به فساد کشیده می‌شوند.

امروزه، ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که نمرودیان در همه جا آتش انواع فسادها را از دوزخ باطن و هوای نفس خویش روشن کرده‌اند. اگر ابراهیم نباشیم و ابراهیم نمانیم، ما هم در این آتش شعله‌ور خواهیم سوخت؛ چنان‌که بسیاری از هموطنانمان که دیندار بودند بی‌دین شدند و فاسد گشتند و دین و انسانیت خود را باختند.

معرفت دینی، ص: 12

ارزش مبارزه با هوای نفس

پیامبر اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، ایستادگی در مقابل هوای نفس را «جهاد اکبر» نامیده‌اند. آن حضرت پس از اتمام یکی از جنگ‌ها، وقتی همگی به شهر خویش باز می‌گشتند، به مسلمانان فرمودند:

«عن أبي عبد الله عليه السلام: أن النبي صلى الله عليه وآله بعث بسريه فلما رجعوا قال: مرحبا ب قوم قضاوا الجهاد الأصغر وبقى الجهاد الأكبر، قيل: يا رسول الله وما الجهاد الأكبر؟ قال: جهاد النفس». «1»

ما از جهاد کوچک‌تر باز می‌گردیم و هنوز جهاد بزرگ‌تر برگردن ما مانده است. پرسیدند: ای رسول خدا، جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با هوای نفس.

درگیری با هوای نفس و خواسته‌های بی‌مهار آن، بسیار ارزشمندتر و برتر از جنگ با دشمنان ظاهری و بسیار مورد سفارش خداوند است. قرآن درباره ارزش این مبارزه می‌فرماید:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ». «2»

و اما آن‌که از جایگاه پروردگارش بترسد و نفسش را از هوی بازدارد، در بهشت خواهد بود.

پاداش جنگ با هوای نفس و پیروزی بر آن بهشت است. خداوند در این آیه نفرموده «خاف ربه»، بلکه فرموده است: «خاف مقام ربه»؛ یعنی کسی که از «مقام پروردگار» بترسد، نه از «خود پروردگار». مقام یعنی ایستگاه و محل ایستادن. پس، «مقام رب» ایستگاهی است که در آن، انسان را در مقابل پروردگار نگاه می‌دارند. «3»

امام صادق، علیه‌السلام، می‌فرماید: «مقام ربّه» در این آیه به این موضوع اشاره دارد که خداوند دارای دو مقام است: يك مقام در دادگاه‌های قیامت و در حضور پروردگار، و دیگری مقام دوزخ. «4» بر اساس روایات، خداوند پنجاه مقام و ایستگاه حساب‌رسی دارد «5» که

(1). کافی، ج 5، ص 12؛ امالی شیخ صدوق، ص 553؛ روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ص 420.

(2). نازعات، 40 41.

(3). نقل به معنا از این روایت است: کافی، ج 2، ص 80: عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزوجل: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» قال: من علم أن الله عزوجل يراه ويسمع ما يقوله ويفعله من خير أو شر فيحجزه ذلك عن القبيح من الأعمال، فذلك الذي «خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى».

(4). رك: تفسير برهان یا نور الثقلین، ذیل آیه واما من خاف مقام ربه (مؤلف)

(5). کافی، ج 8، ص 143؛ و با اختلاف در امالی شیخ مفید، ص 274: «إن للقيامه خمسين موقفا كل موقف مقداره ألف سنة ثم تلا: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ».

معرفت دینی، ص: 13

بسیاری از مردم باید از آنها عبور کنند تا اعمالشان قبول شود و اولین مقام مربوط به نماز است. «1» پس از گذر از این ایستگاهها، ممکن است انسان به ایستگاه دوزخ گرفتار شود. یعنی جایی که خداوند همه دوزخیان را تا ابد سرپا نگاه می‌دارد.

سلاح جنگ با هوای

مبارزه با نفس تنها با یاری خدا و توجه به ارزشها ممکن است. وقتی انسان نماز می‌خواند، با هوای نفس خویش می‌جنگد، زیرا هوای نفس از درون به نخب می‌زند که بخواب و نماز صبح را رها کن! پس، وقتی او نمی‌خواهد و نماز می‌خواند، در واقع با هوای خود می‌جنگد. عبادت و اخلاق و عمل صالح اسلحه جنگ با هواست، البته، این اسلحه‌ها در صورتی کارایی دارند که خدا انسان را یاری کند:

«إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَيِّتْ أَقْدَامَكُمْ». «2»

اگر خدا را یاری دهید، شما را یاری می‌دهد و قدم‌هایتان را پایدار می‌کند.

کربلا میدان جنگ با هوای نفس

آیا کسی هم وجود دارد که در قیامت در دادگاه خدا حاضر نشود؟ شهادت کربلا روشن‌ترین مصادیق این موضوع‌اند و امیر مومنان، علیه‌السلام، می‌فرماید که آنان در هیچ دادگاهی حاضر نمی‌شوند. «3»

از آن حضرت نقل شده است که بعد از ظهر يك روز، ایشان به سرزمین کربلا رسیدند و به یارانشان فرمودند: پیاده شوید! در حالی که بسیاری از آنان نمی‌دانستند آن‌جا کجاست. حضرت فرمودند: امشب در این‌جا می‌مانیم. آن‌ها هم ماندند و نماز صبح را به حضرت اقتدا کردند. وقتی آن حضرت سلام نماز را دادند، مثنی خاك از زمین برداشتند و آن را بو کردند و فرمودند:

(1). فلاح السائل، سید بن طاووس، ص 127: «النبي صلى الله عليه وآله قال: «أول ما يحاسب العبد الصلاه فان قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها»؛ تحرير الأحكام، علامه حلی، ج 1، ص 173: قال الصادق عليه السلام: «أول ما يحاسب به العبد [عن] الصلاه، فإذا قبلت قبل [منه] سائر عمله، وإذا ردت عليه رد عليه سائر عمله».

(2). محمد، 7.

(3). امالی شیخ صدوق، ص 199؛ نیز با اختلاف کلمات در الملاحم والفتن، سید بن طاووس، ص 335: عن جرداء بنت سمین، عن زوجها هرثمه بن أبي مسلم، قال: غزونا مع علي بن أبي طالب عليه السلام صفين، فلما انصرفنا نزل كربلاء فصلى بها الغداة، ثم رفع إليه من تربتها فشمها، ثم قال: واهي لك أيتها التربة، ليحشرن منك أقوام يدخلون الجنة بغير حساب. فرجع هرثمه إلى زوجته، وكانت شيعه لعلي عليه السلام فقال: ألا أحدثك عن وليك أبي الحسن؟ نزل بكربلاء فصلى، ثم رفع إليه من تربتها، وقال: واهي لك أيتها التربة ليحشرن منك أقوام يدخلون الجنة بغير حساب، قالت: أيها الرجل، فإن أمير المؤمنين لم يقل إلا حقاً.

معرفت دینی، ص: 14

«و اها ايتها التربة! يخرجون منك يوم القيامة اقوام يدخلون الجنة بغير الحساب». «1»

خوشا به حال توای خاک! در روز قیامت کسانی از تو بیرون خواهند آمد که بی حساب به بهشت می روند.

کسانی را که بهترین نماز و عبادت را داشتند و بزرگترین پیروزی را در جنگ با هوی به دست آوردند چه به دادگاه؟ یزید به آنها گفت که اگر حسین را رها کنید، مال و منال بسیاری به شما می دهم و شما را به مقامهای بالای حکومتی می رسانم، اما آنها گرچه دارای همان تمایلات شدیدی بودند که همه مردم به مادیات دارند، دعوتش را نپذیرفتند و او را به باد تمسخر گرفتند.

خاکی که می خواهد بدنهای آنها را در آینده در آغوش بگیرد، آنچنان نزد امیرالمومنین، علیه السلام، با ارزش است که می فرماید: خوشا به حال تو ای خاک که جایگاه چنین انسانهایی هستی!

آن حضرت به مشتی خاک که نه عقل دارد و نه تکلیف و نه قلب، چنین می گوید؛ پس به آنان که ارتباط قلبی با ابی عبدالله دارند چه می گوید؟ ما نیز اگر به راستی می خواهیم آن دادگاهها را نبینیم، باید در مقابل هوای نفس خویش بایستیم.

...

(1). همان.

معرفت دینی، ص: 19

2- شیطان: بزرگ ترین دشمن انسان

معرفت دینی، ص: 21

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على أعدائهم اجمعين.

یکی از بزرگ‌ترین برنامه‌های قرآن مجید معرفی دشمنان انسان است. این دشمنان در پی آنند که ارتباط انسان با منبع رحمت بی‌نهایت و منبع فیوضات الهی قطع شود. آن‌ها انسان را آلوده به حالات و اعمال و رفتاری می‌کنند که نتیجه‌اش جدایی از رحمت بی‌نهایت حق است. در میان این دشمنان، آیات بیشتر متوجه سه دشمن است. یکی از این سه دشمن «هوای نفس» است که در مقال پیش، به تفصیل، نقشه‌ها و هدف‌های آن از منظر قرآن کریم بررسی شد. دشمن دیگر شیطان است؛ موجودی که در هر لباسی وجود دارد: چه انسان و چه جن (مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ). «1» معروف‌ترین شیاطین ابلیس است. او به آدم سجده نکرد و دستور خدا را اطاعت ننمود و به او گفت:

«فِيمَا أَعُوذُنِي لِأَقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ». «2»

اکنون که مرا گمراه کردی، من بر سر راه مستقیم تو در برابر آن‌ها کمین می‌کنم.

او به خدا گفت: تو باعث گمراهی من شدی! در حالی که اگر آن

(1) پی‌نوشت

ناس، 6. آیات دیگری از قرآن که به صراحت به دشمنی شیطان با انسان پرداخته‌اند: بقره، 168 و 208؛ انعام 142: «... وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوبَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛ اعراف، 22: «... أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛ یوسف، 5: «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛ کهف، 50: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»؛ طه، 117: «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْقِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»؛ قصص، 15: «وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ»؛ فاطر، 6: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ»؛ يس، 60: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛ زحرف، 62: «وَ لَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛ ص، 82: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ».

(2). اعراف، 16. نیز: حجر، 39: «قَالَ رَبِّ إِنَّمَا أَعُوذُنِي لِأَزْنِتَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ».

معرفت دینی، ص: 22

دستور خدا را نیز همانند دیگر دستورها اطاعت می کرد، رحمت بیشتری نصیبش می شد. او بر آدم سجده نکرد و از فرمان خدا سر پیچید و گناه سرپیچی و عدم اطاعت خود را به عهده حضرت حق گذاشت و با این کار شری را به پروردگار نسبت داد و گفت: تو چنین کرده ای! بعد هم گفت: چون این بلا را بر سرم آوردی، من بر سر راه تمام مردان و زنانی که خلق می کنی کمین می کنم و فریشان می دهم تا کسی از رحمت و لطف و کرم تو و سعادت که در آخرت برایش در نظر گرفته ای بهره مند نشود:

«لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ». «1»

همه آنان را فریب خواهم داد.

پس، ابلیس دشمن دیگری است که هم دروغ می گوید و تهمت می زند و هم لجباز است و با این که عاقبت یاغی گری خویش را می داند، باز به این کار ادامه می دهد.

خداوند نیز در پاسخ او فرمود: من دوزخ را از تو و هر کسی که تا قیامت از تو پیروی کند پر می کنم:

«لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ». «2»

شیطان با این که می دانست وعده خدا قطعی است، پذیرفت که به دوزخ برود ولی از کار خویش دست نکشد. این دشمن دارای ویژگی های خاصی است: آگاه و عالم و موقعیت شناس است و انواع ابزارها را نیز برای اسیر کردن انسان در اختیار دارد.

علت آفرینش ابلیس

پروردگار عالم ابلیس را از ابتدا دشمن انسان نیافریده بود، زیرا او موجودی پاک آفریده شده بود، ولی به انتخاب و اختیار خویش راه سرکشی و یاغی گری را در پیش گرفت. سرشت او از دشمنی و عناد و

(1). این آیات به این مطلب اشاره دارند: حجر، 39: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»؛

اعراف، 16- 17: «قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ

أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»؛ **إسراء، 62:** «قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أُخِّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا آخِثِيكَ دُرَيْتُهُ إِلَّا قَلِيلًا».

(2). ص، 85. این آیات نیز به همین مطلب اشاره دارند: **اعراف، 18:** «قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْهُومًا مَذْخُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ»؛ **حجر، 41 43:** «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ* إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ* وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ»، **إسراء، 63:** «قَالَ ادْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مُؤَفُورًا».

معرفت دینی، ص: 23

شیطنت نبود و خداوند متعال نمی خواست از او يك شیطان بیافریند، ولی او خود چنین خواست. از این رو، خداوند در قرآن او را تا پیش از آن که از سجده بر آدم خودداری کند، موجودی پاک معرفی کرده است:

«أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ». «1»

خودداری کرد و کبر ورزید و از کافران گردید.

آنان که با ادبیات عرب آشنایی دارند می دانند که واژه «كَانَ» در این آیه به معنای «صار» است. «2» لذا، معنای آیه این است که او از اجرای امر من امتناع کرد و از کافران شد؛ یعنی پیش از آن بنده ای سپاسگزار بود.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، در خطبه قاصعه نهج البلاغه از عبادت های چند هزار ساله ابلیس یاد می کند و به مخاطبانش می فرماید: شما نمی دانید که آیا این سال ها از سال های دنیای شماست یا از سال های دنیای دیگر؟ «3» خود حضرت هم به این سوال پاسخ نمی دهند، اما اگر این سال ها از سال های مربوط به کره زمین نباشد، از آن سال هایی است که خداوند در قرآن می فرماید: طول زمان يك روزش مساوی با 50 هزار سال شماست. «4» ابلیس این همه مدت خدا را عبادت کرد و بنده شاکر او بود، ولی سرانجام «كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» شد.

پس، در پاسخ به این سوال که اگر ابلیس از دیدگاه قرآن دشمن انسان است، چرا خداوند او را خلق کرده و مگر خدا کار شر انجام می دهد؟ می گوییم: اگر خدا دشمنان ما را از همان ابتدا دشمن خلق کرده بود ظالم بود، ولی او خود می فرماید

که خدای ستمکاری نیست و به اندازه نخ میان هسته خرمایی، که نه وزنی دارد و نه ضخامتی، به کسی ستم نمی کند؛ نه در دنیا و نه در آخرت. «5» پس، ابلیس به اختیار خود این راه را در پیش گرفت.

از طرفی، همه ظلم‌های موجود در دنیا حاصل اعمال انسان‌هاست:

(1). بقره، 34.

(2). در معنای «کان» مفسرین اختلاف دارند که آیا کان در این جا به معنای «شد» است یا به معنای «بود». از جمله:

- تفسیر المیزان، ج 1، ص 118: «قوله تعالى: (... كُنْتُمْ تُكْفُرُونَ)*، تقييد الكتمان بقوله: كنتم، مشعر بأن هناك امرا مكتوما في خصوص آدم وجعل خلافته، ويمكن أن يستظهر ذلك من قوله تعالى في الآية التالية: (فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ). فيظهر أن ابليس كان كافرا قبل ذلك الحين، وأن إبائه عن السجده كان مرتبطا بذلك فقد كان أضمرة هذا».

- تفسیر مجمع البيان، طبرسی، ج 1، ص 165: «قوله تعالى: (وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) قيل معناه: كان كافرا في الأصل. وهذا القول يوافق مذهبنا في الموافاه. وقيل: أراد كان في علم الله تعالى من الكافرين. وقيل معناه: صار من الكافرين، كقوله تعالى: (فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِينَ)».

- التبيان، شيخ طوسی، ج 1، ص 154: «قوله (وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) قال قوم: يدل على أنه كان قبله قوم كفار من الجن وقال آخرون لا يدل، ويجرى ذلك مجرى قول القائل: كان آدم من الانس، ولم يكن قبله انسى وكان إبليس من الجن ولم يكن قبله جنى، ومعناه: صار من الكافرين».

(3). نهج البلاغه، خطبه 192: «فاعتبروا بما كان من فعل الله بابليس إذ احبط عمله الطويل، وجهده الجهد، وكان قد عبد الله ستة آلاف سنه، لا يدرى أمن سنى الدنيا أم من سنى الآخرة، عن كبر ساعه واحده».

(4). معارج، 4: «تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ».

(5). اشاره است به این آیات: نساء، 49: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً»؛ نساء، 77: «... قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَ لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلاً»؛ اِسراء، 71: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ

يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَانِ اُولَئِكَ يَفْقَهُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيْلًا»؛ نساء، 124: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْرَةَ فَتِيْلَةٍ يَصْطَلِحْ بِهَا نَفْسًا يَنْفَرُ بِهَا وَيَعْمَلْ سِدْرًا مِثْرَةَ شَاةٍ يَصْلَحُ بِهَا شَاةٌ وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيْرًا».

الفتیل: ما فی شق النواه والنقییر النقره التي فی ظهرها ولم یرد ذلك بعینه بل نفی کل شیء.

معرفت دینی، ص: 24

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ». «1»

به سبب آنچه مردم انجام می دهند فساد در خشکی و دریا آشکار شده است.

سومین دشمن انسان: زن و فرزند

دسته سومی هم وجود دارند که خداوند در سوره مبارکه تغابن با کلمه «عدو» از آنها یاد کرده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَآخِذُوا بِهِمْ وَ إِن تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ*
إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ». «2»

ای اهل ایمان! به راستی برخی از همسران و فرزندان شما به علت بازداشتن شما از اجرای فرمانهای خدا و پیامبر دشمن شمايند؛ بنابراین از عمل به خواسته های بی جای آنان که مخالف احکام خداست بپرهیزید، و اگر از آزار و رنجی که به شما می دهند چشم پوشی کنید و سرزنش کردن آنان را ترك نمايید و از آنان بگذرید خدا هم شما را مورد الطاف بی کرانش قرار می دهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. اموال و فرزندان فقط وسیله آزمایش اند، و خداست که پاداش بزرگ نزد اوست.

خداوند در این آیه بعضی از همسران و فرزندان را دشمن مومنان خوانده است؛ چنان که از شیطان با همین کلمه یاد کرده است:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ». «3»

شیطان دشمن آشکار انسان است.

شاید بعضی از شنیدن این آیه تعجب کنند، ولی این حقیقتی است که جای تعجب ندارد و این اتفاق بارها در طول تاریخ افتاده است. گاهی انسان برای آسایش افراد خانواده‌اش جان می‌کند و عرق می‌ریزد و نان و آب و اسباب رفاه آنان را فراهم می‌کند، ولی آن‌ها دسترنج او را می‌خورند و به دشمنی با او بر می‌خیزند!

(1). روم، 41.

(2). تغابن، 14 و 15. نیز این آیات:

- «وَاَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ». انفال، 28.

- «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ الضَّعْفُ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُزْفَاتِ آمِنُونَ». سبأ، 37.

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ* وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ* وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ». منافقون، 9-11.

(3). یوسف، 5.

معرفت دینی، ص: 25

این دشمنی بی‌رحمانه و ناجوانمردانه‌ای است که در آن، يك نفر سی یا چهل سال زحمت می‌کشد و رنج می‌برد و صبح و ظهر و شب برای اهل خانه‌اش تلاش می‌کند و در مقابل، آن‌ها با او به دشمنی بر می‌خیزند. این ارزیابی پروردگار از این موضوع است، لذا قرآن با آوردن واژه «انّ» به ما می‌فهماند که در نزد خدا، تردیدی در دشمنی آنان وجود ندارد؛ گرچه شاید خود انسان در این باره دچار شك باشد.

ناگفته نماند که مراد خداوند همه زنان و فرزندان نیست، بلکه بعضی از آنان است. هم‌چنین، روی سخن این آیه با مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان، لائیک‌ها و ... نیست، زیرا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا*»؛ یعنی ای مومنان، یقیناً و بی‌تردید، بعضی از زنان و اولاد شما دشمن شما هستند.

مقایسه دشمنان سه‌گانه انسان با یکدیگر

تا این‌جا معلوم شد که انسان دارای سه دشمن بزرگ است که به ترتیب قدرت و ضعف در دشمنی عبارتند از: هوای نفس، شیطان و خانواده. قوی‌ترین آن‌ها، یعنی هوای نفس، «1» مجموعه خواسته‌های بی‌مهار انسان است؛ خواسته‌های رها و آزادی که مقید به هیچ قیدی نیستند و انسان می‌خواهد به هر قیمتی شده به آن‌ها برسد؛ چه از راه حرام و چه از راه حلال. از این رو، برای او مهم نیست که مال خود را از راه غصب، رشوه یا خوردن مال یتیم به دست می‌آورد یا از راه کار و تلاش و زحمت. در حقیقت، او می‌خواهد تمام قیدها را کنار بزند و به آن‌چه دوست دارد و می‌خواهد برسد. برای همین، هوای نفس دشمن بسیار خطرناکی است که حق خدا و دیگران را زیر پا می‌گذارد و قوانین عالم طبیعت را نادیده می‌گیرد. سرّ مطلب در این است که اگر کسی همه چیز را حق خود

(1). عوالی اللئالی، أحسائی، ج 4، ص 118: «قال النبي صلى الله عليه وآله: «أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك».

معرفت دینی، ص: 26

بداند، دوست دارد همه چیز را تحت سیطره خود درآورد؛ گویی در این عالم غیر از او کسی نیست و هر چه هست برای ارضای میل و شهوت او آفریده شده است.

هوای نفس: دشمن حقوق دیگران

هوای نفس در پی پایمال کردن حقوق دیگران است، در حالی که دین جزء جزء حقوق دیگران را با ظرافت خاصی بیان کرده و رعایت آن‌ها را لازم شمرده است.

علامه بحرالعلوم، که در دویست سال گذشته چهره کم‌نظیری بوده است، روزی در نجف به یکی از علمای شیعه گفت: اگر از فتوای من آگاه بودید، دست‌تَر به شما نمی‌زد؛ ولی چون آگاه نیستید، با شما معامله مسلمانی می‌کنم! آن عالم

برجسته بسیار بخت زده شد و چون می دانست علامه بحر العلوم سخن نابجا نمی گوید پرسید: مگر چه شده است؟ فرمود: دیشب همسایه دیوار به دیوار شما با زن و فرزندانش گرسنه سر بر بالین گذاشت و شما باخبر نبودید؟! چون از ماجرا آگاه نبودید، شما را مسلمان می دانم، اما اگر می دانستید و کاری نمی کردید، کافر بودید. «1» در منطق دین، به حق همسایه و همسایه توجیه ویژه ای شده است، حال آن که در جولانگاه نفس، هیچ چیز جز خود نفس ارزش ندارد؛ نه قوانین خدا، نه حقوق مردم، و نه حتی محیط زیست.

خواسته های بی پایان هوای نفس

کسی که گرفتار نفس خویش است دهانش از دهان همه حیوانات بازتر است. این دهان را هیچ چیز پر نمی کند و همیشه آماده بلعیدن است. «2» حکمای الهی می گویند: هوای نفس مانند جهنم است که هر چه می بلعد

(1). اشاره به حدیث نبوی صلی الله علیه وآله: کافی، ج 2، ص 668: عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما آمن بي من بات شبعان وجاره جائع، قال: وما من أهل قرية بيت [و] فيهم جائع ينظر الله إليهم يوم القيامة»؛ رسائل، شهید ثانی، ص 329: عن أمير المؤمنين عليه السلام انه سمع النبي يقول لاصحابه يوما: «ما امن بالله واليوم الآخر من بات شبعان وجاره جائع فقلنا هلكننا يا رسول الله فقال من فضل طعامكم ومن فضل تركم ورزقكم وخلقكم وخرقكم نطفون بها غضب الرب».

(2). نهج البلاغه، حکمت 457: «منهومان لا يشبعان: طالب علم وطالب دنیا».

معرفت دینی، ص: 27

پر نمی شود. با این که جهنم بسیار شلوغ است و هفت طبقه بسیار گسترده دارد «1» که تنها خدا می داند مساحت هر طبقه اش چند میلیون کیلومتر مربع است، ولی به فرموده قرآن مجید، در روز قیامت وقتی پروردگار از جهنم سوال می کند که:

«هَلْ امْتَلَأَتْ؟»

آیا پر شدی؟

جهنم به پروردگار می گوید:

«هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ». «2»

کس دیگری هم هست؟!

کسی که گرفتار هوای نفس است، گرسنگی اش مثل جهنم است. او برای رسیدن به خواسته‌هایش حاضر است میلیاردها نفر را بکشد.

هیتلر تا وقتی زنده بود موجب مرگ 12 میلیون انسان شد، ولی وقتی دید دستش از کشتار دیگران کوتاه شده خودش را نیز کشت. کسی که قاتل میلیون‌ها نفر بود، اگر امکان داشت، باز هم مردم را می‌کشت و هیچ‌گاه از این کار سیر نمی‌شد.

مگر جنایتکاران کربلا، پس از آن کشتار وحشیانه، از جنایت سیر شدند؟ چنان‌که نقل شده است آن‌ها بسیاری از سرها را بعد از شهادت یاران امام از بدن ایشان جدا کردند «3» و بسیاری دیگر از شهیدان را بعد از پایان جنگ سر بریدند! آن‌ها حتی به این هم بسنده نکردند و بدن‌ها را با نیزه و شمشیر قطعه قطعه و بعد سنگ‌باران کردند. عده‌ای باز هم سیر نشدند و به عمر سعد گفتند: دلمان می‌خواهد با اسب روی این بدن‌ها بتازیم! «4» آن‌ها بر بدن شهدا تاختند و بعد از آن، خیمه‌ها را به آتش کشیدند و زن‌ها و بچه‌ها را کتک زدند و گوشواره از گوش بچه‌ها کشیدند، اما باز سیر نشدند «5» و آنان را از آن‌جا تا شام به اسارت بردند. «6»

(1): حجر، 44؛ «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ». (بحار الأنوار ج 7، ص 148: «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ» أي طبقاتها ودركاتها).

(2). ق، 30: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ».

(3). الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 113: «وسرح عمر بن سعد من يومه ذلك - وهو يوم عاشوراء - برأس الحسين عليه السلام مع خولی بن یزید الاصبیحی وحید بن مسلم الازدی إلى عبيدالله بن زیاد، وأمر برؤوس الباقيين من أصحابه وأهل بيته فنظفت، وكانت اثنين وسبعين رأساً، وسرح بها مع شمر بن ذی الجوشن وقيس بن الاشعث وعمرو بن الحجاج، فأقبلوا حتى قدموا بها على ابن زیاد»، نیز اللهوف في قتلى الطفوف، سيد بن طاووس، ص 85: «روى: أن رؤوس أصحاب الحسين عليه السلام كانت ثمانية وسبعين رأساً فأقتسمتها القبائل لتتقرب بذلك إلى عبيدالله بن زیاد وإلى يزید بن معاوية. فجاءت

کنده بثلاثه عشر رأساً وصاحبهم قيس بن الاشعث. وجاءت هوازن يائتي عشر رأساً وصاحبهم شمر بن ذى الجوشن. وجاءت تميم بسبعة عشر رأساً. وجاءت بنو أسد بسته عشر رأساً. وجاءت مذحج بسبعة رؤوس. وجاء باقي الناس بثلاثه عشر رأساً».

(4). اللهوف، سيد بن طاووس، ص 79: «ثم نادى عمر بن سعد فى أصحابه من ينتدب للحسين عليه السلام فيواطئ الخيل ظهره وصدره فانتدب منهم عشرة وهم: إسحاق بن حوبه الذى سلب الحسين عليه السلام قميصه وأخنس بن مرثد، وحكيم بن طفيل السنبسى، وعمر بن صبيح الصيداوى، ورجاء بن منقذ العبدى وسالم بن خثيمه الجعفى وواظ بن ناعم، وصالح بن وهب الجعفى، وهانى بن شيبث الحضرمى، وأسيد بن مالك. فداسوا الحسين عليه السلام بخوافر خيلهم حتى رضوا صدره وظهره. قال الراوى: وجاء هؤلاء العشرة حتى وقفوا على ابن زياده فقال: أسيد بن مالك أحد العشرة عليهم لعائن الله. نحن رضضنا الصدر بعد الظهر* بكل يعبوب شديد الاسر فقال ابن زياد: من أنتم؟ قالوا: نحن الذين وطننا بخيولنا ظهر الحسين حتى طحنا حناجر صدره، قال: فأمر لهم بجائزه يسيره. قال أبو عمر الزاهد: فنظرنا إلى هؤلاء العشرة فوجدنا هم جميعاً أولاد زناء».

(5). اللهوف، سيد بن طاووس، ص 77: «وتسابق القوم على نهب بيوت آل الرسول وقره عين البتول حتى جعلوا ينتزعون ملحفه المرثه على ظهرها وخرج بنات آل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وحریمه يتساعدن على البكاء ويندبن لفراق الحماء والأحباء».

(6). اللهوف، سيد بن طاووس، ص 84: «... ثم رحل بمن تخلف عن عيال الحسين عليه السلام وحمل نسائه صلوات الله عليه على إجلال أقتاب الجمال بغير وطاء مكشفات الوجوه بين الاعداء وهن ودائع الانبياء وساقوهن كما يساق سبي الترك والروم فى أشد المصائب والهموم والله در قائله: يصلى على المعبوث من آل هاشم* ويعزى بنوه إن ذا العجيب وقال آخر: أتر جوا أمه قتلت حسيناً* شفاعه جده يوم الحساب».

معرفت دینی، ص: 28

مگر کسی که اسیر دشمنی همچون هوای نفس است، از جنایت و گناه سیر می شود؟ او به هیچ چیز قانع نیست. برای همین است که خداوند در قرآن می فرماید:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ». «1»

و اگر حق از هواهای نفس آنان پیروی می کرد، بی تردید آسمانها و زمین و هر که در آنهاست از هم می پاشید و تباہ می شد؛ چنین نیست که حق از هواهای نفس آنان پیروی کند بلکه کتابی را که مایه شرف و سربلندی آنان است به آنان داده ایم، ولی آنان از مایه شرف و سربلندی خود روی گردانند.

سلاح مبارزه با دشمنان سه گانه

از دیدگاه قرآن، تنها با دو اسلحه می توان با این سه دشمن جنگید. این دو سلاح عبارتند از:

1. زیستن با ارزش ها

توجه به عبادت و بندگی و ارزش هایی مثل نماز، انسان را در برابر دشمنانش پیروز می کند. در قرآن می خوانیم:

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ». «2»

نماز انسان را از فحشا و منکر باز می دارد.

طبق این آیه، این خود نماز است که انسان را از فحشا و منکر باز می دارد نه اینکه خداوند چنین کاری را برای انسان نمازگزار انجام دهد. زیرا کلمه «تنهی» فعل مونثی است که فاعلش «صلوه» است، در حالی که اگر فاعل «الله» بود، باید می فرمود: «الله ينهى عن الفحشاء والمنكر». پس معنای آیه چنین می شود: وقتی بندگان من به نماز واقعی تمسک می جویند، این نماز آنان را از افتادن در دام فحشا و منکرات باز می دارد. سبب این است که آنان پیش از نماز باید به همه لوازم و احکام آن پایبند

(1). مؤمنون، 71.

(2). عنکبوت، 45: «اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ».

باشند؛ از جمله این که نمازگزار باید لباسش غصبی نباشد. پس ابتدا باید خود را از غضب، رشوه، ربا، ارث خواهر و مادر و برادران، و از هر چه پول حرام است پاک کند تا نمازی که می خواند درست باشد؛ نیز باید از فحشا و منکر دوری کند و بعد نماز بگذارد. کسی که از مشروب لب تر کرده و از حرام لقمه می گیرد، مگر می تواند با همان وضع، رو به قبله بایستد و بگوید: الله اکبر؟! چنین نمازی به هیچ وجه مقبول نخواهد بود و انسان را از فحشا و منکر باز نخواهد داشت. خداوند در آیه ای دیگر می فرماید: هدف شیطان این است که شما را به شر و بدی بکشاند:

«أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ».

«1»

ای مردم از غذاهای حلال و پاکیزه زمین بخورید و از خطوات شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست. او شما را به سوء و فحشا دستور می دهد.

این دشمنان سه گانه می خواهند انسان به بدی ها و فحشا و منکرات آلوده شود و از منبع رحمت جدا شود، اما وقتی او آراسته به نماز شد، در حقیقت با این سه دشمن به شدت می جنگد؛ جنگی که در آن، شکست با دشمن است و پیروزی با نمازگزار. از این روست که گفته اند:

«من ترك الصلاة متعمدا فقد كفر». «2»

کسی که عمداً نماز را ترك کند کافر است.

توجه به عبادت و بندگی و ارزش های اخلاقی غذای روح و روان است. امام حسین، علیه السلام، تعبیر جالبی درباره این باره دارند. روزی ایشان فرمودند: هیچ دوست ندارم سگی در خانه ام باشد! گفتند: شما که در خانه سگ ندارید! چون خدا به خانه ای که در آن سگ باشد، نظر

(1). بقره، 168.

(2). منتهی المطلب (ط. ق)، علامه حلی، ج 1، ص 424: عن النبی صلی الله علیه وآله قال: «من ترك الصلاة فقد برئت منه الذمه»؛ الحقائق الناضرة، محقق بحرانی، ج 10، ص 51؛ مستند الشیعه، محقق نراقی، ج 18، ص 135: رسول

الله صلى الله عليه وآله قال: «من ترك الصلاة متعمدا فقد برئ من ذمه الله وذمه رسوله صلى الله عليه وآله. ونقض العهد وقطيعه الرحم، لأن الله تعالى يقول: «أُولَئِكَ هُمُ اللَّعَنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ».

معرفت دینی، ص: 30

ندارد. «1» فرمود: یعنی دوست ندارم حسد و کبر و غرور و ... در خانه باطنم باشد، زیرا اینها سگ‌هایی هستند که هر جا لانه کنند خدا از آنجا بیرون می‌رود. «2» شیطان می‌خواهد روح و روان ما را به فحشا، منکرات، گناهان ظاهری و باطنی و اخلاقی و درونی آلوده کند، اما اگر سرای دل را با نور نماز و عبادت پر کنیم، دیگر جایی برای دشمن نخواهد ماند و به زودی شکست خواهد خورد. او می‌خواهد همه جزو ارتش یزید باشند؛ البته نه یزید 1500 سال پیش، بلکه یزید اخلاقی و عملی که همیشه وجود دارد، اما وقتی می‌بیند مردم با لباس‌های مشکی و اشک چشم در مجالس ابی عبدالله، علیه‌السلام، حضور می‌یابند و به آن حضرت پناهنده می‌شوند، ضعیف می‌شود:

خلوت دل نیست جای صحبت اضداد دیو چو بیرون رود، فرشته درآید «3» .

پیامبر، صلى الله عليه وآله، می‌فرماید: وقتی بنده‌ای در نماز به سجده می‌رود، شیطان دست به کمرش می‌گیرد و از درد فریاد می‌کشد که ای وای! این موجود که من می‌خواستم او را از یاد خدا باز دارم، به سجده رفت و مرا از هدفم بازداشت. «4» بنابراین، می‌توان با اقامه نماز و با آراستن خود به ارزش‌ها به جنگ دشمنان سه‌گانه خویش رفت.

2. یاری پروردگار

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي». «5»

هوای نفس انسان را به بدی‌ها می‌کشاند، مگر آن‌که را خدا به او رحم کند.

هر گله‌ای معمولا يك يا چند سگ قوی دارد که از آن محافظت می‌کنند. روزی در حال عبور از بیابان به گله گوسفندی برخوردیم. دوستان گفتند برویم از چوپان گله احوالی بپرسیم. چند قدمی نرفته

- (1). المبسوط، شیخ طوسی، ج 4، ص 323: «أن النبي صلى الله عليه وآله قال: لا تدخل الملائكة بيتاً فيه كلب أو صوره»؛ المعتمر، محقق حلی، ج 2، ص 98: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إن جبرئيل أتاني فقال: «إنا معاشر الملائكة لا ندخل بيتاً فيه كلب، ولا تمثال جسد».
- (2). رك: تحف العقول یا بحار الانوار، ج 77 (مؤلف). تعبیر به کلب دربارہ غیبت نیز آمده است: الأمالی، شیخ صدوق ص 278 (ضمن وصیت أمير المؤمنين عليه السلام به نوف): «اجتنب الغيبة، فإنها إدام كلاب النار»، نیز مشکاه الأنوار، طبرسی، ص 303: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: «كذب من زعم أنه ولد من حلال وهو يأكل لحوم الناس بالغيبة، اجتنب الغيبة فإنها إدام كلاب النار».
- (3). از حافظ است.
- (4). ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص 34؛ الرسالة السعدية، علامه حلی، ص 131؛ عوالی الثالی، إحسائی، ج 1، ص 352: قال الصادق عليه السلام: «إن العبد إذا أطال السجود، حيث لا يراه أحد، قال الشيطان: واويلاه، أطاعوا وعصيت، وسجدوا وأبيت»؛ امالی، شیخ طوسی، ص 543: عن أبي جعفر عليه السلام، عن أبي ذر (رحمه الله) قال: يا باغي العلم، قدم لمقامك بين يدي الله (عز وجل)، فإنك مرتحن بعملك كما تدين تدان. يا باغي العلم، صل قبل أن لا تقدر على ليل ولا نهار تصلي فيه، إنما مثل الصلاة لصاحبها كمثل رجل دخل على ذي سلطان فأنصت له حتى فرغ من حاجته، فكذلك المرء المسلم بإذن الله (عز وجل) ما دام في الصلاة، لم يزل الله (عز وجل) ينظر إليه حتى يفرغ من صلاته».
- (5). يوسف، 53.

معرفت دینی، ص: 31

بودیم که سگ گله آماده حمله به ما شد. وقتی چوپان از راه رسید و به او گفتیم که برای احوال‌پرسی با شما می‌آییم، اشاره‌ای به سگ گله کرد؛ یعنی این‌ها آشنای من هستند. سگ نیز از پارس کردن دست برداشت، دُمی تکان داد و رفت. شیطان‌و هوای نفس همچون سگانی هستند که اگر ما در سایه عنایت خدا زندگی کنیم و آن‌ها بخواهند به ما حمله کنند، حضرت دوست به آن‌ها اشاره می‌کند که این‌ها با من آشنایند. چقدر اتفاق افتاده که تا لب پرتگاه گناه رفته‌ایم و

خودمان هم نفهمیده‌ایم که چگونه يك مرتبه با آن همه لذتی که گناه داشته از آن فرار کرده‌ایم؟ در آن لحظات، سگ درونمان می‌خواسته ما را بگیرد، اما پروردگار به او اشاره کرده که این دوست و آشنای من است، از او دور شو!

سگ نفس از نخب پروردگار به وحشت می‌افتد و از انسان دور می‌شود، اما اگر روزی بتواند زخمش را وارد کند و از این پیروزی خنده سر دهد، پروردگار می‌فرماید: تو او را زدی، ولی من دری به نام توبه به رویش باز کرده‌ام:

«يا حليم أنت الذي فتحت لعبادك بابا إلى عفوك، وسميته التوبه، وجعلت على ذلك الباب دليلا من وحيك لئلا يضلوا عنه، فقلت - تبارك اسمك - توبوا إلى الله توبه نصوحا عسى ربكم أن يكفر عنكم سيئاتكم ويدخلكم جنات تجري من تحتها الأنهار، يوم لا يخزي الله النبي والذين آمنوا معه، نورهم يسعى بين أيديهم وبأيمانهم يقولون: ربنا أتمم لنا نورنا، واغفر لنا، إنك على كل شيء قدير». «1»

(1). الصحيفة السجادية، مناجات البائین از مناجات خمس عشر.

معرفت دینی، ص: 37

3- شناخت راه های مبارزه با شیطان

معرفت دینی، ص: 39

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على أعدائهم اجمعين.

از برنامه‌های بسیار مهم قرآن مجید معرفی دشمنان انسان به اوست که پروردگار عالم آنان را دشمن خویش نیز می‌داند:

«عَدُوِّي وَعَدُوُّكُمْ». «1»

قرآن در معرفی این دشمنان اهداف آنها را بیان کرده و راه مبارزه با آنها را نیز تعلیم می‌دهد. هدف اصلی این دشمنان آن است که رابطه انسان با خدا قطع شود و انسان از همه قیدهای مثبت انسانی و ملکوتی بیرون بیاید و به جایی برسد که دیگر انسان نباشد و این عنوان بر او صدق نکند.

پروردگار عالم از آنان که در طول تاریخ تسلیم دشمنان خود شده و از مدار انسانیت خارج شده‌اند با تعبیرهای عجیبی یاد کرده است:

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضْلُ»، «2» «شَرَّ الدَّوَابِّ»، «3» «كَمَثَلِ الْحِمَارِ»، «4» «كَمَثَلِ الْكَلْبِ» «5»، «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»*، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»* «6» و

همه این تعبیر که در کتاب خدا آمده دیدگاه حق را درباره این گروه

(1) بی‌نوشت

. اشاره است به: سوره ممتحنه، آیه 1: «يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوى وعدوكم أولياء تلقون إليهم بالمودة وقد كفروا بما جاءكم من الحق يخرجون الرسول وإياكم أن تؤمنوا بالله ربكم إن كنتم خرجتم جهادا في سبيلي وابتغاء مرضاتي تسرون إليهم بالمودة وأنا أعلم بما أخفيتم وما أعلنتم ومن يفعله منكم فقد ضل سواء السبيل».

(2). اشاره است به: اعراف، 179: «ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن والانس لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم أعین لا يبصرون بها ولهم آذان لا يسمعون بها أولئك كالانعام بل هم أضل أولئك هم الغافلون»؛ نیز فرقان، 44: «أم تحسب أن أكثرهم يسمعون أو يعقلون إن هم إلا كالانعام بل هم أضل سبيلا».

(3). اشاره است به: انفال، 22: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»، نیز انفال 55: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

(4). اشاره است به: جمعه، 5: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

(5). اشاره است به: اعراف، 176: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتَرَّكَهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».

(6). اشاره است به: آل عمران، 81 82: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَضُكُمْ وَ أَخَذْتُكُمْ عَلَى ذَلِكُمْ بِإِصْرِي قَالُوا أَفَرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ* فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ نیز مائده، 47؛ توبه، 67؛ نور 4 و 55؛ حشر، 19.

معرفت دینی، ص: 40

از انسان‌ها نشان می‌دهد و حال آنان را چنان که هستند - بیان می‌کند، زیرا خداوند «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» است
«1» و هیچ چیز از او مخفی نیست.

البته، باید توجه داشت که خداوند در این تعبیرات کاری به صورت و شکل ظاهری ندارد، چون افرادی که به اسارت این گروه از دشمنان در می‌آیند شکل و صورتشان عوض نمی‌شود، بلکه باطنشان تغییر هویت می‌دهد. امیرالمؤمنین در این باره می‌فرماید:

«الصورة صورة انسان و القلب قلب حيوان». «2»

یعنی ظاهر آنان بسان انسان است، اما باطن آنان شکل فطری و وجدانی و چهره ملکوتی خویش را از دست داده است.

خداوند آدمی را بر صورت خویش خلق کرد

در روایتی از پیامبر اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، که بیش از سی کتاب شیعه و سنی آن را ثبت کرده‌اند آمده است:

«ان الله خلق آدم على صورته». «3»

خداوند متعال انسان را به شکل خویش آفرید.

از آنجا که پروردگار شکل کمیتی ندارد، انسان را به شکل کیفیتی خودش آفریده و او را جایگاه ظهور همه ارزش‌ها قرار داده است. بدین ترتیب، تنها مقامی که انسان نمی‌تواند به آن برسد مقام الوهیت است، وگرنه او به مقام نبوت، اولوالعزمی، ولایت کلیه، و مقام جمع‌الجمعی می‌تواند برسد و می‌تواند قلب عالم باشد.

با این همه، موجودی که به شکل کیفی پروردگار آفریده شده ممکن است اسیر دشمنان خویش شود. البته، دشمنانی که هیچ اسلحه‌ای ندارند و این اسلحه را از خود آدمی می‌گیرند و علیه وی و اولاد او به کار می‌برند. برای مثال، انسان را برمی‌انگیزند از زیبایی و دلنشینی‌اش در راه‌های سوء بهره‌گیرد یا پول و ثروتش را دستمایه شهوترانی و

(1). این تعبیر و مشابهاً آن در آیات فراوانی آمده است. از جمله: رعد، 9: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ»؛ مؤمنون، 92: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ توبه، 105 و مشابه آن در 92 همین سوره: «وَ قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رِسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ انعام، 59: «وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ نیز انعام 73: «وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْحَكِيمُ»؛ نیز نمل، 65: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ»؛ نیز سجده، 6: «ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»، نیز زمر، 46: «قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»؛ حشر، 22: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»؛ نیز جمعه، 8: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ نیز تغابن، 18: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، نیز جن، 27 26: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا».

(2). عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص 359.

(3). عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج 2، ص 110؛ توحید، شیخ صدوق، ص 153: الحسین بن خالد قال: قلت للرضا علیه السلام: یا بن رسول الله صلی الله علیه وآله ان الناس یروون: ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: ان الله عز وجل خلق آدم صورته؟ فقال: قاتلهم الله لقد حذفوا اول الحديث: ان رسول الله صلی الله علیه وآله مر برجلین يتسابان فسمع احدهما یقول لصاحبه: قبح الله وجهك ووجه من یشبهك! فقال صلی الله علیه وآله له: یا عبدالله، لا تقل هذا لایخیک فإن الله عز وجل خلق آدم علی صورته»؛ نیز کافی، ج 1، ص 134؛ توحید، شیخ صدوق، ص 103: عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عما یروون أن الله خلق آدم علی صورته، فقال هی: صورته محدثه مخلوقه واصطفاه الله واختارها علی سائر الصور المختلفه، فأضافها إلى نفسه، كما أضاف الکعبه إلى نفسه، والروح إلى نفسه، فقال: «بیتي»، «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي».

معرفت دینی، ص: 41

خوش گذرانی قرار دهد. بدین طریق، آن‌ها آدمی را به اسارت در می‌آورند و از حقیقت الهی‌اش دور می‌سازند و روح الهی او را می‌کشند. در سوره مبارکه بقره در همین باره می‌خوانیم:

«بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ». «1»

نه چنین است که می‌گویید، بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه سراسر وجودشان را فرا گرفت، آنان اهل آتشند و در آن جاودانه‌اند.

«بلی» به معنی آری، و «کسب» به معنای ارتکاب است. یعنی کسی که مرتکب کارهای زشت شود، زشتی‌ها تمام ظاهر و باطن او را احاطه می‌کنند و تمام درهای وجود او را به روی خدا می‌بندند و هیچ روزنه‌ای در آن باقی نمی‌گذارند.

مردگان سخن نمی‌شنوند

در توضیح این معنا، آیه‌ای در قرآن خطاب به پیغمبر آمده است که می‌فرماید:

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ». «2»

و زندگان و مردگان یکسان نیستند. بی‌تردید خدا [دعوت حق را] به هر کس بخواهد می‌شنواند و تو نمی‌توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند بشنوانی.

ای پیامبر، تو نمی‌توانی صدای خدا را به مردگان بشنوانی. اگر می‌توانستی که ابوجهل و ابولهب کافر از دنیا نمی‌رفتند. آنان در حقیقت مرده بودند و انسان‌های مرده صدا و کلام حق را نمی‌شنوند، لذا وقتی در گوششان حرفی می‌زنی، هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند.

پروردگار در تعبیر دیگری نیز به پیامبر اسلام می‌فرماید که قرآن مرا به این مردمان نمی‌توانی بشنوانی؛ «3» همان‌گونه که اگر آیات کتاب را با زبان

(1). بقره، 81.

(2). فاطر، 22؛ نیز زحرف، 40: «أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

(3). اشاره است به: یونس، 42: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ».

معرفت دینی، ص: 42

پاك و الهی خود در گوش حیوانات بخوانی، معنای آنچه می خوانی را نمی فهمند.

آیه دیگری که دل آدمی را به واقع می لرزاند این است:

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ». «1»

آن گاه، بدترین سرانجام سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند به سبب این که آیات خدا را تکذیب کردند و همواره آن ها را به مسخره می گرفتند.

نتیجه تکذیب برنامه های خداوند و دروغ پنداشتن قرآن و دیگر نشانه های الهی غوطه خوردن در زشتی ها و بدی ها و اسیر شدن به دست دشمنان است.

نمونه ای از سوء عاقبت

یکی از کسانی که در زمان ما از تکذیب کنندگان قرار گرفت مردی بود که حضوری پرشور در جلسه های دینی داشت. روزی یکی از دوستان او که مدیر یکی از جلسه ها نیز بود به من گفت: این مرد بی دین شده و دختران و همسرش بی حجاب شده اند! گفتم: رفتن من نزد او اثری دارد؟ گفت: نمی دانم اثر بکند یا نه، اما اگر احساس وظیفه می کنید به مغازه اش سری بزنید!

وقتی به مغازه او رفتم، دیدم محاسن را تراشیده و کراوات زیبایی به گردن بسته است. احوالپرسی کردم و گفتم: آن مسجد و آن شب های احیا و آن جلسه ها چه شد؟ گفت: تازه فهمیده ام پنجاه سال است که کلاه سرم رفته!

دیدم چراغ معرفتش طوری خاموش شده که بودن با خدا و شب احیا و یاد حضرت سیدالشهداء را به زیان خویش می‌داند! لذا، هر چه گفتم

(1). روم، 10.

معرفت دینی، ص: 43

سخن و کلامم در او اثر نکرد. بعد از مدتی، شنیدم به سرطان مبتلا شده است. همان دوست آمد و گفت: احتمال دارد بمیرد، اگر سری به او بزنیم بد نیست. شاید توبه کند و از گذشته طلب بخشش نماید! با هم به بیمارستان رفتیم، ولی وقتی می‌خواستیم وارد اتاقش شویم، ديلم خانم و دخترانش نیمه عریان‌اند. بی هیچ سخنی برگشتیم و با هم گفتیم اگر در میان این‌ها بمیرد، معلوم است به چه ظلمتی خواهد افتاد.

آری، دشمنان انسان را با اسلحه‌ای که از خود او می‌گیرند هدف قرار می‌دهند. پیغمبر اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، یازده اسلحه دشمنان را بر می‌شمرد که همه‌اش نزد آدمی است. البته، پروردگار راه مبارزه را هم نشان می‌دهد و می‌گوید شما بندگان با دو اسلحه می‌توانید در مقابل این دشمنان بایستید که یکی از آن‌ها زیستن با ارزش‌هاست.

اسلحه اول: ارزش‌ها

گفتیم که تا وقتی انسان متصل به ارزش‌هایی مثل نماز باشد، همین ارزش‌ها او را از فحشا و منکر دور نگه می‌دارند. خداوند درباره نماز می‌فرماید:

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ». «1»

حال، این آیه را با آیه زیر مقایسه کنید تا معلوم شود نماز چگونه می‌تواند با شیطان مبارزه کند.

به فرموده قرآن، شیطان آدمی را به فحشا و منکر می‌خواند:

«إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ». «2»

پس، وقتی آدمی نماز می‌گزارد، نقشه‌های شیطان نقش بر آب می‌شود. در غیر این صورت، او به همه فواحش و زشتی‌ها - از جمله پول حرام که آسان و راحت جمع می‌شود - بی‌توجه می‌شود. «3» کسی که به نماز واقعی وصل است، پول حرام را چگونه وارد زندگی‌اش می‌کند؟ او

(1). عنكبوت، 45: «إِنَّهُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ».

(2). بقره، 169: «إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

(3). نهج البلاغه، خطبه 176: «فإن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول: «إن الجنة حفت بالمكاره وإن النار حفت بالشهوات»، نیز مسند، احمد بن حنبل، ج 2، ص 332، نیز با اختلاف اندك در كنز العمال، متقى هندی، ج 15، ص 545: «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما خلق الله الجنة والنار أرسل جبريل قال انظر إليها وإلى ما أعددت لاهلها فيها فجاء فنظر إليها وإلى ما أعد الله لاهلها فيها فرجع إليه قال وعزتك لا يسمع بها أحد الا دخلها فامر بها فحجبت بالمكاره. قال ارجع إليها فانظر إليها وإلى ما أعددت لاهلها فيها. قال فرجع إليها وإذا هي قد حجبت بالمكاره فرجع إليه قال: وعزتك قد خشيت أن لا يدخلها أحد. قال: اذهب إلى النار فانظر إليها وإلى ما أعددت لاهلها فيها فإذا هي يركب بعضها بعضا. فرجع و قال: وعزتك لقد خشيت أن لا يسمع بها أحد فيدخلها فامر بها فخفت بالشهوات. فقال وعزتك لقد خشيت أن لا ينجو منها أحد الا دخلها».

معرفت دینی، ص: 44

می‌داند اگر يك لقمه حرام بخورد، خداوند به نماز او نظر نخواهد کرد؛ اگر يك دكمه از لباسش غصبی باشد نمازش باطل است؛ اگر يك نخ از لباس احرامش حرام باشد، كل حشش باطل است. این است که وقتی کسی متصل به نماز واقعی باشد، دشمن در مقابلش لنگ می‌شود.

گفتنی است که دشمن هم چندان دشمن قوی‌ای نیست. خداوند در قرآن مجید این دشمن را تحقیر کرده و به او اعلام کرده که هیچ سلطه‌ای بر بندگان ندارد. «1» یعنی چنین نیست که شیطان قدرت این را داشته باشد که بندگان خدا را به جهنم بکشانند، مگر این که خود بندگان دعوتش را اجابت کنند. «2»

مگر ابن زیاد یا رضا شاه چقدر قدرت داشتند؟

آنها که به کریلا رفتند حدود 30 هزار نفر بودند. «3» آنها می توانستند دعوت ابن زیاد را نپذیرند و اگر او می خواست علیه شان موضعی بگیرد، به راحتی بر او غلبه کنند و شیطان را بکشند، اما این کار را نکردند.

در سوره ابراهیم آمده است که شیطان در قیامت به تمام کسانی که جهنمی شده اند می گوید: من که شما را به زور وادار به کاری نکردم، فقط شما را به گناه دعوت کردم.

رضا شاه فردی بیسواد و درس نخوانده بود که از قزاقی به میرپنجی رسیده بود. اهل ده آلاشت در سوادکوه نیز بود. وقتی که او به ساطنت رسید، ایران 14 میلیون نفر جمعیت داشت که 7 میلیون آنها زن بودند. کافی بود وقتی او به کشف حجاب دستور داد پنج هزار نفر به کاخ او حمله کنند. گیریم 200 نفر نیز از این میان شهید می شدند، ولی بقیه می توانستند بر او غلبه کنند. اما آنها این کار را نکردند. این است که در روز قیامت شیطان به مریدانش می گوید:

(1). حجر، 42: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ نیز إسرائ، 65: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا».

(2). اعراف، 18: «قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْهُومًا مُدْحَوْرًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ»؛ نیز حجر، 42: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ نیز إسرائ، 63: «قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا».

(3). امالی، شیخ صدوق، ص 177؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 238: «عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده عليهم السلام: أن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام دخل يوما إلى الحسن عليه السلام، فلما نظر إليه بكى، فقال له: ما يبكيك يا أبا عبد الله؟ قال: أبكى لما يصنع بك. فقال له الحسن عليه السلام: إن الذي يؤتى إلى سم يدس إلى فاقتل به، ولكن لا يوم كيومك يا أبا عبد الله، يزدلف إليك ثلاثون ألف رجل، يدعون أنهم من أمه جدنا محمد صلى الله عليه وآله، وينتحلون دين الاسلام، فيجتمعون على قتلك، وسفك دمك، وانتهاك حرمتك، وسبي ذراريك ونسائك، وانتهاك ثقلك، فعندها تحل ببني أمية اللعنه، وتطر السماء رمادا ودما، ويبيكى عليك كل شئ حتى الوحوش في الفلوات، والحيتان في البحار».

معرفت دینی، ص: 45

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَا تُؤْمِنُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». «1»

شیطان [در قیامت] هنگامی که کار [محاسبه بندگان] پایان یافته [به پیروانش] می گوید: یقیناً خدا [نسبت به برپایی قیامت، حساب بندگان، پاداش و عذاب] به شما وعده حق داد، و من به شما وعده دادم [که آنچه خدا وعده داده دروغ است، ولی می بینید که وعده خدا تحقق یافت] و [من] در وعده ام نسبت به شما وفا نکردم، مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود، فقط شما را دعوت کردم [به دعوتی دروغ و بی پایه] و شما هم [بدون اندیشه و دقت دعوت مرا] پذیرفتید، پس سرزنش من نکنید، بلکه خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شما و نه شما فریادرس من. بی تردید من نسبت به شرک و رزی شما که در دنیا درباره من داشتید [که اطاعت از من را هم چون اطاعت خدا قرار دادید] بیزار و منکرم؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است.

مرا سرزنش نکنید خودتان را سرزنش کنید. خداوند می خواهد شما را به جهنم ببرد و من قدرت نجات شما را ندارم، چنان که شما نمی توانید مرا نجات دهید. هر دو ضعیف، محکوم، بیچاره، و بدبختیم و تمام درها به رویمان بسته است.

ارزش ها چونان سد و خندق است که راه دشمن را می بندد و جلوی او را می گیرد و نمی گذارد به این طرف بیایند. ارزش ها حدود پروردگارند و دشمن از این محدوده نمی تواند رد شود.

بهترین زمانی که شیطان می تواند از این حریم عبور کند، روزهای اول محرم سال 61 ق در کربلا بود. او وقتی یاران امام در محاصره اسلحه و دچار تشنگی و گرسنگی و در آستانه مرگ بودند می توانست وارد شود و بگوید: برای چه می خواهید خود را به کشتن بدهید؟ برای چه

این قدر دارید زجر می کشید؟ برای چه ایستاده‌اید زنان و دختران و پسران شما یتیم شوند؟ ... اگر شیطان امکان این کار را داشت، لااقل يك نفر را باید فریب می داد، اما آن‌ها چنان در حریم خدا راه یافته بودند که دشمن نمی توانست وارد آن جا شود.

از این رو، حتی وقتی امام در شب عاشورا فرمود: من بیعتم را از شما برداشتم، راه باز است و بیابان آزاد، بلند شوید و بروید! حتی يك نفر هم او جای خویش تکان نخورد. این نخستین بار بود که عاشقان حرف پیامبر یا امامی را گوش نمی دادند. امام رو به قمر بنی هاشم کردند. حضرت ابوالفضل در آن زمان 33 سال بیشتر نداشت و در اوج جوانی و زیبایی بود. وضع مالی حضرت هم خوب بود و در مدینه زن و فرزندان چشم به راهش بودند. به یقین، قمر بنی هاشم هم دلتنگ زن و فرزندان بود، ولی با صدای بلند گریه کرد و عرض کرد: یابن رسول الله، آیا می پسندی که ما شما را در میان دشمن تنها بگذاریم؟ «1» دشمن چگونه می خواهد چنین مردانی را از پا دریاورد؟ دشمن با کسانی که قلبشان از توحید و محبت و ارزش‌ها آکنده است، چه می تواند بکند؟ دشمن در برابر چنین انسان‌هایی حقیر است و به فرموده پیامبر اسلام، دست بر کمر نهاده و فریاد می کشد که این جنس دوپا کمر مرا شکست! «2»

اسلحه دوم: نصرت خداوند

اسلحه دیگر «نصرالله» است. به فرموده قرآن، انسان وقتی در سایه سار ولایت خدا قرار بگیرد، خداوند او را به سوی هدایت رهنمون می شود:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». «3»

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌های جهل و شرک به سوی نور ایمان، اخلاق حسنه و تقوا بیرون می برد.

(1). امالی، شیخ صدوق، ص 220: «فلما وصل الكتاب إلى عمر بن سعد (لعنه الله)، أمر مناديه فنادی: إنا قد أجلبنا حسینا وأصحابه یومهم ولیتهم، فشق ذلك على الحسين عليه السلام وعلى أصحابه، فقام الحسين عليه السلام في أصحابه خطيباً فقال: اللهم إني لا أعرف أهل بيت أبر ولا أزكى ولا أطهر من أهل بيتي، ولا أصحاباً هم خير من أصحابي، وقد نزل بي ما قد ترون، وأنتم في حل من بيعتي، ليست لي في أعناقكم بيعه، ولا لي عليكم ذمه، وهذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملاً، وتفرقوا في سواده، فإن القوم إنما يطلبوني، ولو ظفروا بي لذهلوا عن طلب غیری»؛ نیز لهوف، سید بن طاووس، ص 55: «ثم جاء الليل فجمع الحسين عليه السلام أصحابه فحمد الله وأثنى عليه ثم أقبل عليهم فقال: أما بعد. فإني لا أعلم

أصحابا أصلح منكم ولا أهل بيت أبر، ولا أفضل من أهل بيتي، فجزاكم الله جميعا عني خيرا وهذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملا وليأخذ كل رجل منكم بيد رجل من أهل بيتي وتفرقوا في سواد هذا الليل وذروني، وهؤلاء القوم فإنهم لا يريدون غيري. فقال له إخوته وأبناءؤه، وأبناء عبد الله بن جعفر ولم نفعل ذلك؟ لنبقى بعدك لا أرانا الله ذلك أبدا وبدأ هم بذلك القول العباس بن علي عليه السلام ثم تابعوه».

(2). اشاره است به این روایات: بحار الأنوار، ج 81، ص 26: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إذا دخل العبد المسجد فقال: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، قال الشيطان: إنه كسر ظهري، وكتب الله له بها عباده سنه، وإذا خرج من المسجد يقول مثل ذلك، كتب الله له بكل شعره على بدنه مائه حسنه، ورفع له مائه درجه»؛ نیز کافی، ج 3، ص 264: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: «أحب الأعمال إلى الله عز وجل الصلاه وهي آخر وصايا الأنبياء عليهم السلام، فما أحسن الرجل يغتسل أو يتوضأ فيسبغ الوضوء ثم يتنحى حيث لا يراه أنيس فيشرف عليه وهو راکع أو ساجد إن العبد إذا سجد فأطال السجود نادى إبليس: يا ويلاه أطاع وعصيت وسجد وأبيت».

(3). بقره، 257 (آیه الكرسي).

معرفت دینی، ص: 47

هم چنین، خداوند یاری خود را به کمک او می فرستد:

«إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَيِّتْ أَقْدَامَكُمْ». «1»

اگر خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می کند و گام هایتان را محکم و استوار می سازد.

خداوند در پناه خود، دین او را حفظ می کند و نمی گذارد گزند از سوی مخلوقات به او برسد:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ. مَلِكِ النَّاسِ. إِلَهِ النَّاسِ. مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ. الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ. مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ». «2»

بگو: پناه می برم به پروردگار مردم. به پادشاه مردم. به معبود مردم. از زیان وسوسه گر کمین گرفته و پنهان. آنکه همواره در سینه های مردم وسوسه می کند. از جنیان و آدمیان.

او با ربوبیت، الوهیت، سلطنت و پادشاهی‌اش به کمک بندگان می‌آید. بدین ترتیب، شیاطین انس و جن نمی‌توانند در برابر قدرت ربوبیت، الوهیت و ملک و فرمانروایی خداوند کاری از پیش ببرند، زیرا بندگان در پناه حق هستند.

بازگشت به سبب توبه

اگر دشمن با حيله گری و نیرنگ وارد زندگی مردم مومن شود و زخمی بر پیکره حیات آنان وارد کند، پروردگار به فضل خود نمی‌گذارد این زخم به بیماری کشنده‌ای تبدیل شود. در دعای جوشن کبیر یکی از نام‌های خدا «طیب» دانسته شده است. مگر زخم دشمن چقدر کاری است که چنین طیبی نتواند مداوایش کند؟ بنده چنین خدایی چنان غرق ارزش و ایمان و عبادت و محبت است که این زخم ناچیز در برابر این همه ارزش گزشتی بیش نخواهد بود. در وصف محبت به امیرالمومنین آمده است:

(1). محمد، 7.

(2). ناس، 1- 6.

معرفت دینی، ص: 48

«حب علی حسنة لا یضر معها سیئة». «1»

دوست داشتن علی نیکی‌ای است که هیچ بدی‌ای با آن همراه نشده و زیان نمی‌رساند.

حال، می‌توان آثار محبت به خدا را با این روایت درک کرد. خداوند متعال از سر محبت و لطف و احسان در برابر شیطن دشمنان دری زیبا به نام توبه به روی بندگان باز کرده است و بنا ندارد آن را تا قیامت بر ایشان ببندد. «2»

توبه بهلول نباش

داستان بهلول نباش را همه شنیده‌اند. وقتی او به امید توبه نزد پیغمبر آمد و گفت: گناه بزرگی انجام داده‌ام که از آسمان و زمین بزرگ‌تر است و ...، پیغمبر اکرم به قدری ناراحت شدند که فرمودند: برخیز و از مسجد بیرون رو که اگر آتش غضب بیاید ما را هم می‌سوزاند! او هم با گردن کج از مسجد بیرون رفت و سر به بیابان گذاشت. در این هنگام،

جرئیل نازل شد و به پیامبر گفت: خداوند می گوید: چرا بیرونش کردی؟ او را به بازگشت بشارت ده که من خود طیب او هستم. «3»

(1). اوائل المقالات، شیخ مفید، ص 335؛ نیز عوالی اللئالی، احسائی، ج 4، ص 86؛ ینایع الموده، قندوزی، ج 1، ص 375.

(2). مناجات خمس عشر (مناجات التائبین)، صحیفه سجادیه کامله، امام زین العابدین علیه السلام، ص 222: «یا حلیم، أنت الذی فتحت لعبادک بابا إلى عفوک، وسمیته التوبه، وجعلت علی ذلک الباب دلیلا من وحیک لئلا یضلوا عنه، فقلت - تبارک اسمک - توبوا إلى الله توبه نصوحا عسی ربکم أن یکفر عنکم سیئاتکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار، يوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه، نورهم یرسع بین أیدیهم وبأیمانهم یقولون: ربنا أتمم لنا نورنا، واغفر لنا، إنک علی کل شیء قدير».

(3). اقتباسی است از این روایت: امالی، شیخ صدوق، ص 97: ... دخل معاذ بن جبل علی رسول الله صلی الله علیه وآله باکیا، فسلم فرد علیه السلام، ثم قال: ما یریک یا معاذ؟ فقال: یا رسول الله، إن بالباب شابا طری الجسد، نقی اللون، حسن الصورة، یرکی علی شبابه بکاء الثکلی علی ولدها یرید الدخول علیک. فقال النبی صلی الله علیه وآله: أدخل علی الشاب یا معاذ. فأدخله علیه، فسلم فرد علیه السلام، ثم قال: ما یریک یا شاب؟ قال: کیف لا أبکی وقد رکت ذنوبا إن أخذنی الله عزوجل ببعضها أدخلنی نار جهنم، ولا أرانی إلا سیأخذنی بها، ولا یغفر لی أبدا. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: هل أشرکت بالله شیئا؟ قال: أعوذ بالله أن أشرك بری شیئا. قال: أقتلت النفس التي حرم الله؟ قال: لا، فقال: النبی صلی الله علیه وآله: یغفر الله لك ذنوبک وإن کانت مثل الجبال الرواسی، قال الشاب: فإنها أعظم من الجبال الرواسی. فقال النبی صلی الله علیه وآله: یغفر الله لك ذنوبک وإن کانت مثل الارضین السبع وبحارها ورمالها وأشجارها وما فیها من الخلق. قال: فإنها أعظم من الارضین السبع وبحارها ورمالها وأشجارها وما فیها من الخلق. فقال النبی صلی الله علیه وآله: یغفر الله لك ذنوبک وإن کانت مثل السماوات السبع ونجومها ومثل العرش والكرسی. قال: فإنها أعظم من ذلك.

قال: فنظر النبی صلی الله علیه وآله إلیه کهیئته الغضبان ثم قال: ویحک یا شاب، ذنوبک أعظم أم ربک. فخر الشاب لوجهه وهو یقول: سبحان ربی! ما شیء أعظم من ربی، ربی أعظم یا نبی الله من کل عظیم. فقال النبی صلی الله علیه وآله: فهل یغفر الذنب العظیم إلا الرب العظیم! قال الشاب: لا والله، یا رسول الله، ثم سکت الشاب. فقال له النبی صلی الله علیه وآله: ویحک یا شاب ألا تخبرنی بذنب واحد من ذنوبک. قال: بلی، أخبرک أني کنت أنبش القبور سبع سنین، أخرج الاموات وأنزع الاکفان، فماتت جاریه من بعض بنات الانصار، فلما حملت إلى قبرها ودفنت وانصرف عنها أهلها وجن علیها اللیل،

أتيت قبرها فنبشتها، ثم استخرجتها ونزعت ما كان عليها من أكفائها، وتركته متجرده على شفير قبرها، ومضيت منصرفا، فأتاني الشيطان، فأقبل يزينها لي ... ولم أملك نفسي حتى جامعته وتركته مكائها، فإذا أنا بصوت من ورائي يقول: يا شاب، ويل لك من ديان يوم الدين ... فما أظن أني أشم ريح الجنة أبدا، فما ترى لي يا رسول الله؟ فقال النبي صلى الله عليه وآله: تنح عني يا فاسق، إني أخاف أن أحترق بنارك، فما أقربك من النار، فما أقربك من النار! ثم لم يزل صلى الله عليه وآله يقول ويشير إليه، حتى أمعن من بين يديه.

... فأنزل الله تبارك وتعالى على نبيه صلى الله عليه وآله: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً» يعنى الزنا «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» يعنى بارتكاب ذنب أعظم من الزنا ونبش القبور وأخذ الأكفان «ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» يقول: خافوا الله فعجلوا التوبه «وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» يقول عزوجل: أتاك عبدى يا محمد تائبا فطردته، فأين يذهب، وإلى من يقصد، ومن يسأل أن يغفر له ذنبا غيرى؟...».

معرفت دینی، ص: 55

4- نا امیدى نشانه خدا ناشناسى است

معرفت دینی، ص: 57

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

یکی از زیباترین و پربارترین بخش‌های قرآن کریم و روایات و اخبار به معرفی دشمنان انسان اختصاص دارد که نمایانگر کمال محبت و لطف و رحمت پروردگار به انسان است. قرآن مجید در آیه 83 سوره مبارکه نساء در این باره می‌فرماید:

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا». «1»

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، یقیناً همه شما جز اندکی از شیطان پیروی می‌کردید.

این نص صریح قرآن است که اگر فضل و رحمت خدا بر انسان نبود، به وسیله شیطان نابود می شد و سعادت دنیا و آخرت خویش را از دست می داد. این آیه در بردارنده محبت و رحمت و لطف پروردگار عالم به انسان است و نشان می دهد که هیچ موجودی در عالم مانند انسان مورد توجه ویژه حق نیست. دلیل این سخن را نیز می توان از آیات قرآن دانست؛ زیرا دقت در آیات قرآن این حقیقت را نشان می دهد که خداوند متعال انسانی که از دشمنان خود زخم خورده یا در دست آنان اسیر بوده

(1) پی نوشت

. نساء، 83.

معرفت دینی، ص: 58

و حتی از این اسارت راضی بوده و از آن لذت برده است را نیز به بازگشت به سوی خود دعوت می کند تا بر زخم هایش مرهم گذارد و از اسارت نجاتش دهد.

این درگه ما درگه نومیدی نیست

آیاتی از سوره مبارکه یوسف و سوره زمر مردم را به این حقیقت مهم توجه می دهند. در آیه 87 از سوره مبارکه یوسف می خوانیم:

«وَلَا تَيْئَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ». «1»

از رحمت خدا مأیوس نباشید، زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی شوند.

معنای این آیه کلی است و با این که خطاب به برادران یوسف است موقعیت خاصی را بیان نمی کند؛ یعنی نمی گوید در کدام موقعیت یا وضعیت از خدا ناامید نشوید، بلکه دستور می دهد در هیچ موقعیتی از رحمت حق ناامید نشوید، حتی اگر خطای غیر قابل بخششی - مانند آنچه برادران یوسف انجام دادند - انجام داده باشید.

برادران یوسف برادر بیگانه و نه ساله خود را به صحرا بردند، آزار دادند، تحقیر کردند، و سرآخر در چاه انداختند و پدر خود را 40 سال تمام به این غم سنگین نشانده. مگر چنین جرائمی قابل گذشت و چنین زخم‌هایی قابل معالجه است؟ با این حال، به آنان دستور داده شد که این جرم را از پرونده خود پاک کنند و به درگاه حق توبه نمایند. آنان نیز به پدر خود که پیامبر خدا بود مراجعه کردند و گفتند:

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ». «2»

یعنی ای پدر، تو از خدا برای ما آمرزش بخواه.

پاسخ یعقوب پیامبر

حضرت یعقوب، علیه السلام، که شعاع محبت خدا بود، در پاسخ این ده

(1). یوسف 87 «يَا بَنِي آدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ...»، نیز زمر 53 «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»، نیز حجر 56 «قَالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ».

(2). یوسف، 97.

معرفت دینی، ص: 59

نفر نگفت: شما فرزند من و برادر خود را 40 سال پیش در چاه انداختید و مرا به چنین فراقی مبتلا کردید؛ حال، چگونه از من می‌خواهید برای شما طلب آمرزش کنم؟ به عکس، تا فرزندان شما گفتند: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا»، فرمود:

«قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». «1»

گفت: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

حضرت یعقوب یقین داشت که خداوند گناه فرزندان را می‌آمرزد و می‌دانست این زخم قابل علاج و این بند قابل گشودن است، لذا گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ»؛ به زودی برای شما طلب بخشش می‌کنم. حال آن‌که اگر به این معنا یقین نداشت و می‌دانست که خدا آنان را نمی‌بخشد، می‌گفت: من نمی‌توانم برای شما طلب آمرزش کنم.

توجه به زمان خاص برای طلب آمرزش

اما سوال این است که چرا او در همان لحظه دست به دعا برداشت و گفت: به زودی برایتان طلب بخشش می‌کنم؟ (زیرا سوف در سر فعل مضارع دلالت بر انجام کار در آینده می‌کند). از امام باقر، علیه السلام، همین سوال را پرسیدند. امام فرمود:

یعقوب ساعت اجابت دعا را در نظر گرفت و آن سحر شب جمعه بود. «2» او در سحرگاه اولین جمعه به سوی خدا دعا کرد و خداوند فرزندان او را آمرزد.

ناامیدی از رحمت پروردگار کفر است

خداوند به همه زخم خوردگان و به همه اسیران دربند دستور می‌دهد که از او ناامید نباشند: «لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ»، بلکه دلگرم باشند که این زخم

(1). یوسف، 98.

(2). علل الشرائع، شیخ صدوق، ج 1، ص 54: «اسماعيل بن الفضل الهاشمي قال: قلت لجعفر ابن محمد، عليه السلام، أخبرني عن يعقوب، عليه السلام، لما قال له بنوه: يا أبانا استغفر لنا ذنوبنا إنا كنا خاطئين، قال سوف استغفر لكم ربّي. فأخبر الاستغفار لهم ويوسف، عليه السلام، لما قالوا له: تالله لقد أترك الله علينا وإن كنا لخاطئين. قال: لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم وهو أرحم الراحمين. قال: لأن قلب الشاب أرق من قلب الشيخ، وكانت جنابه ولد يعقوب على يوسف، وجنابتهم على يعقوب إنما كانت بجنابتهم على يوسف. فبادر يوسف إلى العفو عن حقه، وأخبر يعقوب العفو لأن عفوهُ إنما كان عن حق غيره، فأخبرهم إلى السحر ليله الجمعة».

خوب شدنی و این بند باز شدنی است.

به راستی، تنها وجود مقدس پروردگار می‌داند که در این عالم چه خبر است و رحمت و لطف او بر بندگان چه اندازه است. مگر قلب و عقل ما انسان‌ها می‌تواند لطایف کار او را - آن چنان که هست - بفهمد و درک کند؟

ماجرای توبه کعب بن زهیر

کعب بن زهیر از کسانی بود که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، را به انواع مختلف آزار داده بود و در دشمنی با ایشان سنگ تمام گذاشته بود. به طوری که حضرت بر فراز منبر به مردم متدین واجب کرد او را هر کجا که یافتند به قتل برسانند، حتی اگر در منطقه امن مکه و مسجدالحرام باشد.

می‌دانیم که شهر مکه منطقه ممنوعه است و کسی حق ندارد حتی گیاهی را در آن از زمین بیرون بکشد یا شاخه‌ای را بشکند یا حشره‌ای را از پا در آورد. در شعاع دو یا سه کیلومتری مکه که هنوز شهر شروع نشده و اراضی بیابانی است سنگی گذاشته و روی آن نوشته‌اند: «محدوده حرم». برای همین، اگر درختی بیرون محدوده حرم باشد، ولی سایه یکی از شاخه‌هاش در منطقه حرم باشد و مثلاً 500 کبوتر روی آن نشسته باشند و مُحرم نبی بزند که این کبوترها بپرند، باید 500 گوسفند بکشد! زیرا آنجا حرم امن است و همه باید در آن امنیت داشته باشند. «1» با این حال، پیغمبر روی منبر فرمود: **بر تك تك شما واجب است که کعب بن زهیر را گرچه در منطقه حرم و کعبه باشد بکشید!**

وقتی خبر این حکم در مکه به کعب بن زهیر رسید، بر جان خود بیمناک شد و امنیت خویش را از دست رفته یافت و دید دیگر نمی‌تواند با خیال راحت در مکه راه برود، زیرا نمی‌دانست فردی که در کوچه کنار

(1). آل عمران، 97: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ».

معرفت دینی، ص: 61

او راه می‌رود از یاران پیامبر است و قصد انجام فرمان ایشان را دارد یا خیر.

بدین ترتیب، این مرد محدود شد و به قول فردوسی «جهان پیش چشم اندرش تیره گشت». سرانجام، به فکر چاره افتاد و شبی از شب‌ها از مکه بیرون آمد و فاصله نود فرسخی مکه تا مدینه را از میان کوه‌ها و سنگلاخ‌ها پیمود و به مدینه رسید.

در مدینه، سراغ خانه پیامبر را نگرفت، بلکه به در خانه امیرالمومنین رفت و در تاریک - روشنی سحرگاه در زد. امیرالمومنین پرسید: کیستی؟ گفت: پدرت ابوطالب با من رفاقت دیرینه داشت و با هم نان و نمک خورده‌ایم. من به اشتباه به پیامبر ظلم کردم. حال از تو می‌خواهم به حق آن دوستی که با پدرت داشتم مهلتی به من بدهی و مرا با خود نزد ایشان ببری و عذر تقصیر بخواهی. اگر عذر مرا پذیرفت که هیچ، ولی اگر نپذیرفت و دستور به قتل من داد، آن‌گاه مرا بکش! ...

نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت ...

مگر می‌شود کسی از علی که تربیت یافته مکتب پیامبر است چیزی بخواهد و او دست رد به سینه‌اش بزند؟ نقل است در وسط یکی از جنگ‌ها که حضرت داشت با دشمن می‌جنگید، یکی از دشمنان به او گفت:

«یا بن ابی طالب، هبنی سیفک».

یا علی، شمشیرت را به من ببخش!

در همان وقت، حضرت شمشیرش را به او تعارف کرد. او هم شمشیر را گرفت و حضرت بی شمشیر ماند. آن مرد تعجب کرد و گفت: برای چه در مجبوحه جنگ شمشیرت را به من دادی؟ فرمود: محال است ما درخواست کسی را رد کنیم.

معرفت دینی، ص: 62

آن مرد از این رفتار حضرت حیرت کرد. از اسب پایین آمد و رکاب مرکب حضرت را گرفت و گفت: عجب دین خوب و اخلاق نیکی داری! مرا مسلمان کن! من اصلاً برای چه با تو می‌جنگم؟! «1» وقتی انسان این چیزها را بفهمد، دیگر با خدا و پیامبر و علی و امام حسین و قرآن و ... سر ستیز بر نمی‌دارد. این فهم فهمی نورانی و الهی و ملکوتی است.

ادامه ماجرای کعب

حضرت به کعب فرمود: عیبی ندارد! سپس برای نماز جماعت صبح به مسجد رفتند. وقتی نماز جماعت برپا شد، حضرت به او گفت: صبر کن تا نماز پیامبر تمام شود تا با هم نزد ایشان برویم.

وقتی نماز تمام شد، با هم نزد پیامبر اسلام رفتند. کعب به پای پیامبر افتاد و گفت: من همان هستم که حکم قتل مرا داده‌ای. من خود به دیدار شما آمدم و علی را واسطه کردم که بگویم اشتباه کردم. حال، چه کار باید بکنم؟ آیا مرا می‌کشی؟ فرمود: نه، گذشت می‌کنم! «2»

پس، معلوم می‌شود که در این درگاه چه نسبت به خدا و چه نسبت به پیامبر و ائمه، علیهم السلام، هیچ جای دلسردی و ناامیدی وجود ندارد و ما حق ناامید شدن از رحمت حق و اولیای او را نداریم.

با خدایی این چنین، زان روز ترسیدن خطاست

مجلس پر از جمعیت بود. پیرمردی قد خمیده و محاسن سفید با عصا وارد جلسه شد و خواست در انتهای مجلس کنار کفش‌ها بنشیند، اما امام صادق، علیه السلام، نگذاشت و به مردم فرمود: اجازه بدهید تا او جلو بیاید. مردم راه را باز کردند. وقتی پیرمرد کنار حضرت صادق نشست زار زار گریست. امام فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: عمرم سر

(1). مناقب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 358: «أبو السعادات فی فضائل العشرة روی ان علیا، علیه السلام، کان یحارب رجلا من المشرکین. فقال المشرک: یابن أبی طالب هبنی سیفک. فرماه إلیه. فقال المشرک: عجا یابن أبی طالب فی مثل هذا الوقت تدفع إلی سیفک! فقال: یا هذا انک مددت ید المسأله إلی ولیس من الکرم أن یرد السائل. فرمی الکافر نفسه إلی الارض وقال: هذه سیره اهل الدین، فباس قدمه وأسلم».

(2). رک: الدرجات الرفیعه، سید علی ابن معصوم، ص 538 به بعد.

معرفت دینی، ص: 63

آمده و نزدیک مردنم است. برای آخرتم گریه می‌کنم! فرمود: برای چه چیز آخرتت گریه می‌کنی؟ گفت: نمی‌دانم وضعم چه می‌شود؟ می‌ترسم، نگرانم، و دغدغه و وحشت دارم!

امام صادق فرمودند: آیا شیعه هستی؟ گفت: من عاشق شما هستم و نود سال است که وجودم را وقف شما کرده‌ام. فرمود: اجازه نمی‌دهم گریه کنی و دغدغه داشته باشی. به تو اطمینان می‌دهم بعد از مردن نیز همانند دنیا با ما خواهی بود. «1» ترس انسان باید از ناحیه خودش باشد نه از خدا. ترس از خدا معنی‌اش این است که خدا در قیامت در بهشت را به روی

هیچ کس جز 124 هزار پیامبر و 12 امام و حضرت آسیه و خدیجه و حضرت زهرا و زینب و ... باز نمی کند. این پندار درستی نیست و از خداناشناسی انسان سرچشمه می گیرد. از این روست که امام سجاد، علیه السلام، در دعای ابی حمزه ثمالی به پروردگار عرضه می دارد:

«إلهی و سیدی! و عزتک و جلالک لئن طالبتني بذنوبي لأطالبنك بعفوك و لئن طالبتني بلؤمي لأطالبنك بكرمك، و لئن أدخلتني النار لا خبرن أهل النار بحبي لك، إلهی و سیدی! إن كنت لا تغفر إلا لا وليائك و أهل طاعتك، فإلى من يفزع المذنبون و إن كنت لا تكرم إلا أهل الوفاء بك فمن يستغيث المسيئون. إلهی! إن أدخلتني النار ففی ذلك سرور عدوك و إن أدخلتني الجنة ففی ذلك سرور نبيك، و أنا و الله أعلم أن سرور نبيك أحب إليك من سرور عدوك». «2»

خدایا، ای آقای من، به عزت و جلالت قسم اگر مرا در قیامت به گناهانم پی جویی کنی، من تو را به عفو تو پی می جویم. و اگر مرا به پستی ام تعقیب نمایی، من تو را به کرمت می خوانم. و اگر مرا به دوزخ اندازی، اهل دوزخ را به محبتم به تو آگاه می سازم. ای آقای و مولایم، اگر جز اهل طاعت و اولیائت کسی را نیامرزی، پس گناهکاران به چه کسی پناه

(1). مشابه این روایت: الأمالی، شیخ صدوق، ص 156: «... وإن شيعتك على منابر من نور، مبيضة وجوههم حولي، أشفع لهم، يكونون غدا في الجنة جيران...»، نیز دعای ندبه، نیز مناقب أمير المؤمنين، محمد بن سلیمان کوفی، ج 2، ص 293: «قال علي بن أبي طالب: نجى نحن ومن يحبنا يوم القيامة كهاتين حتى نرد على نبينا الحوض. فأومى بإصبعيه السبابتين»، نیز الاختصاص، شیخ مفید، ص 303: «عن عبد الرحمن بن كثير قال: حججت مع أبي عبد الله عليه السلام فإني معه في بعض الطريق إذ صعد على جبل فنظر إلى الناس فقال: ما أكثر الضجيج؟! فقال له داود بن كثير الرقي: يا ابن رسول الله هل يستجيب الله دعاء الجمع الذي أرى؟ فقال: ويحك يا أبا سليمان، إن الله لا يغفر أن يشرك به إن الجاحد لولايه على عليه السلام كعابد وثن. فقلت له: جعلت فداك! هل تعرفون محبيكم من مبغضيك؟ فقال: ويحك يا أبا سليمان، إنه ليس من عبد يولد إلا كتب بين عينيه مؤمن أو كافر وإن الرجل ليدخل إلينا يتولانا ويتبرء من عدونا فيرى مكتوباً بين عينيه مؤمن، قال الله عز وجل: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ». فنحن نعرف عدونا من ولينا».

(2). مصباح المتعبد، شیخ طوسی، ص 596.

برند؟ و اگر جز اهل وفای به خویش را اکرام ننمایی، پس بدکاران از چه کسی فریادرسی خواهند؟ خدایا، اگر مرا به دوزخ اندازی، این موجب خرسندی دشمن توست و اگر مرا وارد بهشت کنی، این سبب خوشحالی پیامبر توست. و من به خدا قسم می دادم که دلشادی پیامبر در نزد تو از خشنودی دشمن محبوب تر است.

بررسی مفهوم خلود ابدی در نار

شاید در ذهن بسیاری از مردم این معنا وجود داشته باشد که هر کس وارد جهنم شد دیگر از آن بیرون نمی آید؛ در حالی که این طور نیست. روایات زیبایی از صحابه و ائمه در این باره به ما رسیده که خبرهای مهمی از قیامت را در بر دارند. طبق تصریح قرآن و این دسته از روایات، همه کسانی که به جهنم می روند حضورشان در آن دائمی نیست و این که قرآن می فرماید: «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»* متعلق به همه جهنمی ها نیست. قرآن در آیه 106 و 107 سوره هود می فرماید:

«فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ هُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ». «1»

اما تیره بختان که خود سبب تیره بختی خود بوده اند در آتش اند. برای آنان در آنجا ناله های حسرت بار و عریده و فریاد است. در آن، تا آسمان ها و زمین پابرجاست جاودانه اند، مگر آنچه را که مشیت پروردگارت اقتضا کرده است؛ بی تردید پروردگارت هر چه را اراده می کند انجام می دهد.

یعنی کسانی که وارد دوزخ می شوند به اراده پروردگار از آن نجات خواهند یافت. ضمن این که پروردگار در دنیا انواع ابتلائات را کفاره گناهان انسان قرار می دهد تا از گناه پاک شود و درباره او نیازی به عذاب آخرت نباشد. از این رو، ائمه، علیهم السلام، فرموده اند که اگر زخم های انسان در این دنیا قابل التیام باشد، در همین دنیا خداوند آن ها را التیام می بخشد. راه های گوناگونی نیز برای این پاک شدن در نظر

(1). هود، 107 106.

گرفته شده است که توبه، بیماری، گم شدن پول با ورشکستگی، مصیبت و غصه و ... از آن جمله‌اند. آری، داروهای خداوند برای التیام زخم‌هایی که از شیطان و دشمنان می‌خوریم چنین است. «1»

بیماری: کفاره گناه مومن

در حکمت‌های نهج البلاغه آمده است که امیرالمومنین به عیادت مریضی رفت. مرد بیمار به حضرت نگریست و گریه کرد. حضرت فرمودند: ناراحت نباش:

«فإن المرض لا أجز فيه و لكنه يحط السيئات، و يحتها حت الأوراق». «2»

نفس بیماری اجری ندارد، ولی سبب ریزش گناهان می‌شود؛ مانند ریزش برگ درختان در پاییز.

یعنی همان‌گونه که در پاییز برگ درختان سست می‌شوند و با يك تکان می‌ریزند، وقتی شیعه مومنی بیمار می‌شود گناهانش مثل برگ درخت می‌ریزند.

امام صادق، علیه السلام، می‌فرماید: بعضی از مردم وقتی مریض می‌شوند، بخصوص شب‌ها که شدت درد بیشتر است، گاهی از کوره در می‌روند و با خدا مشاجره می‌کنند که چرا این همه درد به من دادی؟ چه لذتی از درد کشیدن من می‌بری؟ و امام می‌فرماید: هر مریضی از شیعیان ما که به سبب شدت دردش با خدا درگیر شود، خداوند به کرام الکاتبین که پرونده‌اش را می‌نویسند خطاب می‌کند که در پرونده‌اش این درگیری‌ها را نیز در زمره ذکر و تسبیح بنویسند. «3» آری، عده‌ای را با چنین برنامه‌هایی در دنیا معالجه می‌کنند؛ حال اگر زخمی ماند که این ابتلائات دوايش نبود، با سختی جان‌کندن پاکشان می‌کنند. در غیر این صورت، در برزخ دردهایی می‌کشند تا پاک وارد قیامت شوند. اگر باز هم پاک نشدند و همان‌گونه وارد قیامت شدند،

(1). کافی، ج 2، ص 444، نیز با کمی اختلاف در همان، ص 446 و مشکاه الانوار طبرسی، ص 504، و کتاب التمهید اسکافی، ص 38: «عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال الله عزوجل: وعزتي وجلالي لا اخرج عبدا من الدنيا وأنا اريد أن ارحمه حتى أستوفي منه كل خطيئه عملها، إما بسقم في جسده وإما بضيق في رزقه وإما بخوف في دنياه. فإن بقيت عليه بقية شددت عليه عند الموت. وعزتي وجلالي، لا اخرج عبدا من الدنيا وأنا اريد أن اعذبه حتى اوفيه كل حسنه عملها إما بسعه في رزقه وإما بصحه في جسمه وإما بأمن في دنياه. فإن بقيت عليه بقية هونت عليه بها الموت»، نیز کافی، ج 2، ص 445: «عن عمرو بن جميع قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إن العبد المؤمن ليهتم في الدنيا حتى يخرج منها ولا ذنب عليه»، نیز همان، ج 2، ص 445: «عن السري بن خالد، عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: «إذا أراد الله عز وجل بعبد خيرا عجل له عقوبته في الدنيا وإذا أراد بعبد سوءا أمسك عليه ذنوبه حتى يوافي بها يوم القيامة»، نیز همان، ج 2، ص 444: «عن أبي جعفر، عليه السلام، قال: إن الله عز وجل إذا كان من أمره أن يكرم عبدا وله ذنب ابتلاه بالسقم، فإن لم يفعل ذلك له ابتلاه بالحاجة فإن لم يفعل به ذلك شدد عليه الموت ليكفيه بذلك الذنب».

(2). نهج البلاغه، حکمت 42: (وقال لبعض أصحابه في عله اعتلها: «جعل الله ما كان من شكواك حظا لسيئاتك، فإن المرض لا أجر فيه ولكنه يحط السيئات، ويحتها حت الاوراق. وإنما الاجر في القول باللسان والعمل بالأيدي والاقدام. وإن الله سبحانه يدخل بصدق النية والسريره الصالحه من يشاء من عبادہ الجنة».

(3). مشابه این روایت: الامالی، شیخ صدوق، ص 590؛ الدعوات، قطب الدین راوندی، ص 166: «قال النبي صلى الله عليه وآله: «عجبت للمؤمن وجزعه من السقم، ولو علم ما له في السقم لاحب ألا يزال سقيما حتى يلقي ربه عزوجل»، نیز کافی، ج 2، ص 446: «عن أبي جعفر، عليه السلام، قال: «لا يزال الهم والغم بالمؤمن حتى ما يدع له من ذنب». نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 210: «زاره بن أعين سمعت أبا عبد الله، عليه السلام، يحدث عن آبائه: ان مريضا شديدا الحمى عاده الحسين فلما دخل من باب الدار طارت الحمى عن الرجل. فقال له: رضيت بما اوتيتم به حقا حقا والحمى تهرب عنكم. فقال له الحسين: والله ما خلق الله شيئا إلا وقد أمره بالطاعة لنا. قال: فإذا نسمع الصوت ولا نرى الشخص يقول: لبيك، قال: أليس أمير المؤمنين أمرك أن لا تقربى إلا عدوا أو مذنبا لكي تكوني كفاره لذنوبه فما بال هذا؟ وكان المريض عبد الله بن شداد بن الهادي الليثي». نیز الحقائق الناضرة، محقق بحراني، ج 3، ص 345: «وعن ابى ابراهيم، عليه السلام، قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله للمريض اربع خصال: يرفع عنه القلم ويأمر الله تعالى الملك فيكتب له كل فضل كان يعمل في صحته ويتبع مرضه كل عضو في جسده فيستخرج ذنوبه منه فان مات مغفورا له وان عاش مغفورا له». نیز الحقائق الناضرة، محقق بحراني، ج 3، ص 346: «جعفر بن محمد عن آبائه عن على، عليهم السلام: «انه عاد سلمان الفارسي فقال له: يا سلمان ما من احد من شيعتنا يصيبه وجع إلا بذنب قد سبق منه وذلك الوجع تطهير له. فقال له سلمان: فليس لنا في شيء من ذلك اجر خلا التطهير؟ قال على عليه السلام: يا سلمان لكم الاجر بالصبر عليه والتضرع الى الله تعالى والدعاء له بهما تكتب لكم الحسنات وترفع لكم الدرجات، فاما الوجع خاصه فهو تطهير وكفاره».

پیغمبر و فاطمه زهرا و امیرالمومنین و امام مجتبی و امام حسین و سایر ائمه، علیهم السلام، از خدا نجات آنان را می‌خواهند. خدا هم به پیامبر خویش می‌فرماید: دست هر کس را می‌خواهید بگیرید و نجاتش دهید.

پس از این مرحله، باز عده‌ای می‌مانند که زخمشان سنگین است. این عده را پروردگار به دوزخ می‌فرستد تا جریمه اعمالشان را ببینند و از پلیدی‌ها پاک شوند. پس، حتی دوزخی شدن هم برای پاک شدن از پلیدی گناه و نوعی بازسازی وجودی است. با این حال، از دوزخ هم امکان نجات هست.

نجات از دوزخ با توسل به معصومین

در روایتی از امام صادق، علیه السلام، نقل شده است که فرمود: در دوزخ، کسانی هستند که از آتش در رنج‌اند، اما دستشان را به دعا بلند می‌کنند و می‌گویند: خدایا به حق پیامبر و اهل بیتش ما را نجات بده!

از جانب پروردگار به جبرئیل خطاب می‌رسد که از دوزخ کسی مرا به حق پیامبر و فاطمه و علی قسم داد؛ او را بیور!

وقتی او را از آتش نجات می‌دهند، خطاب می‌رسد که بنده من، اگر هزار بار به خودم مراجعه می‌کردی، به سخت گوش نمی‌دادم، اما بر خود واجب کرده‌ام که هر کس مرا به حق پیامبر و علی و فاطمه قسم دهد، خواسته‌اش را رد نکنم. «1»

ندامت وحشی، قاتل حمزه سیدالشهدا علیه السلام

وحشی، در تاریخ اسلام، از منفورترین شخصیت‌هاست که همواره نامش در کنار نام هنده، همسر ابوسفیان و مادر معاویه، آورده می‌شود. او کسی است که ناجوانمردانه حمزه سیدالشهداء را کشت و شکم ایشان را پاره کرد و جگرشان را درآورد و تکه تکه کرد و به نخ کشید و به گردن زن

(1). الامالی، شیخ صدوق، ص 771؛ الامالی، شیخ مفید، ص 219؛ الحقائق الناضرة، محقق بحرائی، ج 8، ص 470: «عن أبي جعفر، عليه السلام، قال: «إن عبدا مكث في النار سبعين خريفا والخريف سبعون سنة. ثم إنه سأل الله بحق محمد وأهل بيته صلى الله عليه وآله لما رحمتني. فأوحى الله إلي جبرئيل أن اهبط إلي عبدی فأخرجه. قال: يا رب، وكيف لي بالهبوط في النار؟ قال الله: إني أمرتها أن تكون عليك بردا وسلاما. قال: يا رب فما علمي بموضعه؟ قال: إنه في جب في سجين. قال: فهبط جبرئيل على النار على وجهه. فأخرجه فقال الله عز وجل: يا عبدی كم لبثت في النار؟ قال: ما أحصى يا رب.

فقال وعزتي وجلالي لولا ما سألتني به لأطلت هو أنك في النار ولكني حتمت على نفسي أن لا يسألني أحد بحق محمد وأهل بيته صلى الله عليه وآله إلا غفرت له ما كان بيني وبينه وقد غفرت لك اليوم».

معرفت دینی، ص: 67

ابوسفیان انداخت. او همچنین بینی حضرت را برید، چشم حمزه را درآورد، انگشت‌های دست و پای ایشان را قطع کرد، لب‌های او را برید و دندان‌هایش را بیرون کشید و به بیان مختصر پیکر آن حضرت را مثله کرد. «1» به قدری این کار در نظر پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله وسلم، ناگوار آمد که وقتی پیغمبر بدن عمومی بزرگوارشان را دید چنان گریست که صدای ناله‌شان در میدان جنگ پیچید و از سر ناراحتی فرمود که به خونخواهی حمزه 70 تن از قریش را خواهد کشت.

در همان حال، جبرئیل نازل شد و گفت: قاتل عمومی شما يك نفر بوده، 69 نفر دیگر را برای چه می‌کشید؟! «2» به راستی، آیا از این خدا می‌شود ناامید شد و به خانه‌ای جز خانه او پناه برد؟ خدایی که خشم پیامبر بر دشمنان خود را نیز بر نمی‌تابد و می‌فرماید اگر به اهل مکه دست پیدا کردی:

«وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فِعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ* وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ* إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ». «3»

و اگر ستمگر را مجازات کردید، پس فقط به مانند ستمی که به شما شده مجازات کنید، و اگر شکیبایی ورزید و از مجازات کردن بگذرید این کار برای شکیبایان بهتر است. و شکیبایی کن، و شکیبایی تو جز به توفیق خدا نیست، و بر گمراهی و ضلالت آنان و کارهایی که انجام می‌دهند اندوهگین مباش، و از نیرنگی که همواره به کار می‌گیرند، دلتنگ مشو. بی‌تردید، خدا با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند و کسانی که از هر جهت نیکوکارند می‌باشد.

این را هم اضافه کنیم که اولین ذکر مصیبت در اسلام برای حمزه روی داده است، زیرا پیغمبر به زنان مدینه اجازه داد که برای حمزه بلند بلند گریه کنند. «4» خود حضرت نیز در بیشتر منبرهایشان مصیبت حمزه را یاد

(1). شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج 1، ص 268: (حمزه سید الشهداء) ومضى رسول الله صلوات الله عليه وآله حتى بلغ احدا، فعبا الناس على مراتبهم، واستقبل المشركين وتقدم على وحمزه صلوات الله عليهما للقتال وكان منهما في ذلك

اليوم ما لم ير من أحد قبلهما، وأمعنا في قتل المشركين فأنهزموا بهم فلما رأى الهزيمة من كان في المراتب التي رتبها رسول الله صلوات الله عليه وآله بين يديه انكشفوا عنه وذهبوا يطلبون الغنائم، ورمى حمزه عليه السلام وحشى الاسود عبد لجبير بن مطعم بحربه من حيث لا يراه، فقتله. قال وحشى: رأيته في عرض الناس مثل الحمل الاورق يهد الناس بسفيه هذا ما يقوم له أحد، فاستترت بشجره أو قال: بحجر منه ليدنو الى فأرميه بالحربه من حيث لا يراى إذ لم أكن أقدر على مواجهته. فاني على ذلك إذ بسباع بن عبد العزى قد سبقني إليه يريد نزاله، فلما رآه حمزه مقبلا إليه قال: هلم الى يا بن مقطعه البظور - وكانت امه تحفض الجوارى - ثم حمل عليه حمزه حمله أسد، فضربه بالسيف فكأنما أخطى رأسه ووقف عليه وقد خر ميتا وهولا يراى، وأرسلت الحربه إليه، فأصبته في مقتل، فسقط ميتا. يخبر وحشى بذلك رسول الله صلوات الله عليه وآله وقد جاء مسلما، وسأله عن ذلك، فقال له رسول الله صلوات الله عليه وآله: يا وحشى، غيب عني وجهك فلا أراك. فلما قتل حمزه رضى الله عنه، ورأى المشركون أن أصحاب رسول الله صلوات الله عليه وآله قد انكشفوا عنه وتفرقوا خالفوا إليه، فقتلوا من كان بين يديه وجرحوه وكسروا ثنيته اليمنى السفلى، وكلموا شفته وهشموا البيضة على رأسه وضرب نيفا وستين ضربه. وكان رسول الله صلوات الله عليه وآله قد ظاهر يومئذ بين درعين ووقف على صخره وانكشف الناس عنه.

- شرح الأخبار، ج 1، ص 275: (التمثيل بحمزه) ولما قتل حمزه رضى الله عنه أتت إليه هند، فبقرت بطنه وأخذت قطعه من كبده، فرمت بها في فيها ولاكتها لتأكلها، فلم تستطع أن تبتلع منها شيئا، فلفظتها، وذلك لانه قتل يوم بدر أباه. ومثلث به، فآخبر بذلك رسول الله صلوات الله عليه وآله. فقال: ما كانت لتأكلها، ولو أكلتها، لما أصابتها نار جهنم وقد خالط لحمها لحم حمزه عليه السلام. ولما وقف صلوات الله عليه وآله على حمزه ورأى تمثيلهم به، قال: لئن أمكنني الله تعالى منهم لأمثلن منهم بسبعين رجلا. فأنزل الله عزوجل: **(وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ)**. وقال رسول الله صلوات الله عليه وآله للمسلمين: إنهم لن يصيبوا منكم مثلهما أبدا وإن كنتم من أنفسكم أوتيتم.

(2). مستدرک الوسائل، ميرزای نوری، ج 2، ص 257؛ بحار الانوار، ج 78، ص 395: «قال ابی محمد الحسن علیه السلام: «أول من صلى عليه من المسلمين: عمنا حمزه بن عبد المطلب، أسد الله، وأسد الرسول، فإنه لما قتل قلق رسول الله صلى الله عليه وآله، وحزن، وعدم صبره وعزاؤه على عمه حمزه فقال وكان قوله حقا: لأقتلن بكل شعره من حمزه سبعين رجلا من مشركى قريش، فأوحى الله إليه: **«إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ»**. نیز تفسیر المیزان، ج 12، ص 377: «عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم قتل حمزه ومثل به لئن ظفرت بقريش لأمثلن بسبعين رجلا منهم فأنزل الله وإن عاقبتهم الآية. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: بل نصبر يا رب. فصبر ونهى عن المثل».

(3). نخل، 126 - 128. نیز بقره، 194: **«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»**.

(4). إعلام الوری باعلام الهدی، شیخ طبرسی، ج 1، ص 183، نیز بحار الأنوار، ج 20، ص 98: «... انصرف رسول الله صلى الله عليه وآله إلى المدينة حين دفن القتلى فمر بدور بني الأشهل وبني ظفر، فسمع بكاء النوائح على قتلاهن، فترقت عينا رسول الله صلى الله عليه وآله وبكى، ثم قال: لكن حمزة لا بواكى له اليوم، فلما سمعها سعد بن معاذ وأسيد بن حضير قالا: لا تبكين امرأه حميمها حتى تأتي فاطمه، عليها السلام، فتسعدنها. فلما سمع رسول الله، صلى الله عليه وآله، الواعيه على حمزه وهو عند فاطمه، عليها السلام، على باب المسجد قال: ارجعن رحمك الله فقد آسيتن بأنفسكن». نیز شجره طوبی، محمد مهدی حائری، ج 2، ص 287: «فمر النبي صلى الله عليه وآله ببعض بيوتات الأنصار، فسمع بكاء النوائح على قتلاهن فترقت عينا رسول الله، صلى الله عليه وآله، وبكى ثم قال: لكن حمزه لا بواكى له اليوم. فلما سمعها سعد بن معاذ قال: لا تبكين امرأه حميمها حتى تأتي فاطمه فتسعدنها في البكاء على حمزه. فاجتمعن النساء عند فاطمه وهن يسعدنها في البكاء على حمزه».

معرفت دینی، ص: 68

می کردند و می گریستند و مردم هم با ایشان گریه می کردند و بسیار می فرمودند که وحشی جگر مرا زخم زد.

اما سرنوشت همین وحشی بسیار عجیب و عبرت آموز است و معیار خوبی برای درك میزان لطف و رحمت حق نسبت به بندگانش است.

طبق نقل تواریخ، شش سال از شهادت حمزه سیدالشهدا گذشته بود که روزی نامه‌ای به دست پیامبر اسلام رسید. وحشی در نامه خود به پیامبر نوشته بود که درست است که من عموی شما را به آن وضع دلخراش کشتم، اما دلم می‌خواهد مسلمان شوم و توبه کنم. با این حال، آیه‌ای در قرآن هست که مانع می‌شود و مرا می‌ترساند؛ آن‌جا که در سوره فرقان می‌گوید:

«وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا».

«1»

و آنان که معبود دیگری را با خدا نمی‌پرستند، و کسی را که خدا خورش را حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی‌کنند «2»؛ و کسی که این اعمال را مرتکب شود به کیفر سختی برسد.

در حقیقت، او برای پیامبر نوشته بود که من هم بت پرستیده‌ام و هم آدم کشته‌ام که یکی از آنها جناب حمزه است. به سبب وضع فرهنگی مکه هم تا توانسته‌ام زنا کرده‌ام. حال، می‌خواهم مسلمان شوم، اما با توجه به این آیه می‌دانم که اسلام مرا قبول نمی‌کنید. حال، چه باید بکنم؟

وقتی نامه تمام شد، جبرئیل نازل شد و به پیامبر عرض کرد: خداوند می‌فرماید در جواب وحشی بنویسید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا». «3»

مسلماً، خدا این که به او شرک ورزیده شود را نمی‌آمرزد، و غیر آن را برای

(1). فرقان، 68.

(2). دریغ است این نکته را برای کسانی که زنا را در ردیف گناهان عادی می‌دانند نگویم که خداوند زنا را بعد از شرک و آدم‌کشی قرار داده است؛ یعنی گناه زنا خیلی سنگین است و بعد از بت پرستی و آدم‌کشی قرار دارد. (مولف)

(3). نساء، 48. نیز نساء، 116 «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا».

معرفت دینی، ص: 69

هر کس که بخواهد می‌آمرزد. و هر که به خدا شرک بیاورد، مسلماً گناه بزرگی را مرتکب شده است.

خداوند هر گناهی - از جمله بت پرستی و زنا و آدم‌کشی - را می‌بخشد، ولی شرک را اگر ادامه پیدا کند نمی‌بخشد.

وقتی نامه پیامبر به وحشی رسید در پاسخ ایشان نوشت: در این آیه هم عبارت «لن یشاء» نمی‌گذارد من به سوی شما پیام. چون خدا می‌گوید هر کس را بخواهم می‌بخشم. حال آن که شاید خدا نخواهد مرا ببخشد!

نامه وحشی که به پیامبر رسید، دوباره جبرئیل نازل شد و گفت: این بار این آیه را برایش بفرست:

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا». «1»

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، که خدا بدی‌هایشان را به خوبی‌ها تبدیل می‌کند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

وقتی نامه به وحشی رسید در پاسخ نوشت: شرایط این آیه نیز سنگین است، مخصوصاً عبارت «عمل عملاً صالحاً». از کجا معلوم که من بتوانم آن عمل صالحی را که خداوند می‌خواهد به همان کیفیت انجام دهم؟

دوباره، جبرئیل نازل شد و گفت: این بار این آیه را برای وحشی بفرستید:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». «2»

بگو: ای بندگان من که با ارتکاب گناه بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می‌آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

یعنی چرا این قدر اصرار داری که خداوند تو را نمی‌بخشد؟ برای چه

(1). فرقان، 70.

(2). زمر، 53.

معرفت دینی، ص: 70

این قدر ناامید و دلسردی؟ چرا می‌گویی نمی‌شود؟ مگر دست خداوند برای آمرزیدن گناهان تو بسته است که به سوی او باز نمی‌گردد؟ «1» این حقیقت مهمی است که در سوره مبارکه زمر به آن اشاره شده و شناخت آن در رشد و اصلاح زندگی بشر بسیار راهگشاست.

(1). نور البراهین، سید نعمت الله جزائری، ج 2، ص 428: «أنه لما قتل حمزه وكان قد جعل له على قتله أن يعتق، فلم يوف له بذلك. فلما قدم مكة ندم على صنيعه هو وأصحابه، فكتبوا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله أنا قد ندمنا على

الذى على ما صنعناه، وليس يمنعنا عن الاسلام الا أنا سمعناك تقول وأنت بمكة «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ، الْآيَاتَانِ» وقد دعونا مع الله إلها آخر وقتلنا النفس التي حرم الله وزيننا، فلولا هذه لاتبعناك، فنزلت الآية «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا الْآيَةَ»، فبعث بها رسول الله صلى الله عليه وآله إلى وحشى وأصحابه. فلما قرأوها كتبوا إليه ان هذا شرط شديد نخاف أن لا نعمل صالحا، فلا نكون من أهل هذه الآية. فنزل «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»*. فبعث بها إليهم فقرأوها، فبعثوا إليه أنا نخاف أن لا نكون من أهل مشيئته. فنزل «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» فبعث بها إليهم. فلما قرأوها دخل هو وأصحابه في الاسلام، ورجعوا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فقبل منهم. ثم قال لوحشى: أخبرني كيف قتلت حمزه؟ فلما أخبره قال: ويحك! غيب وجهك عني، فلحق وحشى بعد ذلك بالشام وكان بها إلى أن مات». وفي خبر آخر أنه صلى الله عليه وآله سألهم أنك لما أخرجت قلب حمزه ما رأيت فيه؟ قال وحشى: رأيت فيه خرقا ورصعا، فقال: نعم، مات له ابن وبنت، فالابن خرق القلب، والابنة رصعته، ثم قال له: غيب وجهك عني، فقال الوحشى: نبي وحقود، فقال: لست بحقود ولكني إذا رأيتك تجدد على حزني بحمزه، فذهب إلى الشام»، نيز تفسير نور الثقلين، حويزى، ج 4، ص 33: «في كتاب سعد السعود لابن طاوس رحمه الله نقلا عن تفسير الكلبي قال: لما جعل مطعم بن عيسى بن نوفل لغلامه وحشى ان هو قتل حمزه ان يعتقه، فلما قتله وقدموا مكه لم يعتقه. فبعث وحشى وجماعه إلى النبي عليه السلام: انه ما يمنعنا من دينك الا اننا سمعناك تقرأ في كتابك ان من يدعو مع الله إلها آخر ويقتل النفس ويزني يلق آثاما ويخلد في العذاب، ونحن قد فعلنا هذا كله، فبعث إليهم بقوله تعالى: (إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا) فقالوا: نخاف ألا نعمل صالحا، فبعث إليهم (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)* فقالوا: نخاف الا ندخل في المشيه فبعث إليهم: (يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) فجاءوا واسلموا فقال النبي صلى الله عليه وآله لوحشى قاتل حمزه رضوان الله عليه: غيب وجهك عني. فإنني لا أستطيع النظر إليك، قال: فلحق بالشام فمات. هكذا ذكر الكلبي».

معرفت دینی، ص: 79

معرفت دینی، ص: 81

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على أعدائهم اجمعين.

با عنایت به آیات قرآن، اهل بیت، علیهم السلام، فرموده‌اند که اگر انسان دچار چهار حجاب شود، تمام درهای رحمت حق به روی او بسته می‌شود، اما این بدان معنا نیست که او در این چهار حجاب تا ابد اسیر می‌ماند و راه نجاتی برایش نیست؛ زیرا وجود مبارك حضرت حق برای آنان که دچار این حجاب‌ها هستند راه نجاتی قرار داده که این راه به تعبیر قرآن کریم «انابه» است. **«1»** مراد از انابه این است که مردم از این که به خدا پشت کرده‌اند غمگین باشند و دوباره به خدا رو کنند. در این مقام است که همه درهای بسته به روی آنها باز می‌شود و نجات پیدا می‌کنند.

این حجاب‌ها کدامند؟

این چهار حجاب بر اساس تعالیم قرآن کریم از این قرارند:

حجاب اول: شیطان

همچنان که در گفتارهای قبل بیان داشتیم، شیطان دشمنی است که میان

(1) بی‌نوشت

. اشاره است به: غافر، 13: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُم آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ».

- شوری، 13: «شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَیْكَ وَ مَا وَصَّیْنَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنُ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِیْهِ کَبُرَ عَلَى الْمُشْرِکِیْنَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ اللَّهُ یَجْتَبِیْ إِلَیْهِ مَن یَشَاءُ وَ یَهْدِیْ إِلَیْهِ مَن یُؤِیْبُ».

- رعد، 27: «وَ یَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ یُضِلُّ مَن یَشَاءُ وَ یَهْدِیْ إِلَیْهِ مَن أُنَابَ».

- لقمان، 15: «وَ إِن جَاهَدَاكَ عَلَى أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَیْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَن أَنَابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ».

معرفت دینی، ص: 82

انسان و پروردگار فاصله می‌شود و نمی‌گذارد نور فیوضات حق به انسان برسد. از این رو، قرآن مجید بارها از این موجود به «عدو مبین» یاد کرده است. **«1»** از جمله، در این آیه:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ». **«2»**

ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را پرستید که او بی‌تردید دشمن آشکاری برای شماست؟

در قرآن، وقتی کلمه «عهد» کنار «الی» می‌آید دیگر به معنای پیمان و قرارداد نیست، بلکه به معنای سفارش و وصیت است. بدین ترتیب، معنی آیه این است که آیا به شما فرزندان آدم سفارش و وصیت نکردم که از شیطان فرمان نبرید و او را عبادت و بندگی نکنید که بی‌تردید او دشمن آشکار شماست؟

به راستی، چقدر به انسان سفارش شده که تابع شیطان نباشد!؟ مگر نه این است که شیطان همان موجود سرکشی است که هم ضد خداست و هم می‌خواهد ضد خدا بسازد؟ اگر او تنها خودش را در ضد بودن با خدا محدود می‌کرد و کاری به کار فرزندان آدم نداشت، مشکلی در کار نبود و سفارشی هم لازم نمی‌آمد، ولی مسئله این است که این موجود در هر لباسی که باشد به دشمنی با انسان بر می‌خیزد. برای مثال، شیطان در زمان حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، به شکل یزید؛ در زمان حضرت ابراهیم، علیه السلام، به صورت نمrod؛ و در زمان وجود مبارك رسول خدا، صلی الله علیه وآله، به صورت رؤسای مکه ظاهر شده بود که قرآن از آنها به شیاطین تعبیر کرده است (دقت شود! نه حزب شیطان یا مرید شیطان بلکه خود شیطان):

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ قَدْ زُفِرُوا وَ مَا يَفْتَرُونَ». **«3»**

و این گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم، که

(1). بقره، 168؛ نیز بقره، 208؛ انعام، 142: **«... وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»***؛ نیز اعراف،

22: **«... أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ»**؛ یوسف، 5: **«قَالَ يَا بُنَيَّ لَا**

تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ كهف، 50: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»؛ طه، 117: «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْقِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»؛ قصص، 15: «وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُتَمَتِّلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ»؛ فاطر، 6: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ»؛ يس، 60: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛ زخرف، 62: «وَ لَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛ ص 82: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ».

(2). یس، 60.

(3). انعام، 112؛ نیز فرقان، 31: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَ نَصِيرًا».

معرفت دینی، ص: 83

برای فریب مردم همواره گفتاری باطل ولی به ظاهر آراسته و دلپسند به یکدیگر القاء می کنند، و اگر پروردگارت می خواست چنین نمی کردند. پس آنان و آنچه را به دروغ به هم می بافند واگذار.

خداوند در این آیه پیغمبر خویش را دلداری می دهد که شیاطین فقط مزاحم تو نشده اند، بلکه هر پیغمبری از پیغمبران الهی این مزاحمان را داشته است. البته، شیاطین مزاحم خود پیامبران نمی شدند، چون به آنها دسترسی نداشتند، بلکه مزاحمت خطرناکی که آنها داشتند این بود که به فرموده قرآن مجید راه مستقیم الهی را به مردم با وسوسه هاشان بیراهه نشان می دادند و می گفتند این جاده انحرافی است و به جایی نمی رسد. «1» در روزگار ما هم، تلقینات بعضی از مردم که گاهی به افراد متدین می گویند: این همه نماز خواندی به کجا رسیدی؟ این همه روزه گرفتی چه شد؟ این همه با اهل بیت در ارتباط بودی به چه رسیدی؟ و ... از همین باب است. این وسوسه ها در آنان که نسبت به راه حق و نسبت به قرآن بینایی کافی ندارند اثر می کند، اما آن عده که بینایی و بصیرت دارند، به فرموده قرآن مجید، در پاسخ چنین سوالاتی می گویند:

«وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرٌ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعَمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ».

«2»

و هنگامی که به پرهیزکاران گویند: پروردگارتان چه چیزی نازل کرد؟ گویند: خیر را [که قرآن هدایت گر است و سراسر آیاتش وحی الهی است، نازل کرد]. برای کسانی که نیکی کردند [پاداش] نیکویی در این دنیا است، و همانا سرای آخرت بهتر است، و سرای پرهیزکاران چه نیکوست!

شیاطین می پرسند: مگر خدا برای شما چه کرده و چه فرو فرستاده؟ آن‌ها می گویند: او همه خوبی‌ها را برای ما فرستاده است: بدن سالم، چشم سالم، عقل سالم، پوست سالم، چارچوب سالم، زبان گویا، پیغمبران، قرآن، زندگی در عالم هستی، و پس از مرگ لقاء و مقام قرب

(1). آل عمران، 99: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُوهُمَا عَوْجاً وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ نیز اعراف، 44؛ نیز هود، 19: «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُوهُمَا عَوْجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ»؛ اعراف، 86: «وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبِعُوهُمَا عَوْجاً وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَتَرْتُمْ وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»؛ نیز ابراهیم، 3: «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُوهُمَا عَوْجاً أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ».

(2). نحل، 30.

معرفت دینی، ص: 84

و بهشت و همنشینی با انبیاء...؛ کدام خیر را خداوند باید برای ما می فرستاده که نفرستاده است تا شما به یاهو بگویید:

«مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ؟»*

این پاسخ مردم بصیر است، اما همه مردم این بصیرت را ندارند و با وسوسه گری‌های شیاطین جن و انس راه حق را گم می کنند و دلسرد می شوند و در نهایت، از همه خیرات دور می شوند و از آن می برند و بدین ترتیب، شیطان بین آنان و خدا حجاب می شود و دیگر فیوضات حق، جز همین آب و نان و زندگی ظاهری، به آن‌ها نمی رسد.

برنامه‌های شیطان

برای شناخت راه حق از باطل و درك درست حجاب بودن شیطان شناخت برنامه‌های او در درجه اول اهمیت قرار دارد. شیطان که در هر روزگاری به صورتی است و خداوند متعال او را دشمن انسان معرفی کرده و سفارش فرموده که او را بندگی نکنید برنامه‌هایی دارد که همه انسان‌ها را به آن‌ها دعوت می‌کند. قرآن در این باره می‌گوید:

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». «1»

شیطان، شما را [به هنگام انفاق مال با ارزش] از تهیدستی و فقر می‌ترساند، و شما را به کار زشت [چون بخل و خودداری از زکات و صدقات] امر می‌کند، و خدا شما را از سوی خود وعده آمرزش و فزونی رزق می‌دهد؛ و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

در این آیه، پروردگار دو برنامه خویش را به همراه دو برنامه شیطان برای انسان بیان می‌کند تا معلوم شود که شیطان کیست.

یکی از برنامه‌های شیطان «یعدکم الفقر» است؛ یعنی تا انسان برای کار خیری دست به مال خود می‌برد، او را از تنگدستی و تهیدستی می‌ترساند و می‌گوید: چراغی که به خانه رواست بر مسجد حرام است! به تو چه

(1). بقره، 268.

معرفت دینی، ص: 85

ربطی دارد که در کار خدا دخالت می‌کنی؟ اگر خدا نمی‌خواست که این فرد فقیر نمی‌شد! تو زحمت کشیده و عرق ریخته‌ای تا پول درآوری، برای چه می‌خواهی این‌جا آن را هزینه کنی؟ درمانگاه و مدرسه و بیمارستان را دولت باید بسازد و از یتیم‌ها و معلول‌ها هم او باید نگهداری کند. تو برای چه می‌خواهی پول بدهی؟ فردا، تو عروس و داماد و نوه داری، امروز باید برای فردا ذخیره کنی و اگر بخوای این طور در راه خدا هزینه کنی، هم خودت گرفتار می‌شوی و هم خانواده‌ات. این دعوت و سخن شیطان است.

دعوت پروردگار

پروردگار عالم، در پاسخ وسوسه‌های شیاطین، ابتدا خزائن آسمان و زمین را از آن خود می‌خواند «1» و سپس می‌فرماید:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ». «2»

هر کس کار نیک بیاورد، پاداشش ده برابر آن است، و آنان که کار بد بیاورند، جز به مانند آن مجازات نیابند و ایشان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

یعنی اگر کسی تومانی در راه خدا هزینه کند، خداوند ده برابر آن را به او بر می‌گرداند. حتی در برخی روایات، پاداش بعضی اعمال خیر تا 70 برابر است. «3»

دعوت به فحشا

برنامه دوم شیطان دعوت مردم به فحشاست. او همواره انسان را وادار به ارتکاب فحشا می‌کند؛ یعنی به انجام کارهای زشت فرا می‌خواند، در حالی که خداوند انسان‌ها را به مغفرت و آمرزش خود دعوت می‌کند تا بر کار خیر آنان بیافزاید:

«وَ اللَّهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

(1). حجر، 21: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ».

(2). انعام، 160.

(3). از جمله، در روایتی خداوند متعال چند هزار سال پیش از حادثه کربلا به حضرت موسی، علیه السلام، در کوه طور می‌فرماید که اگر برای مجالس امام حسین هزینه کنی، تا 70 برابرش را به تو عطا نکنم از دنیا نخواهی رفت. (مولف)

معرفت دینی، ص: 86

کرم بین و لطف خداوندگار

گاهی لطف و رحمت پروردگار بر بندگان خویش عجیب است. برای مثال، کسی در راه خدا ثروتش را می‌گذارد، ولی او احسان آن شخص را با پول و باغ و ویلا و ماشین جبران نمی‌کند، بلکه ارزشمندتر از آن را به او عطا می‌کند. «1» برای

نمونه، وجود مبارك خدیجه کبری، سلام الله علیها، ثروتش را با نیت خالص برای خدا هزینه کرد، اما پروردگار در دنیا ثروت او را با پول و ثروت بیشتر جبران نکرد، زیرا نیت والای آن حضرت با ثروت جبران نمی شد. در عوض، خداوند متعال فرزندی چون فاطمه زهرا، سلام الله علیها، به او عنایت کرد که برترین زنان عالم است. در آخرت نیز خداوند یازده امام و امّ الائمه، علیهم السلام، را به او ارائه می کند و می گوید این نتیجه دین و ایمان و اخلاق و انفاق توست.

بهره‌ای که ایشان در قیامت از دختر بزرگوار و یازده امامی که ایشان مادر آنان است می برد، چه بهره‌ای است و چه کسی می تواند آن را حساب کند؟

ثمره فرزند نیک

یک روز، وقتی پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله، از قبرستانی عبور می کردند، به یاران خویش فرمودند: عجله کنید تا زودتر از قبرستان بیرون برویم! اما چند روز بعد که از همان راه بر می گشتند قدم‌های مبارك را کند کردند و فرمودند: آهسته برویم! یکی از اصحاب گفت: یا رسول الله، چند روز پیش که از اینجا عبور کردیم فرمودید تندتر برویم و امروز گفتید آهسته! علت چیست؟

حضرت فرمود: آن روز مِیّتی را عذاب می کردند و من طاقتش را نداشتم، ولی امروز دیدم او در خوشی و رفاه است. از جبرئیل سبب را پرسیدم، گفت: فرزندی که از او به جا مانده در مدرسه از معلم خود

(1). بقره، 161: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

معرفت دینی، ص: 87

بسم الله الرحمن الرحيم را یاد گرفته است. تا این فرزند این عبارت را خواند، خداوند فرمود: فرزند این مرد مرا رحمان و رحیم می خواند و من حیا می کنم با این وصف پدرش در عذاب باشد. برای همین او را می بخشم. «1» آنجا که مسلمانی معصیت کار با بسم الله فرزندش از آتش نجات پیدا می کند، بهره خدیجه کبری از فرزندانش چه خواهد بود؟ والله العالم!

معامله با خدا چنین است

یادم هست در یکی از روزهای سرد تهران، پیاده در یکی از خیابان‌های فرعی راه می‌رفتم که دیدم مرد موقری با ادب کنار در یکی از منازل کاخ مانند آن‌جا ایستاده است. به دو سه قدمی ایشان که رسیدم سلام کرد و مرا به منزل خویش دعوت کرد و گفت: می‌خواهم موضوعی را به شما بگویم!

آن روزها، امنیت هم اندکی کم بود و تردید داشتم که داخل بروم یا نه. بالاخره با توکل بر خدا داخل شدم.

منزل حیاط بسیار باصفایی داشت. ساختمان هم دو طبقه بود. وقتی رفتیم طبقه بالا و نشستیم، آن مرد خانمش را نیز صدا کرد و به ایشان گفت: کسی که گاهی حرفش را با هم می‌زدیم ایشان است! خانمش هم زن موقر و با حجابی بود. ایشان هم آمد و نشست.

پس از آن، مرد گفت: من زیاد پای منبر نمی‌روم، اما گاهی در جلسات شما شرکت کرده‌ام و طبق همان حرف‌ها چند معامله با خدا انجام داده‌ام.

البته ایشان نگفت چه معامله ای، ولی از ظاهر امر معلوم بود که معامله مالی در میان بوده است، زیرا ثروتمندان بهترین معامله‌ای که می‌توانند با خدا بکنند معامله مالی است؛ همان طور که يك عالم بهترین معامله‌ای

(1). مشابه این روایت: عوالی اللئالی، أحسانی، ج 3، ص 284: «روی ان عیسی علیه السلام مر بقبر وهو یعذب، ثم مر به فی عام آخر فوجده لا یعذب! فقال الخواریون: یا روح الله مرنا بهذا القبر عام أول وهو یعذب ومرارنا به الآن وهو لا یعذب؟ فقال علیه السلام: «انه كان له ولد صغير فبلغ الغلام، فأصلح طريقا وآوى یتیما، فغفر الله لأبيه بما كان منه».

معرفت دینی، ص: 88

که می‌تواند با خدا بکند آموختن آن به دیگران است و معامله شخصی که در میان مردم آبرویی دارد مایه گذاشتن از آبرویش است. دلیل مطلب هم این است که خداوند در وصف متقین فرموده است:

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ». «1»*

از هر چه روزی آنان کرده‌ایم انفاق می‌کنند.

او گفت: من چند معامله با خدا کردم، اما هر چه صبر کردم بینم خداوند چگونه آن را ده برابر می‌کند خبری نشد. مدتی گذشت. گذرنامه پسرآماده بود تا با بالاترین نمره‌ها وارد یکی از دانشگاه‌های معتبر آمریکا شود. وضع ملی من هم آن قدر خوب بود که می‌توانستم در آن‌جا برایش خانه‌ای بخرم. رشته‌ای هم که قرار بود او در آن تحصیل کند از مهم‌ترین رشته‌های روز جهان بود و فارغ التحصیلان آن را بسیار گرامی می‌داشتند.

به هر حال، یک هفته به پرواز مانده، یک شب پسرآمده و من و مادرش را صدا کرد و خیلی نرم از ما پرسید: چقدر به من علاقه دارید؟ گفتیم: خیلی. چطور؟ گفت: شما با این علاقه‌ای که به من دارید خیر مرا می‌خواهید یا نمی‌خواهید؟ گفتیم: خیر تو را می‌خواهیم. گفت: من تحقیق کردم و دیدم خیر من در این است که به جای آمریکا به قم بروم تا علوم اهل بیت را یاد بگیرم و این چند ساله عمر را به اهل بیت خدمت کنم. نظر شما چیست؟ گفتیم: باشد. فردا با هم می‌رویم قم خانه‌ای می‌گیریم و هر دختری را هم که بخواهی از همکاران و هم‌صنف‌ها برایت خواستگاری می‌کنیم. مادرش هم به او گفت: تو اگر در آمریکا دکترای بگیری، باعث روسفیدی من پیش فاطمه زهرا نیستی. اما اگر بخواهی به اهل بیت خدمت کنی، سبب روسفیدی منی.

او ادامه داد: پسر الان در قم است، دروس سطح را خوانده و مشغول

(1). بقره، 3.

معرفت دینی، ص: 89

به حکمت و فلسفه و عرفان است و انسان به درد بخوری برای دین خداست. این مزدی بود که خدا به من داد و اسباب شگفتی‌ام شد.

*** پنج سالی از این ماجرا گذشت و من این پدر را ندیدم. بعد از آن، وقتی ایشان را دیدم از پسرشان پرسیدم و گفتم: دلم می‌خواهد ایشان را ببینم.

او گفت: هم او به آنچه می‌خواست رسید و هم من. با برنامه‌ای که او داشت و راهی که در پیش گرفته بود رستگار شد و خدا از این بابت مزد ما را داد، ولی سرآخر برای اینکه نمره کامل به ما و به او بدهد، او را از ما گرفت. زیرا حدود يك ماه پس از ملاقاتمان او سرطان گرفت و نزد خدا رفت. از آن روز، ما جزو گروه صابران شدیم و کانالی هم به صلوات و رحمت خدا بر ایمان زده شد، زیرا خداوند می‌گوید:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ. الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ. أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ». «1»

و بی‌تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات [نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن و فرزند] آزمایش می‌کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او باز می‌گردیم. آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته‌اند.

چنین ایمانی را چه کسی می‌تواند با سال‌ها تحصیل کسب کند؟ و اصلاً مگر رسیدن به چنین جایگاهی از چنین راههایی ممکن است؟ آری، سنت پروردگار این نیست که همواره مقابله به مثل کند و در مقابل پول فقط پول بدهد، بلکه گاهی در برابر آن ایمان یا فرزند صالح و ... به

(1). بقره، 155- 157.

معرفت دینی، ص: 90

انسان می‌بخشد. خدیجه کبری مصداق بارز این معناست که خداوند در برابر ثروتش آبروی دنیایی و اخروی، ایمان قوی، فرزند مبارک، و ذریه پاک و صالح به او عطا فرمود. مقامی که با هزینه کردن همه دارایی جهان هم نمی‌توان آن را برای لحظه‌ای خرید یا آن را از آن خود کرد.

«وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».

سفره پروردگار خیلی گسترده است و او بهتر می‌داند با بندگانش چگونه معامله کند یا به کجا دعوتشان کند و چه مزدی به آن‌ها بدهد. این میزان شناخت برای هر انسانی لازم است تا بتواند حجاب‌ها را کنار بزند و به هر چه خدا به آن دعوت کرده لبیک بگوید و از آنچه شیطان به آن دعوت می‌کند دور بماند.

آیه دیگری که پرده از برنامه شیاطین بر می‌دارد در سوره مبارکه بقره است:

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ». «1»

شیاطین شما را به آتش جهنم دعوت می‌کنند.

در حالی که دعوت خدا این است:

«سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ». «2»

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان‌ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است.

وقتی انسان این آیات قرآن را می‌فهمد، اولاً لذت می‌برد؛ ثانیاً مصونیت پیدا می‌کند؛ و ثالثاً، با این فهم و شعور و معرفت شیطان را در مقابل خود به شدت ضعیف می‌بیند. اصولاً، با فهم قرآن است که انسان از بودن با خدا، از عبادت او، از دست گذاشتن در دست انبیاء، و از همراه شدن با امامان لذت می‌برد و حاضر نیست چیزی را با این لذت

(1). بقره، 221: «وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأُمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ».

(2). آل عمران، 133.

شريک کند يا چیزی غيز از خدا بخواهد. زیرا:

تمنا کنند از خدا جز خدا.

خلاف مروت بود که اولیا

ابراهيم، عليه السلام، در آتش

در روایات آمده است که وقتی می‌خواستند حضرت ابراهیم، علیه السلام، را با منجنیق به داخل آتش گذاشته پرتاب کنند، جبرئیل به خداوند عرض کرد: خدایا، در همه عالم همین يك دوست را داریم و این را هم دشمنان دارند می‌سوزانند!؟

از پروردگار خطاب رسید که برو و اگر کمکی خواست برایش انجام بده! جبرئیل نزد حضرت آمد و گفت: من چه می‌توانم برایت بکنم؟ گفت: هیچ! گفت: دارند تو را در آتش می‌اندازند! گفت: مرا به عشق کسی دارند در آتش می‌اندازند که خالق من است. تو چه کار می‌خواهی برای من بکنی؟ گفت: آمده‌ام کاری برایت بکنم و مانع شوم. گفت:

«علمه حسبي».

همین که او دارد مرا می‌بیند و به عالم آگاه است مرا کافی است. برو و میان من و محبوبم فاصله نشو! «1» چنین ایمانی بود که آتش را بر ابراهیم «برد و سلام» «2» کرد که اهل دل آن را به گلستان تعبیر می‌کنند. آری، اگر انسان دعوت حق را بفهمد و از شیاطین دور باشد و این حجاب میان او و خدا نباشد، از بودنش در این دنیا لذت می‌برد و از عبادت و خدمت و حتی مصائبش غرق سرور می‌گردد و در همه حال استدعا می‌کند که:

«فلا تخيب بوجهك الكريم عني». «3»

(1). اقتباسی است از این روایت: الأمالی، شیخ صدوق، ص 542: «علی بن موسی الرضا، علیه السلام، قال: إن إبراهيم عليه السلام لما وضع في كفه المنجنیق غضب جبرئیل علیه السلام، فأوحى الله عز وجل إليه: ما يغضبك يا جبرئیل؟ قال: يا رب خليلك ليس من يعبدك على وجه الأرض غيره، سلطت عليه عدوك وعدوه! فأوحى الله عز وجل إليه: اسكت، إنما يعجل العبد الذي يخاف الموت مثلك، فأما أنا فإنه عبدی آخذة إذا شئت. قال: فطابت نفس جبرئیل علیه السلام، فالتفت إلى إبراهيم عليه السلام فقال: هل لك من حاجه؟ فقال: أما إليك فلا. فأهبط الله عز وجل عندها خاتماً فيه سته

أحرف: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، لا حول ولا قوة إلا بالله، فوضت أمري إلى الله، أسندت ظهري إلى الله، حسبي الله».

(2). اشاره است به: انبیاء، 69: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ».

(3). از دعای ابوحمزه ثمالی.

معرفت دینی، ص: 95

6- جهل: دشمن انسان

معرفت دینی، ص: 97

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على أعدائهم اجمعين.

در برخی روایات اسلامی، حضرات معصومین، علیهم السلام، به معرفی دوستان و دشمنان انسان پرداخته‌اند. «1» از جمله، وجود مبارك حضرت رضا، علیه السلام، در روایتی زیبا می‌فرمایند:

«صدیق کل امرء عقله، وعدوه جهله».

دوست هر انسانی عقل او و دشمنش جهل اوست.

رسول گرامی اسلام، صلی الله علیه وآله، نیز عقل و جهل را معیار فقر و غنای آدمی می‌دانند و می‌فرمایند:

«لا فقر أشد من الجهل، و لا مال أعود من العقل».

بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که بهترین دوست انسان عقل و بدترین دشمن او جهل و نادانی است.

جهل چگونه دشمنی است؟

جهل و نادانی پایه و اساس ناآگاهی و دوری از معارف و حقایقی است که سعادت دنیا و آخرت انسان را تامین می‌کنند. برای همین، اگر کسی

(1) پی نوشت

. از جمله این روایات: میزان الحکمه، ج 3، ص 1847:

- الإمام علی (علیه السلام): الهوی أعظم العدوین.
 - عنه (علیه السلام): أعدی عدو للمرء غضبه وشهوته، فمن ملکهما علت درجته وبلغ غایته.
 - عنه (علیه السلام): نفسك أقرب أعدائك إليك.
 - الإمام الصادق (علیه السلام): احذروا أهواءکم كما تحذرون أعداءکم، فلیس شیء أعدی للرجال من اتباع أهوائهم وحصائد ألسنتهم.
 - رسول الله (صلی الله علیه وآله): أعدی عدوک نفسك التی بین جنینک.
 - عنه (صلی الله علیه وآله): والذی نفسی بیده ما من عدو أعدی علی الإنسان من الغضب والشهوہ، فاقمعوهما واغلبوهما واكظموهما.
 - عنه (صلی الله علیه وآله): لیس عدوک الذی إن قتلته کان لك نورا، وإن قتلتك دخلت الجنة، ولكن أعدی عدو لك ولدك الذی خرج من صلبك، ثم أعدی عدو لك مالک الذی ملکک یمینک.
- (2). السرائر، ابن إدريس، حلی، ج 3، ص 622: «یا علی! لا فقر أشد من الجهل، ولا مال أعود من العقل...»؛ نیز الکافی، ج 1، ص 11؛ نیز علل الشرائع، شیخ صدوق، ج 1، ص 101، نیز تحف العقول، حرانی، ص 443: «عن الحسن بن الجهم قال: سمعت الرضا علیه السلام یقول: «صدیق کل امرء عقله، وعدوه جهله».

معرفت دینی، ص: 98

با این دشمن زندگی کند و با آن هم نفس باشد، به فرموده قرآن کریم در سوره مبارکه هود، در دنیا و آخرت روی سعادت را نخواهد دید، «1» زیرا سعادت آخرت انسان با سعادت دنیای او تامین می شود. پس، کسی که در دنیا اهل ایمان به خدا و قیامت و اخلاق پاک و عمل صالح نباشد- که همگی از برکت معرفت به دست می آیند- در آخرت نیز بهره و نصیبی از آنها نخواهد داشت.

تفاوت علم و ایمان

در این جا، ذکر این نکته لازم است که علم غیر از ایمان است. علم دانستن است و ایمان دل بستن. تنها در فضای معرفت است که انسان وجود مقدس حضرت حق را با چشم دل خویش زیبای بی نهایت می بیند و دل به تماشای آن می دهد و در نتیجه، او را به دلبری بر می گزیند و خود دل داده او می شود. هاتف اصفهانی در ترجیع بند معروف خود می گوید:

آنچه نادیدنی است آن بینی

چشم دل باز کن که جان بینی

همه آفاق گلستان بینی

گر به اقلیم عشق روی آری

و آنچه نادیده چشمت آن بینی

آنچه نشنیده گوشت آن شنوی

آفتابیش در میان بینی

دل هر ذره را که بشکافی

از جهان و از جهانیان بینی

تا بدانجا رساندت که یکی

تا به عین الیقین عیان بینی

با یکی عشق ورز از دل و جان

وحده لا اله الا هو.

که یکی هست و هیچ نیست جز او

چنین کسی دیگر دل به صورت‌های زیبا نمی‌دهد تا آن زیبا نقش مستقلى در زندگى اش به عهده بگیرد. او همه زیبایى‌ها را جلوه‌ای از زیبایى خدا می‌بیند. از این رو، هیچ وقت دل به چیزى نمی‌دهد که با از دست رفتنش خرابی برای دل باقی می‌ماند.

(1). اشاره است به این آیه: هود، 106-107: «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ هُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ».

معرفت دینی، ص: 99

عاقبت مجنون عامری

مجنون عامری از افراد قبیله بنی عامر و معاصر با وجود مبارك حضرت مجتبی، علیه السلام، بود. حکایت او چنین بود که به دختری به نام لیلی دل بسته بود، اما پدر آن دختر حاضر نبود دخترش را به عقد مجنون در آورد و همین فراق و سنگینی بار هجران باعث شده بود که او به درون و روان و فکر و بدنش فشار بیاورد و کارهای عجیبی انجام دهد. از این رو، مردم او را مجنون می‌خواندند، در حالی که به معنای لغوی دیوانه نبود. او اسیر محبتی شده بود و همه چیز را از دریچه این محبت می‌دید. او در شعری درباره این حالت خود گفته است:

ی

فأصبح مذهوباً به كلِّ مذهب

ا و یح من أَمسى تَخَلَّس عقله

یضاحکنی من کان یهوی تجنّی

خلیعاً من الاخوان الا معذراً

روائع عقلی من هوی متشعب

اذا ذكرت لیلی عقلت وراجعت

ولا لم الا افتراء التکذّب «1» .

وقالوا صحیح ما به طیف جتّه

یعنی او تنها زمانی که از لیلی سخن به میان می‌آمد عاقل می‌شد و پریشانی خاطرش به جمعیت بدل می‌گشت. البته، این حال مناسبی نیست، اما به هر حال برای مجنون پیش آمده بود. برای همین، سفارش شده است که انسان نباید مقدمات بروز چنین حالاتی را نیز فراهم کند؛ زیرا عشق مانند شعله نیست که ناگهان در چراغدان دل روشن شود، بلکه محصول سلسله مقدماتی است که شامل دیدن و حرف زدن و نامه گرفتن و نامه رد و بدل کردن و ... می‌شود. در نتیجه، همه باید مواظب باشند تا این مقدمات برایشان فراهم نشده و گرفتار نشوند. اگر هم این مقدمات برای کسی فراهم شد، باید سعی کند زلف این مقدمات را به مسائل الهی گره بزند تا این عشق او را در چاه فساد و گناه و آلودگی و معصیت نیندازد.

(1). دیوان قیس عامری.

معرفت دینی، ص: 100

به هر حال، مجنون یا لیلی این مقدمات را فراهم کرده بودند و به هم دل داده بودند؛ اما چون هر دو قبیله مسلمان بودند و پدر دختر حاضر به این ازدواج نبود، پدر مجنون به مدینه به محضر مبارك حضرت مجتبی، علیه السلام، رفت؛ زیرا می‌دانست که این گره به دست کسی جز حضرت مجتبی، علیه السلام، باز نمی‌شود؛ چرا که خداوند به این بزرگواران اجازه داده هر گرهی را که به مصلحت می‌دانند باز کنند، مگر اینکه باز شدن آن به مصلحت انسان نباشد. معنی به مصلحت نبودن این است که گاهی گرهی از زندگی انسان باز می‌شود، ولی در عوض، ده گره دیگر به زندگی او می‌افتد.

شرارت مرد بینوا

در روایات آمده است که روزی، حضرت موسی بن عمران، علیه السلام، برای مناجات با خدا به کوه طور می‌رفت. حضرت در راه مردی را دید که تا شکم در خاک فرو رفته است. پرسید: چرا با خود چنین کرده‌ای؟ گفت: آخرین لباسی که داشتم امروز پاره شد و از تنم فرو ریخت و دیگر چیزی برای پوشیدن ندارم. خوب است حال که به کوه طور می‌روی، از پروردگار گشایشی نیز برای کار من بخواهی!

وقتی حضرت موسی به دعا و مناجات و راز و نیاز مشغول شد، از حضرت حق گشایش کار آن مرد را نیز طلب کرد. از قضا، بعد از ظهر همان روز، کسی يك دست لباس به آن مرد داد و خواسته حضرت موسی بر آورده شد.

سه روز بعد، وقتی حضرت از کوه طور بر می گشت، مردم زیادی را دید که در جایی جمع شده اند و شهر شلوغ شده است. از ماجرا پرسید. گفتند: يك نفر شراب خورده و در حال مستی مردم را زده و يك نفر را

معرفت دینی، ص: 101

هم کشته است. پرسید: این فرد بی تربیت بی ادب کیست که چنین کاری کرده است؟ راه را برای ایشان باز کردند. وقتی حضرت پیش آمد، دید همان شخص برهنه است که لباس برای پوشیدن نداشت!

سعدی شیرازی ضمن بیان این مطلب، در مواعظ خویش می گوید:

هر کسی را هر چه لایق بود داد	آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد
هر که را بینی چنان باید که هست	گر توانا بینی ار کوتاه دست
بس خیانت ها کزو صادر شود	اینکه مسکین است اگر قادر شود
تخم گنجشك از هوا برداشتی.	گریه محروم اگر پر داشتی

کسی که به گریه پر نداد مصلحت گریه و طبیعت را در نظر داشت؛ کسی که به همار شاخ نداد مصلحت او و مردم را در این می دید و می دانست اگر این حیوان شاخ داشته باشد، يك کیلو بار هم برای بشر جا به جا نمی کند؛ در عین حال، او به گاو شاخ داد، برای این که می دانست بدن گاو به آن نیاز دارد (امروزه، در علم ثابت شده که شاخ گاو در زمستان و تابستان با حفره هایی که دارد کار رادیاتور ماشین را انجام می دهد. یعنی در تابستان از طریق شاخ حرارت بدن گاو را کم می کند و در زمستان حرارت بدن گاو را بالا می برد. اگر حرارت بدن گاو نامنظم باشد، شیر نمی دهد و به تبع، انسان پنیر و کره و ماست و دوغ و ... هم ندارد). این مصلحت است.

عمل معصومین نیز بر اساس مصلحت است

معصومان بزرگوار نیز، چه زمانی که در بین مردم بودند و چه در زمان ماکه حضور فیزیکی ندارند، اجازه گره گشودن از مشکلات مردم را دارند؛ البته به شرطی که مصلحتی در آن باشد. بنابراین، اگر گره‌داران به درگاه پروردگار نالیدند و به ائمه طاهرين متوسل شدند و گره از کارشان باز نشد، بدانند که با باز شدن این گره ده گره دیگر به زندگی شان می‌افتاده

معرفت دینی، ص: 102

است. پس، به همین گره قانع باشند و از خدا گله نکنند و شاکی نباشند. به قول خواجه شیراز:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواجه خود روش بنده‌پروری داند. خداوند خود مصلحت امور را می‌داند و کارها را به حکمت بالغه خویش به انجام می‌رساند.

دوستی با غیر خدا روا نیست

مجنون دل‌داده لیلی و لیلی دل‌دار او شده بود. این در حالی است که باید این دلبری و دلدادگی فقط در رابطه با خدا باشد. غیر خدا را تنها باید در حدی دوست داشت که او اجازه می‌دهد. حد این دوست داشتن نیز در دین معین شده است و در سوره توبه از آن سخن به میان آمده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ* قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ». «1»

ای اهل ایمان! اگر پدران‌تان و برادران‌تان کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنان را دوستان و سرپرستان خود مگیرید؛ و کسانی از شما که آنان را دوست و سرپرست خود گیرند، هم اینانند که ستمکارند. بگو: اگر پدران‌تان و فرزندان‌تان و برادران‌تان و همسران‌تان و خویشان‌تان و اموالی که فراهم آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی و کسادیش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن‌ها دل خوش کرده‌اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد؛ و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

بر اساس این آیه، محبت به غیر خدا تا جایی صحیح است که این محبت انسان را از خدا و پیغمبر و کوشش در راه خدا باز ندارد. اگر

(1). توبه، 23- 24:

معرفت دینی، ص: 103

محبتی این عواقب را برای انسان نداشته باشد، حلال است، ولی اگر محبتی این خسارت را به بار آورد، بر انسان حرام است و او را سرانجام اهل عذاب خواهد کرد.

به راستی، چرا انسان باید با دل خود کاری کند که او را اهل دوزخ کند؟ او باید جلوی خویش را بگیرد و در بعضی مقدمات وارد نشود. مثلاً، تلفن‌ها و گفتگوهایش را طولانی نکند؛ به خواسته‌های دل خویش پاسخ ندهد و بداند که دل او دشمنان فراوانی دارد و اگر آن را به غارت و اسارت ببرند پس گرفتارش بسیار مشکل است. «1» وقتی دل بر قرار خویش است، آدمی راحت است. نه بی‌خواب می‌شود؛ نه ضعف اعصاب می‌گیرد؛ نه عصبانی می‌شود؛ نه بی‌جهت گریه سر می‌دهد؛ نه ناامید و دلسرد می‌شود؛ و نه حسرت می‌خورد. چه خوب است انسان چنین باشد و در برابر هر محبت غیر خدایی این شعر امیر خسرو را با خود زمزمه کند که:

در کعبه خطاست بت پرستی «2» .

با جز تو چه کار، تا تو هستی؟

انسان همواره باید مراقب باشد که «این لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب» دنیایی دل او را چونان «ترکان یغمایی» به غارت نبرند و او را به «فغان و آه» مبتلا نکنند. «3» زیرا وقتی دل رفت و دلبران قلابی نتوانستند توقعات آدمی را برآورده کنند، ناراحتی‌های فکر و روح و قلب و روان شروع می‌شود. وقتی مرغ دل از قفس وجود آدمی به بام دشمن دوست‌نما نشست، کم‌کم پر و بال می‌ریزد و خراب می‌شود و وقتی دیگر به درد نخورد دورش می‌اندازند و می‌روند سراغ دل دیگری می‌گردند. از این رو، همه باید از خود بپرسند: کدام عشق ناباب و حرام تا آخر عمر داوم پیدا کرده است؟ آیا جز این است که محبت‌های بادوام محبت‌های درست بوده است؟

(1). نَحْجُ الْبَلَاغَةَ، حکمت 152: «لکل مقبل إدبار وما أدبر کأن لم یکن».

(2). از مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی است.

(3). اشاره است به این بیت حافظ: فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب / چنان بردند صبر از دل که ترکان
خوان یغما را.

معرفت دینی، ص: 104

محبت به بندگان خدا برای خدا

تا اینجا معلوم شد که محبت باید به خدا باشد و هر محبتی که انسان را از خدا دور کند خسارت بی پایان دارد، اما معنی این مطلب این نیست که انسان دیگر نباید به کسی محبت کند و هیچ کس را دوست نداشته باشد، بلکه مراد این است که این دوستی باید برای خدا باشد.

خداوند متعال محبت دیگران را نیز در کنار محبت به خویش قبول کرده و برای آن اجر قرار داده است. مثلاً، انسان را به دوست داشتن همسر و فرزندان ترغیب کرده و برای این قسم از محبت‌های مثبت و زندگی ساز پاداش قرار داده است. دوست داشتن پدر و مادر و عشق ورزیدن به همسر تا حدی که خدا معین فرموده اجر دارد؛ در آغوش گرفتن فرزند و محبت کردن به او ثواب دارد و باعث ریزش گناهان می‌شود. چرا که پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله، می‌فرماید: بوسیدن و خوشحال کردن فرزند و پدر و مادر در پرونده اعمال آدمی عبادت نوشته می‌شود. «1» در عین حال، خداوند محبتی که انسان را از او دور کند را روا نمی‌داند، زیرا این به واقع محبت نیست، دشمنی نفس و هوس آدمی با اوست و این دشمنان را خدا در قرآن و پیغمبر و ائمه، علیهم السلام، در روایات معرفی کرده‌اند.

ادامه ماجرای مجنون

به هر حال، مجنون و لیلی به هم دل سپرده بودند؛ خصوصاً مجنون که همه چیز را از دید لیلی می‌دید و جز او نمی‌دید. پیش از این هم گفته شد که درست نیست انسان این قدر محدود باشد که از همه چیز ببرد و زندگی‌اش در حول محوری مادی شکل بگیرد. مگر عالم لیلی است؟ مگر عالم خدا و پیغمبر و قرآن و زمین و آسمان و انسان و نعمت و ...

(1). مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ص 220: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: قبله الولد رحمه، وقبله المرأه شهوه، وقبله والدين عبادته، وقبله الرجل أخاه دين». نیز در همین باره: فقه الرضا، بن بابویه، ص 255: «واعلم أن نفقتك على نفسك وعيالك صدقه، والكاد على عياله من حل كالمجاهد في سبيل الله»؛ نیز صحیح مسلم، ج 5، ص 72؛ نیز كنز العمال، متقی هندی، ج 16، ص 615؛ نیز الادب الفرد، بخاری، ص 115: «وان نفقتك على عيالك صدقه وان ما تأكل امرأتك من مالك صدقه»؛ نیز المقنع، شیخ صدوق، ص 298: «عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: «من أدخل على مؤمن سرورا فقد أدخله على الله، ومن آذى مؤمنا فقد آذى الله عز وجل في عرشه، والله ينتقم ممن ظلمه»؛ فقه الرضا، بن بابویه، ص 339: «إحرصوا على قضاء حوائج المؤمنين، وإدخال السرور عليهم، ودفع المكروه عنهم، فإنه ليس شيء من الأعمال عند الله عز وجل بعد الفرائض، أفضل من إدخال السرور على المؤمن».

معرفت دینی، ص: 105

ندارد؟ مگر همه چیز عالم در يك نفر خلاصه می شود؟ این خاصیت جهل و ناآگاهی و دل دادن به خواسته های فکر و جسم است که کار آدمی را به این جا می کشاند.

با این حال، مجنون سرانجام هشیار شد و دست به دعا برداشت که شاعری مناجات او را به نظم در آورده که دید عارفانه او را به خوبی نشان می دهد. از سخنان مجنون به دست می آید که او از لیلی گذشته و سرانجام خدا را یافته است؛ به طوری که جز خدا چیزی را در این عالم نمی دیده است. البته، این مقام کمی نیست، زیرا در عالم، نخست انبیاء جهان و هرچه در او هست را این گونه می بینند و بعد از آنان اهل بیت و اولیاء عالم را این طور می بینند.

ی

با خدای خویشتن می کرد راز

ك شبی مجنون به خلوتگاه راز

بهر يك لیلی دلم خون کرده ای

کای خدا نامم تو مجنون کرده ای

عاشقم بر روی آهو بره ای

ای خدا من کم نیم از ذره ای

ای خدا من کم نیم از بت پرست	روی امیدم به درگاه تو هست
ای خدا آخر طیب من کجاست؟	مردم از حسرت، نصیب من کجاست؟
پس خطاب آمد که ای شوریده حال	هر چه می‌خواهی در این درگاه بنال

(البته، باید توجه داشت که در اینجا خطاب به معنی الهام است نه این که پروردگار با مجنون حرف زده یا بر او وحی نازل کرده باشد).

کار لیلی نیست این کار من است

روی خوبان عکس رخسار من است. «1» یعنی جز وجه باقی پروردگار همه عکس‌ها و صورت‌های دیگر پژمرده می‌شوند و از بین می‌روند. پس، اگر قرار است انسان دل‌داده چیزی باشد، بهتر و شایسته‌تر است که به زیبای اصلی دل بدهد و او را به دلبری برگزیند، زیرا بقیه زیبایی‌های عالم ابزار زندگی هستند، نه معبود و محور زندگی. این که انسان همه چیز را کنار بریزد و بگوید هر چه هست و نیست

(1). از دکتر احسانی است.

معرفت دینی، ص: 106

فقط لیلی است، یا فقط پسر من یا دختر من است، یا تومان و دلار است و لاغیر، ثمره غلط دیدن و غلط فهمیدن است. به طور طبیعی، کسی که غلط می‌بیند، غلط حرکت می‌کند و بعد از عمری، می‌فهمد که دست خالی است؛ زیرا همه چیز خود را با مرگ از دست داده و همه دارایی و دوست داشته‌هایش را از دست داده است؛ «1» چرا که هیچ چیز در هستی جز خدا ابدی نیست:

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ. وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ». «2»

همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می‌شوند. و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می‌ماند.

به هر ترتیب، وقتی مجنون دست به دعا برداشت و از خدا طیب خویش را خواست، پدرش به این فکر افتاد که به مدینه برود و به حضرت مجتبی، علیه السلام، متوسل شود. وقتی او به خدمت حضرت رسید گفت که جوانم دارد از دستم می‌رود، زیرا کسی را دوست دارد و خانواده دختر تمایل به ازدواج او با دخترشان ندارند و بدین سان، گره سختی به کارمان افتاده است. امام مجتبی نیز در پاسخ فرمودند: نگران نباش! با تو می‌آیم و این گره را باز می‌کنم.

وقتی امام به محل سکونت قبیله بنی عامر رفتند، خانواده دختر را دعوت کردند و فرمودند: دلم می‌خواهد در این کار واسطه شوم تا این مسئله حل شود! پدر دختر نیز گفت: یابن رسول الله، من فدای قدم شما! هر طور شما صلاح بدانید من هم راضی هستم! سرآخر نیز قرار شد عقد این دختر و پسر را خود حضرت بخوانند. بعد از جاری شدن صیغه عقد نیز حضرت به مدینه بازگشتند. «3»

تعلق به غیر خدا از جهل است

جهل باعث می‌شود که انسان به غیر خدا تعلق خاطر پیدا کند و آن را در

(1). الأمالی، شیخ صدوق، ص 50: «قال قیس بن عاصم: وفدت مع جماعه من بنی تمیم إلى النبی صلی الله علیه وآله فدخلت وعنده الصلصال بن الدهمس، فقلت: یا نبی الله، عظنا موعظه ننتفع بها، فإننا قوم نعرم فی البریه. فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: «یا قیس، إن مع العز ذلا، وإن مع الحیاه موتا، وإن مع الدنیا آخره، وإن لكل شیء حسیبا، وعلى كل شیء رقیبا، وإن لكل حسنه ثوابا، ولكل سیئه عقابا، ولكل أجل کتابا، وإنه لا بد لك - یا قیس - من قرین یدفن معك وهو حی، وتدفن معه وأنت میت، فإن كان کریمًا أکرمك، وإن كان لئیمًا أسلمك، ثم لا یحشر إلا معك، ولا تبعث إلا معه، ولا تسأل إلا عنه، فلا تجعله إلا صالحا، فإنه إن صلح أنست به، وإن فسد لا تستوحش إلا منه، وهو فعلك. فقال: یا نبی الله، أحب أن یكون هذا الكلام فی آیات من الشعر، نفخر به على من یلینا من العرب، وندخره. فأمر النبی صلی الله علیه وآله من یأتیه بحسان. قال: فأقبلت أفكر فیما أشبه هذه العظه من الشعر، فاستتب لی القول قبل محیی حسان، فقلت: یا رسول الله، قد حضرتنی آیات أحسبها توافق ما ترید. فقلت لقیس: تخیر خلیطا من فعالك إنما قرین الفتی فی القبر ما كان یفعل/ ولا بد بعد الموت من أن تعده* لیوم ینادی المرء فیهِ فیقبل/ فإن كنت مشغولا بشیء فلا تكن* بغير الذی یرضی به الله تشغل فلن یصحب الانسان من بعد موته* ومن قبله إلا الذی كان یعمل/ ألا إنما الانسان ضیف لأهله* یقیم قلیلا بینهم ثم یرحل».

(2). الرحمن، 26 - 27.

(3). باری مطالعه متن کامل این داستان رك: مرد وفا، نوشته مرحوم آیت الله صدر. (مؤلف)

معرفت دینی، ص: 107

زندگی بخواد و بجوید. از این روست که پیغمبر اکرم می فرمایند: در آخرالزمان گروهی در امت من (دقت شود! نه در امت یهود و نصاری) که خدایشان شکم، دینشان درهم و دینار، و قبله شان زنانشان است:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ بَطُونُهُمْ أَهْلُهُمْ وَ نِسَاؤُهُمْ قَبْلَتُهُمْ، وَ دَنَانِيرُهُمْ دِينُهُمْ، وَ شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ، لَا يَبْقَى مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا اسْمُهُ، وَ لَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رِسْمُهُ، وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرَسُهُ...». «1»

جهل سبب می شود که انسان قبله واقعی را نشناسد و به قبله های فرعی و پوك رو کند و در دنیا و آخرت از سعادت محروم شود؛ در حالی که عقل سبب می شود انسان در دنیا جز خدا چیزی نبیند. امیرالمؤمنین می فرماید:

«ما رأيت شيئا الا و رأيت الله قبله و معه و بعده». «2»

هیچ چیز را ندیدم مگر این که پیش از آن، با آن، و پس از آن خدا را دیدم.

جهل سبب می شود که انسان در برابر هر حقیقتی بایستد و با خدا و پیامبر و امامان او به ستیزه پردازد. کسی که گرفتار چنین جهلی است از دوستان شیطان است، زیرا به شیطان دست دوستی و وفاداری داده و به او سرسپرده و دل سپرده است. برای همین، اگر برای او حق نیز روشن شود، دیگر از راه خود باز نمی گردد و پشیمان نمی شود، مگر در هنگام مرگ.

بی پروایی شمر

نقل است که وقتی ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، بر خاك افتاد، شمر به سنان دستور داد تا سر از بدن حضرت جدا کند. سنان در پاسخ او گفت:

«فقال سنان: و الله لا أفعل، فيكون جده محمد خصمي».

به خدا قسم، من این کار را نمی‌کنم، چون جدش دشمن من خواهد بود!

(1). بحار الأنوار، ج 22، ص 453؛ نیز مستدرک الوسائل، نوری، ج 11، ص 376.

(2). تفسیر المیزان، ج 8، ص 263؛ نیز شرح أصول الكافي، محمد صالح مازندرانی، ج 3، ص 83.

معرفت دینی، ص: 108

شمر از این سخن خشمگین شد و روی سینه مبارك حضرت نشست و محاسن ایشان را در دست گرفت و قصد کشتن امام را کرد:

«فغضب شمر لعنه الله و جلس على صدر الحسين و قبض على لحيته و هم بقتله».

در این حال، امام لبخندی زد و به او فرمود: چگونه مرا می‌کشی؟ آیا نمی‌دانی من کیستم؟

«فضحك الحسين عليه السلام فقال له: أتقتلني و لا تعلم من أنا؟»

پاسخ شمر در این جا خیلی عجیب و تکان دهنده است. او گفت:

«فقال: أعرفك حق المعرفة: أمك فاطمة الزهراء، و أبوك علي المرتضى، وجدك محمد المصطفى، و خصمك العلي الأعلى. أقتلك و لا أبالي».

«1»

تو را خیلی خوب می‌شناسم: مادرت فاطمه زهرا و پدرت علی مرتضی و جدت محمد مصطفی است. با این همه،

پروردگار دشمن توست. از این رو، تو را می‌کشم و باکی از چیزی ندارم!

جهل انسان را به کجا که نمی‌کشاند! وقتی انسان جاهل باشد و جاهلانه به دنبال معلم و رهبر فطرتش بگردد، به جای

پیغمبر اکرم به دام مارکس و هگل و انگلس می‌افتد و به راحتی دین پیامبر را به معاویه می‌سپارد و به امیرالمومنین پشت

می‌کند و در خیال باطل خویش خدا را دوستدار یزید و دشمن امام حسین می‌بیند.

از این روست که پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، جهل را بزرگ‌ترین فقر و امام رضا، علیه السلام، آن را سخت‌ترین دشمن انسان می‌شمارند. چون اگر کسی با آن زندگی کند، ساختمان سعادت دنیا و آخرت خود را بر باد داده است.

(1). بحار الأنوار، ج 45، ص 56:

معرفت دینی، ص: 113

7- منابع کسب معرفت

معرفت دینی، ص: 115

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

جهل مبنا و اساس همه خسارت‌های مادی و معنوی انسان و دشمنی است که خطرش به مراتب از سایر دشمنان بیشتر است. اسلحه‌ای که این دشمن را از میدان حیات به در می‌کند نیز به فرمایش امام رضا، علیه السلام، معرفت و علم است. «1» معرفت و علمی که در این روایت مطرح است آن معرفت و علمی است که حصولش واجب عینی است؛ یعنی بر همه واجب است در صدد آموختن و فراگرفتن آن باشند. البته، در حدی که خطرات جهل به وسیله آن از آدمی دور شود.

در این گفتار، قطعه ارزشمند و مهمی از امیرالمومنین، علیه السلام، را بررسی خواهیم کرد و به اندازه طاقت و وسعت وقت، دیدگاهی که حضرت در این مسئله دارند و نظری که بعد از تحقق این معرفت برای انسان پیدا می‌شود را نیز بیان خواهیم کرد.

امام، علیه السلام، معتقد است معرفت نگاهی به انسان می‌دهد که با آن

(1) پی نوشت

. پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، از جهل به عنوان شدیدترین فقرها نام می برد. روایتی که جهل را به عنوان دشمن نام می برد روایت امام رضا، علیه السلام، است که می فرماید: «صدیق کل امرء عقله وعدوه جهله».

معرفت دینی، ص: 116

همه چیز را بر جای خویش می بیند و براساس آن زندگی اش را نظام می بخشد؛. زندگی ای که خود حضرت آن را معنا کرده اند و در قرآن کریم از آن به «حیات طیبه» یاد شده است.

حضرت در جمله کوتاهی درباره ویژگی و کارکرد علم و معرفت می فرماید:

«فالعلم يرفع الوضیع، و ترکه يضع الرفیع». «1»

یعنی معرفت انسان حقیر و پست و محدود را رفعت می دهد و ارجمند می سازد و او را از چارچوب هایی که میدان دید محدودی دارند در می آورد و در فضای با عظمت الهی قرار می دهد.

خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ». «2»

خدا مؤمنان از شما را به درجه ای و دانشمندان را به درجاتی [عظیم و باارزش] بلند گرداند.

این سخن پروردگار نشان می دهد کسانی که اهل دانش و معرفت و علم اند، دارای مرتبه ها و منزلت ها و درجات ملکوتی نیز هستند.

مقام شهیدان کربلا از علم آنان است

چرا شهدا- به ویژه شهدای کربلا- برترین انسان‌های عالم و مرگ ایشان بهترین مرگ‌هاست؟ «3» پاسخ این است که شهدای کربلا سه ویژگی مهم دارند که در دیگران بدین شکل وجود ندارد: ویژگی اول ایشان این است که همه آن‌ها عالم بودند. ویژگی دومشان این بوده که بهترین مایه خلوص را داشتند. و ویژگی سومشان این است که در راه خدا ثابت قدم بودند و در مواجهه با سخت‌ترین طوفان‌ها سر بلند بیرون آمدند. ویژگی دیگرشان نیز شهادت در راه خدا و در رکاب حجت خداست. پس، آنان را باید عالمان خالص و ثابت‌قدم و شهید دانست. از این روست که امام

(1). عیون الحکم والمواعظ، لثی واسطی، ص 39: «التواضع يرفع الوضع»، نیز بحار الأنوار، ج 75، ص 6: «فالعلم يرفع الوضع، وترکه يضع الرفیع». بحار الانوار، ج 75، ص 6؛ نیز با اختلاف در الفصول المهمه فی معرفه الأئمه، ابن صباغ، ج 1، ص 550؛ نیز ینابیع الموده، قندوزی، ج 2، ص 415.

(2). مجادله، 11: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».

(3). الاختصاص، شیخ مفید، ص 342؛ نیز با اختلاف در الأمالی، شیخ صدوق، ص 576: «وأشرف القتل قتل الشهداء».

معرفت دینی، ص: 117

حسین، علیه السلام، می‌فرماید: در میان گذشتگان و آیندگان، نمونه این افراد وجود ندارد.

نکته مهمی که درباره این شهیدان باید دانست علم ایشان است، زیرا تا کسی علم نداشته باشد نه می‌تواند عمل خویش را برای خدا خالص کند، نه می‌تواند حجت خدا را بشناسد و وظیفه خود را در برابر او بداند، و نه می‌تواند ارزش شهادت را درک کند و به استقبال آن برود. آری، آگاهی و بینش و بصیرت انسان پست و فرومایه را بالا می‌برد و ارجمند می‌کند و جهل انسان‌های بزرگ را به زمین می‌زند و پست می‌سازد:

«العلم يرفع الوضع وترکه يضع الرفیع».

حضرت در ادامه روایت دانش را در وجود انسان به انسانی تشبیه می کنند که تواضع سر آن، دوری از حسد چشم آن، راستگویی زبان آن، فهم گوش آن، نیت پاک قلب آن، و شناخت اسباب امور عقل آن است:

«وَأَسَّسَ الْعِلْمَ التَّوَّاضِعَ، وَبَصَّرَهُ الْبِرَّاءَ مِنَ الْحَسَدِ وَسَمِعَهُ الْفَهْمَ، وَلَسَانَهُ الصَّدْقَ، وَقَلْبَهُ حَسْنَ النِّيَّةِ، وَعَقْلَهُ مَعْرِفَةَ أَسْبَابِ الْأُمُورِ». «1»

انسان متکبر و حسود و دروغگو که نه نیت خالص و پاکی دارد و نه فهمی در وجودش موج می زند عالم نیست. این ویژگی های علم و معرفتی است که هر انسانی باید در صدد کسب آن باشد و دین اسلام آن را واجب می شمارد. در غیر این صورت، کسب دانش جز حجابی بزرگتر و تیره تر نخواهد بود و از این روست که در روایات آمده است:

«العلم حجاب اکبر». «2»

امام خمینی، رحمه الله، در بیت زیبایی می گوید:

چیزی نبود غیر حجابی پس از حجاب

هر چه فرا گرفتیم و هر چه ورق زدیم

کی می توان رسید به دریا از این سراب؟

از درس و بحث و مدرسه ام حاصلی نشد

(1). کافی، ج 1، ص 48؛ نیز در بحار الانوار، ج 75، ص 6: «عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ، عَنْ دُرِّسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ أَخِي شُعَيْبِ الْعُقْرِقُوفِيِّ عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يَا طَالِبَ الْعِلْمِ إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ: فَرَأْسُهُ التَّوَّاضِعُ، وَعَيْنُهُ الْبِرَّاءُ مِنَ الْحَسَدِ، وَآذُنُهُ الْفَهْمُ، وَلِسَانُهُ الصَّدْقُ، وَحِفْظُهُ الْفَحْصُ، وَقَلْبُهُ حَسْنَ النِّيَّةِ، وَعَقْلُهُ مَعْرِفَةُ الْأَشْيَاءِ وَالْأُمُورِ، وَبَدَنُهُ الرَّحْمَةُ، وَرَجْلُهُ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ، وَهَمَّتُهُ السَّلَامَةُ، وَحِكْمَتُهُ الْوَرَعُ، وَمُسْتَقَرُّهُ النِّجَاهُ، وَقَائِدُهُ الْعَافِيَةُ، وَمَرْكَبُهُ الْوَفَاءُ، وَسِلَاحُهُ لَيْنُ الْكَلِمَةِ، وَسَيْفُهُ الرِّضَا، وَقَوْسُهُ الْمَدَارَاهُ، وَجَيْشُهُ مَحَاوِرَةُ الْعُلَمَاءِ، وَمالُهُ الْأَدَبُ، وَذَخِيرَتُهُ اجْتِنَابُ الذُّنُوبِ، وَزَادَهُ الْمَعْرُوفُ، وَمَاؤُهُ الْمَوَادِعَةُ، وَدَلِيلُهُ الْهُدَى، وَرَفِيقُهُ مَحَبَّةُ الْأَخْيَارِ».

(2). مرحوم آیت الله سید مصطفی خمینی در تفسیر خود (ج 1، ص 389) می نویسند: «یا أَخَا الْحَقِيقَةِ يَا عَزِيزِي! لَا تَغْتَرَّ بِمَا فِي هَذِهِ الصَّحَائِفِ مِنَ الدَّقَائِقِ وَالْحَقَائِقِ، وَلَا تَقْنَعْ بِدَرْكِ الْكَلِيَّاتِ وَالرَّقَائِقِ، فَتَصِيرَ حَمَالٌ مَعَانٍ وَمَرْكَبٌ لَطَائِفٍ، وَلَا

تكتف بالحجب والأستار من بين الأخبار والآثار، بل عليك أن تتدبر في الرب الذي يربيك، ما أنعم عليك، وما يصرفه في توجيه اللطف إليك، والعلوم والفنون والفضائل والمسائل الفكرية ظلمات، فيما إذا لم تكن أثرت في قلبك، ولا حصلت بها على الأنوار والفضائل الأخلاقية، وتصير وبالا عليك في جميع النشآت الآتية، فكن متعوذا بالله تعالى فيها من شر هذه التبعات، ومن آثار هذه المعلومات والصور، فإن العلم حجاب أكبر، ونور يقذفه الله تعالى في قلب من يشاء. فعلى هذا النموذج والبرنامج القصير تأمل في أسباب تربيتك، وأنت كنت قطره من النطفة الرذيلة النجسه من صلب الأب، فانتقلت إلى رحم الام، فانظر أنها كيف صارت علقه أولا، ثم مضغه ثانيا، ثم تولدت بعد ذلك منها الأعضاء المختلفه، والعظام المنتظمه، والغضاريف والرباطات والأوتار والأورده والشرابين، على نظام خاص متين لا ينحل، ثم حصلت في كل واحد من تلك المكامن والأعضاء، أنواع القوى البصريه والسمعيه والشميه والذوقيه واللمسيه، ثم حصل لك في ثدى الام أحسن الأشياء رقه وخاصه يناسب حالك، وهو اللبن اللطيف اللذيذ للشاربين، ثم أعطف - تعالى وتقدس - عواطف الامهات والآباء عليك، وجعلك في خبايا قلوبهم وزوايا نفوسهم مورد الحب والشوق والعشق، حفظا لك عما يتوجه إليك، ودافع عنك المضار والمضادات الوجوديه البالغه إلى ملايين عددا بل نوعا، وانظر إلى ما خلقه وهياؤه لتربيتك البدنيه، من الأغذيه والأشربه المختلفه الأنواع المتشابهه وغير المتشابهه، وأنه تعالى كيف لاحظ في ذلك تسهيل الامور عليك، وكيف لطف بك وفي حقك، من بذل هذه الأنعم والآلاء غير القابله للإحصاء، فإذا تفكرت ساعه وتأملت دقيقه من هذه الناحيه - وهى النشأه الماديه - فاعطف وجهك ونظرك إلى المسائل الروحيه والآداب الأخلاقية والاعتقادات الروحانيه. فإنه تعالى وتقدس عالم بالأسرار والعوالم، ويرى حاجتك في سائر الآفاق والظروف، فيهيئ الأسباب المورثه لخلاصك من الآفات والبلايا، التى فى جنبها تلك البلايا الدينويه ضئيله جدا ويسيره واقعا. فأرسل الرسل وأنزل الكتب، وقد تحمل في ذلك الرسل المعظمون والأنبياء الشاخون، مصائب كثيره مما لا يعد ولا يحصى، وقد امتلأت كتب التواريخ من تلك الرزايا المتوجهه إليهم - عليهم الصلاه والسلام - حتى حكى عن رسولنا الأعظم أنه قال: "ما اودى نبي مثل ما اوديت"، وما كان ذلك كله إلا صيانته لك عن تبعات الأعمال الرذيله في البرازخ والقيامه، فهم أطباء النفوس، مبعوثون لهدايه البشر وتربيته وإخراجه من النقص إلى الكمال، فإذا كنت من أهل البصيره والفكر، وتوجهت إلى هذه الجهات والنواحي والفواحي، فهل لا يحصل في نفسك لهذا الوجود العظيم ولهذا الكريم الكريم، الرحمن الرحيم، حب وشوق وعشق؟! فإذا لم تكن كذلك فالموت لك خير، ولنعم ما قال عز من قائل: (بل هم أضل سبيلا). وإذا وجدت في قلبك له عشقا وشوقا فعليك بازدياده، حتى لا يبقى في قلبك لغيره شئ، أفيحسن بالإنسان الملتفت المتوجه إلى أطراف القضايا أن تعلق نفسه بغير الرب العزيز الذى قيل في حقه: إنه تعالى يملك عبادا غيرك وأنت ليس لك رب سواه، ثم إنك تتساهل في خدمته والقيام في وظائف طاعته، كأن لك ربا بل أربابا غيره، وهو سبحانه يعنى بتربيتك حتى كأنه لا عبد له سواك، فسبحانه ما أعظم رحمته وأتم تربيته. فعلى ما تقرر وتحرر، وإلى نصاب البرهان والشهود بلغ ووصل، فلا تماطل في القيام بما أراد منك، ولا تكن من العاصين المتمردين على أوامره ونواهيه، واجتهد في أن يصير وجودك مرهون مقاصده، ومن أهم طلباته تعالى، القيام والاهتمام بامور المسلمين، وهدايه البشر إلى الطريق المستقيم، فكن مظهر الاسم "الرب" في توجيه الناس إلى الآخرة، وفي تصغير الدنيا في نفوسهم، وفي تعظيم الديانه في قلوبهم. والله هو المعين والمستعان».

معرفت دینی، ص: 118

منابع به دست آوردن معرفت

حال، سوال مهم این است که علم و معرفت موجود در این فرمایش امام را از کدام منبع باید به دست آورد؟ پاسخ این است که بی تردید، مهم‌ترین و ناب‌ترین منابع معرفت ابتدا قرآن و سپس فرمایشات اهل بیت، علیهم السلام، است. گاه، لطف این فرمایشات به حدی است که در طول تاریخ معجزاتی بدین کیفیت کم رخ داده است.

تذکر این مطلب لازم است که معجزه گاه تصرف در جریانی بیرونی است و گاه حاصل فعالیت عقل امام است. برای تبیین بهتر مطلب، نمونه‌هایی از هر دو نوع معجزه ذکر می‌شود که نخستین آن‌ها مربوط به تصرف در طبیعت و جریانی است که در خارج از وجود امام اتفاق افتاده است.

امام حسین، علیه السلام، و اعمال ولایت

روایت جالبی درباره مسأله ولایت و تصرف در کتب اهل سنت نقل شده که از قضا در کتاب‌های شیعیان نیست. آورده‌اند که جوان شهوتران و بی‌ادبی در هنگام طواف خانه خدا، زن جوان و زیبایی را دید که مشغول طواف بود و توجهی هم به او نداشت. جوان که اعضای بدنش را به جای آن‌که در راه طاعت حق قرار دهد در خدمت هوای نفس قرار داده بود، برای آن‌که در آن شلوغی لذتی برده باشد با دست خود دست این زن را لمس کرد و ناگهان، دستش به پشت دست آن زن چسبید و دیگر جدا نشد.

مردم با دیدن این واقعه آنان را پیش حاکم مکه بردند. علمای اهل سنت نیز جمع شدند تا حکم مسأله را مشخص کنند، ولی هر کدام نظری داشتند. یکی می‌گفت دست زن نباید آسیب ببیند، ولی دست

معرفت دینی، ص: 119

جوان اگر آسیب ببیند اشکالی ندارد. در حقیقت، نظرشان این بود که دست جوان را باید با خنجر تیزی از میچ قطع کنند تا دست زن را رها کند؛ ولی عده‌ای نظرشان این بود که چنین حکمی در فقه وجود ندارد و قطع انگشت مربوط به سرقت است و شامل این موضوع نمی‌شود.

در نهایت، علمای اهل سنت گفتند: جناب حاکم، اگر حسین بن علی در مکه است حکم مساله را از ایشان بپرسید، زیرا عقل ما به جایی نمی‌رسد! از قضا، وجود مبارك ابی‌عبدالله، علیه السلام، آن سال به حج مشرف شده بودند و به محکمه آمدند. وقتی از ایشان سوال کردند: در این باره چه کار باید کرد و آیا این دست را باید قطع کرد؟ فرمودند: خیر! گفتند: پس حکمتان چیست؟ حضرت فقط نگاهی به این دست‌ها کرد و آن‌ها را از هم جدا کرد. سپس فرمود: این حکم من است! بعد رو به جوان کردند و فرمودند: از کاری که کردی توبه کن! و درباره او حکم کردند که کسی کاری به او نداشته باشد. «1»

امام حسین، علیه السلام، و دعای عرفه

یکی دیگر از معجزات ابی‌عبدالله، علیه السلام، دعای عرفه است، زیرا اگر کسی دو صفحه اول دعای عرفه را که متعلق به 1500 سال پیش است به کسی بدهد که معنای آن را می‌فهمد و بگوید این اثر از کیست؟ می‌گوید نوشته يك استاد بزرگ دانشگاه علوم پزشکی است که بدن انسان را تشریح کرده و اجزای مختلف جمجمه و چشم و گوش و ... را ثبت کرده است.

آری، منبع نخست کسب معرفت قرآن است. خاسه اگر انس با قرآن با وضو و با گریه همراه باشد و از تفسیرهای معتبر نیز برای فهم آن استفاده شود، بهتر و موثرتر است. قرآن نور است و همواره حرف نو و

(1). این روایت در کتاب احقاق الحق، در روایات مربوط به امام حسین، علیه‌السلام، آمده است. (مؤلف)

- مشابه روایت: المصنف، عبد الرزاق صنعانی، ج 5، ص 26: «عبد الرحمن بن سابط قال: برق ساعد امرأ وهی تطوف بالبيت في الجاهلية، فوضع [رجل] يده على ساعدها، فألزت يده بیده، فأتی رجل، فقال: إيت المكان الذی ... فعاهد رب هذا البيت أن لاتعود، قال: ففعل، فأطلق».

معرفت دینی، ص: 120

تازه دارد. از این رو، حتی متخصصین قرآن نیز وقتی به آیه‌ای می‌رسند که سی سال است با آن سر و کار دارند و آن را بارها تحلیل علمی کرده‌اند، باز احساس می‌کنند آن آیه تازه نازل شده و سخن تازه‌ای در خود دارد. «1» منبع دوم

کسب معرفت روایات معصومین و ادعیه مأثوره است که تا کسی در آنها دقت نکند ارزششان را نمی‌فهمد. بیهوده نیست که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی از اول طلبگی تا روزی که در نود سالگی از دنیا رفتند يك بار هم در جایی که يك کتاب روایی بود خوابیدند و دراز نکشیدند، زیرا می‌فرمودند در این اتاق کتابی هست که در آن قال الصادق و قال الباقر نوشته شده و خوابیدن در این اتاق بی‌ادبی است!

تازه معلوم می‌شود که چرا بعضی فقها بی‌وضو دست روی جلد این کتاب‌ها نمی‌گذاشتند و چرا بعضی از بزرگان در بیماری‌های سخت کتاب اصول کافی را به بدن خود می‌مالیدند و خوب می‌شدند!

حکایتی از مرحوم شیخ عباس قمی

فرزند مرحوم شیخ عباس قمی برای خود من نقل کرد که در بغداد وقتی پدرم بیمار شد و دکترها نتوانستند ایشان را معالجه کنند، از مادرم خواستند تا مقداری آب و يك کاسه برایشان بیاورند. سپس، دست راستشان را روی کاسه گرفتند و مادرم روی دست ایشان آب ریختند. ایشان این آب را خوردند و شفا یافتند. وقتی سر مطلب را از ایشان پرسیدم گفتند:

این انگشت‌ها 50 سال است قال الصادق و قال الباقر نوشته، اگر کاری نتوانند بکنند، باید به قصاب محل گفت با ساطور آنها را قطع کند.

وقتی انگشتی که عمری قال الصادق نوشته چنین خاصیتی دارد، عمل به روایات و فرمایشات معصومین چه بیماری‌هایی را شفا می‌دهند و چه

(1). روزی، مرا دعوت کردند کتاب تفسیر قرآنی را که هنوز خطی بود ببینم. ابعاد کتاب‌های قدیمی اغلب بزرگ و قطر آنها هم زیاد است. این تفسیر فارسی بود و شامل همه قرآن از سوره حمد تا سوره ناس می‌شد و در هفتاد جلد قدیمی بزرگ گرد آمده بود. (در مقام قیاس، تفسیر المیزان علامه طباطبائی که بهترین تفسیر قرن ماست 20 جلد و در قطع وزیری است).

به آن بزرگواران گفتم: چرا این تفسیر را چاپ نمی‌کنید؟ گفتند: سرمایه زیادی می‌خواهد و اگر بخواهیم مانند کتاب‌های امروزی به چاپش برسانیم حدود 500 جلد می‌شود!

با این همه، شاید آنچه در این 500 جلد از معارف قرآن استنباط شده نیم درصد کل معارف قرآن نیز نباشد. زیرا قرآن همواره حرف نو دارد و همیشه معانی تازه‌ای از آن بر می‌آید. (مولف)

معرفت دینی، ص: 121

احترامی نزد پروردگار برای انسان ایجاد می‌کنند؟ در قرآن در این باره می‌خوانیم:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ...». «1»

مسلمانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، اینانند که بهترین مخلوقاتند. پاداششان نزد پروردگارشان بهشت‌های پاینده‌ای است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنها جاودانه‌اند، خدا از آنان خشنود است

....

خداوند با ایمان و عمل صالح از بندگانش راضی می‌شود. در دعای کامل خوانده‌ایم که خداوند «سریع الرضا» ست؛ یعنی زود می‌شود خدا را از خود راضی کرد. حر بن یزید رباهی چند دقیقه هم بیشتر طول نکشید که خدا را از خود راضی کرد و شقاوت ابدی را به سعادت ابدی تبدیل کرد.

این دو منبع معرفت است که لازم است جویندگان معرفت با آنها مانوس باشند؛ معرفتی که به فرموده امیرمومنان انسان پست و پوک را که خدا هیچ ارزشی برایش قائل نیست عزیز می‌کند و تبدیل به موجودی می‌کند که خدا برای او ارزش قائل است و این مقام و سرمایه کمی نیست که انسان در نزد پروردگار محترم و عزیز باشد.

احترام پیامبر به مومنین

از نکات عجیب دیگر قرآن این است که خداوند به پیامبر خود که عظیم‌ترین عظما و برتر از همه فرشتگان و صاحب مقام جمع‌الجمعی است چنین امر می‌کند:

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ». «2»

و پر و بال [فروتنی و تواضع] خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستر!

(1). بینہ، 78.

(2). شعراء، 215.

معرفت دینی، ص: 122

یعنی هر مومنی نزد تو آمد نهایت تواضع و فروتنی را نسبت به او داشته باش. و این تنها مربوط به دنیا نیست؛ زیرا در روز قیامت نیز پیامبر به مومنین احترام می‌کند. این ارزش محصول کسب معرفت است که ویژگی «یرفع الوضیع» دارد. هم‌چنان‌که گذشت در قرآن آمده است که درجات اهل معرفت به مراتب از دیگران بالاتر است:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ».

خدا مؤمنان از شما را به درجه‌ای و دانشمندان را به درجاتی [عظیم و بالارزش] بلند گرداند.

ارزش و احترام عالم و متعلم در نزد خدا به حدی است که اگر از کنار قبرستانی عبور کنند، عذاب از اهل آن قبرستان برداشته می‌شود.

«إِنَّ الْعَالَمَ وَالْمُتَعَلَّمَ إِذَا مَرَّ عَلَى قَبْرِهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَرْفَعُ الْعَذَابَ عَنْ مَقْبَرِهِ تِلْكَ الْقَبْرِهَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا».

این ارزش ویژه اهل معرفت برای کسانی است که حتی در این دنیا زندگی نمی‌کنند. آری، معرفت انسان پست را ارزشمند می‌کند، به همین قیاس، به فرموده امیر مومنان، هر آبرومندی اگر بدون معرفت زندگی کند، سرآخر ذلیل و پست می‌شود. در قرآن می‌خوانیم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ. خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ».

هنگامی که واقعه [بسیار عظیم قیامت] واقع شود که در واقع شدنش دروغی [در کار] نیست، پست کننده [کافران] و رفعت دهنده [مؤمنان] است.

«خفض» به معنی به زمین زدن و «رفع» به معنی بالا بردن است. یعنی هر کس بی معرفت زیست کند، اگرچه در دنیا برای خودش رفعت و منزلتی داشته باشد، در قیامت پست می شود؛ و هر بامعرفتی در قیامت منزلت می یابد و خداوند او را رفعت و بزرگی می بخشد.

(1). کشف الخفاء، عجلونی، ج 1، ص 221.

(2). واقعه 13.

معرفت دینی، ص: 123

اهل معرفت شفیعان قیامت اند

مطابق قرآن و روایات، شفیعان قیامت چند گروه اند: توبه، قرآن، پیغمبران الهی، و امامان شفیعان آن روز هستند. در کنار آنان، اهل معرفت نیز از شفیعان قیامت اند. رسول گرامی اسلام در روایتی می فرمایند:

«إني أشفع يوم القيمة فأشفع فيشفع علي عليه السلام فيشفع، وإن أدنى المؤمنين شفاعة يشفع في أربعين من إخوانه». «1»

من و علی در قیامت مردم را شفاعت خواهیم کرد و شاعتمان پذیرفته خواهد شد. و به تحقیق، کمترین مقداری که مومنین می توانند دیگران را شفاعت کنند چهل نفر است.

ارزش اهل معرفت در قیامت به حدی است که مرحوم فیض کاشانی، این بزرگ انسان کم نظیر شیعه، نقل می کند که در قیامت، خداوند به ملائکه می گوید از کسی که اهل جهنم شده پرسند که هیچ عمل دیگری برای ارائه ندارد که از دوزخ نجاتش دهد. می گوید: ندارم! خطاب می رسد به او بگوئید: در دنیا با فرد بامعرفتی آشنا بوده یا خیر؟ زیرا اگر سلام و علیکی هم با فرد بامعرفتی کرده باشد نجاتش می دهم. می گوید: ندارم! در نهایت، خطاب می رسد که اگر اسمش با اسم عالمی یکسان باشد او را می بخشم. ملائکه می گویند در دنیا با اهل معرفت سر و کاری نداشته و هم نام آنان نیز نیست، ولی یکبار برای مومنی که می خواسته وضو بگیرد آب برده است. خطاب می رسد برای این که مومنی را در عبادت کمک کرده نجاتش بدهید. «2»

معرفت پایه عمل است

مسئله مهمی که همه باید به آن توجه داشته باشند این است که قبل از هر عملی باید معرفت لازم برای آن عمل را پیدا کرد. برای مثال، مردم نباید «شعر محور» بار بیایند و وقتی در جلسات عزای شرکت می کنند غیر

(1). أوائل المقالات، شیخ مفید، ص 80؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج 2، ص 14: «حران بن أعین قال الصادق عليه السلام: «والله لنشفعن لشيعتنا والله لنشفعن لشيعتنا حتى يقول الناس: فما لنا من شافعين ولا صديق حميم»؛ نیز الکافی، ج 2، ص 599؛ نیز عده الداعی، ابن فهد حلی، ص 268: «رسول الله صلى الله عليه وآله: «إذا التبت عليكم الفتن قطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فإنه شافع مشفع»؛ فضائل الأشهر الثلاثة، شیخ صدوق، ص 109: «عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال خطب أمير المؤمنين عليه السلام في أول يوم من شهر رمضان في مسجد الكوفة «... فإن كتاب الله شافع مشفع يشفع يوم القيامة لأهل تلاوته فيعلون درجات الجنة بقرائه آياته»؛ نیز تفسیر جوامع الجامع، طبرسی، ج 3، ص 524؛ نیز جامع الصغير، سیوطی، ج 1، ص 434؛ نیز سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، ج 2، ص 1443: «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «يشفع يوم القيامة ثلاثة: الأنبياء ثم العلماء ثم الشهداء»؛ نیز الجامع الصغير، جلال الدین سیوطی، ج 2، ص 761: «يشفع الشهيد في سبعين من أهل بيته»؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 249: «... فحرم الحرّ دابته حتى استأمن إلى الحسين وقال له: بأبي أنت وأمي ما ظننت ان الامر ينتهي هؤلاء القوم إلى ما أرى فأما الآن جئتك تائبا ومواسيا لك حتى أموت بين يديك أترى إلى ذلك توبه؟ قال: نعم يتوب الله عليك ويغفر لك»؛ نیز کتاب الموطأ، إمام مالك، ج 2، ص 460: «أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «يضحك الله إلى رجلين: يقتل أحدهما الآخر. كلاهما يدخل الجنة. يقاتل هذا في سبيل الله فيقتل. ثم يتوب الله على القاتل، فيقاتل فيستشهد».

(2). رك: علم اليقين فيض كاشاني، ج 2 یا محجة البيضاء، ج 8. (مؤلف)

معرفت دینی، ص: 124

از سینه زدن و زنجیر زدن کار دیگری بلد نباشند. در حالی که نخست باید معرفت خود را نسبت به مسئله امامت و ولایت کامل کرد و در حد توان از قرآن و اهل بیت کسب معرفت نمود، زیرا پیغمبر و اهل بیت، علیهم السلام، از انسان‌های جاهل به شدت نفرت دارند.

عزاداری بدون معرفت سوگواری مقبول و توصیه شده از ناحیه معصومین نیست، زیرا کسی که کارگردان وجودش دشمن‌ترین دشمنانش یعنی جهل است، همه کارهایش از روی نفهمی و نادانی است و تولی و تبری و دوستی و دشمنی او ارزش واقعی ندارد.

معرفت دینی، ص: 129

8- جهل علت دشمنی با دوستان خداست

معرفت دینی، ص: 131

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصل على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين

سخن درباره دشمنان انسان بود. خداوند مهربان در قرآن کریم این دشمنان را معرفی نموده، اهدافشان را بیان کرده، پرده از دعوتشان برداشته و راه مبارزه با آنها را نیز نشان داده است. البته، هم‌چنان‌که گذشت، آیات قرآن مجید بیشتر به سه دشمن نظر دارند: شیطان، هوای نفس، و زن و فرزند.

شیطان، که از ریشه «شطن» گرفته شده، در قرآن مفهوم عامی دارد. بدین معنا که خداوند متعال از هر موجودی که سرکش و طغیان‌گر و دور از حق باشد به شیطان تعبیر کرده است. چنین موجودی در هر زمینه‌ای از حق به دور بوده و در هیچ حالی آرام نیست؛ یعنی به شیطان بودن خویش قانع نیست و با کوشش فراوان در پی گمراهی و وسوسه دیگر بندگان خداست. هدف او این است که بندگان خدا را از او جدا کند و از سعادت دنیا و آخرت محرومشان سازد. او این کار را خوش می‌دارد و از آن لذت می‌برد، و این صفت عام همه شیاطین است.

معرفت دینی، ص: 132

اسامی این شیاطین نیز مختلف است. اسم نخستین آنها که نامرئی است «ابلیس» است. در مقابل، فرعون و نمرود و یزید و معاویه و ... در زمره شیاطین مرئی هستند که نسبت به پروردگار سرکش و طاغی‌اند و هدفشان از این دشمنی اغوای

آدمیان در هر زمان و مکانی است «1» تا در صراط مستقیم نمانند و گمراه شوند، چرا که خود را نیازمند نیرو و هوادار می بینند.

شیاطین بنی امیه

روزگاری، خاندان بنی امیه «2» شامل زنی به نام هنده، شوهرش ابوسفیان، و دو فرزند به نام معاویه و یزید بن معاویه بود. ریشه و اصل بنی امیه همین چهار نفر بودند که قدرت اغواگریشان زیاد بود. البته، از میان آنان معاویه قوی تر از بقیه بود.

پاسخ يك اشكال

عده ای که تاریخ اسلام را از دیدگاه مادی بررسی می کنند گاه به این نکته اشاره می کنند که معاویه از امیرمومنان یا امام حسن مجتبی، علیهما السلام، سیاستمدارتر و مدیرتر و موفق تر بوده است! برای این نتیجه گیری نیز میان سال های حکومت معاویه و این بزرگواران قیاس می کنند و معاویه را عاقل تر و زرنگ تر توصیف می کنند.

از ظاهر برخی روایات نیز پیداست که این سوال در میان مردمان همان دوران وجود داشته است، لذا امیر مومنان در يك جمله پاسخ این اشكال را داده و در نهج البلاغه فرموده اند: اگر به دین و قیامت و اخلاق اعتقاد نداشتیم، در میان عرب مزورتر و مکارتر و حيله گتر از من پیدا نمی شد:

«لولا التقى لكنت أدهى العرب». «3»

در روایتی دیگر، امام صادق، علیه السلام، به صراحت رفتار معاویه را

(1) پی نوشت

. اشاره است به این آیات: بقره، 168 و 208؛ انعام، 142؛ یس، 60؛ زحرف، 62؛ ص، 82.

(2). الخصال، شیخ صدوق، ص 227: حدثنا أبي رضي الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثني محمد بن عيسى بن عبيد، عن سليمان بن جعفر الجعفي، عن الرضا عن أبيه، عن جده، عن آبائه عليهم السلام: أن رسول الله صلى الله عليه وآله كان يحب أربع قبائل: كان يحب الانصار، و عبد القيس، وأسلم، وبنی تمیم؛ و كان يبغض بنی امیه، وبنی

حنیف و بنی ثقیف و بنی هذیل. وکان علیه السلام یقول: لم تلدنی امی بکریه ولا ثقیفه، وکان علیه السلام یقول: فی کل حی نجیب إلا فی بنی امیه.

(3). الکافی، ج 8، ص 24؛ نیز تحف العقول حرانی، ص 99؛ نیز عیون الحکم والمواعظ، لیشی واسطی، ص 512.

معرفت دینی، ص: 133

حاصل شیطنت او می دانند و می فرمایند:

«قلت له: ما العقل؟ قال: ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان. قال: قلت فالذي كان في معاوية؟ فقال: تلك النكراء «1»! تلك الشيطنة. وهي شبيهة بالعقل و ليست بالعقل». «2»

یکی از اصحاب امام صادق می گوید: از ایشان پرسیدم: عقل چیست؟ فرمود: عقل چیزی است که با آن خداوند بندگی شود و بهشت به دست آید. پرسیدم: پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن فطنت و زرنگی در امور باطل و شیطنت بود که شبیه به عقل است، ولی عقل نیست.

همه اولیای خدا از جمله امیر مومنان نیز این زرنگی را داشتند، اما تقوا اجازه استفاده از آن را نمی داد. در حالی که معاویه، چون نه دین را قبول داشت و نه قیامت را، از آن سود می برد.

آری، آن زن و شوهر و پس از آنان فرزندانسان با وسوسه ها و اغواگری ها مردم را فریفتند و عده ای را پشتیبان خود ساختند، به طوری که روزی جغرافیای اسلام و همه کسانی که در این جغرافیا زیست می کردند مطیع معاویه شده بودند. کار بدان جا رسید که نیروهای مومن و الهی که در زمان معاویه جمعیتی اندک داشتند، اگر به دست معاویه و یارانش نمی افتادند، زندگی پرمشقت و بسیار سختی داشتند و اگر به چنگ آنان می افتادند، مرگشان حتمی بود؛ «3» زیرا معاویه بخشنده ای به سراسر کشور اسلامی آن روز فرستاده بود و در آن به عمالش تاکید کرده بود که اگر احتمال هم دادید مرد یا زنی به علی بن ابی طالب گرایش دارد، سرش را از بدن جدا کنید (دقت شود! صرف احتمال نه یقین). «4» سوالی که در این جا مطرح است این است که چه شد که این گروه تا این اندازه قوی شدند و چنین حکومتی برپا کردند که صد سال بر دنیای اسلام مسلط بود و بیت المال و ارتش اسلام را در دست داشت؟

پاسخ این است که این حاصل وسوسه ها و اغواهای آنان و ایجاد

(1). النكراء: الدهاء والفظنه وهي جوده الرأى وحسن الفهم وإذا استعملت في مشتبهات جنود الجهل يقال لها الشيطنة: ونبه (ع) عليه بقوله تلك الشيطنة بعد قوله تلك النكراء. (پانویس کتاب اصول کافی)

(2). اصول کافی، ج 1، ح 3.

(3). برای نمونه: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 11، ص 44: «كتب معاوية نسخه واحده إلى عماله بعد عام الجماعة أن برئت الذمه ممن روى شيئا من فضل أبي تراب وأهل بيته فقامت الخطباء في كل كوره وعلى كل منبر يلعنون عليا ويبرأون منه ويقعون فيه وفي أهل بيته وكان أشد الناس بلاء حينئذ أهل الكوفة لكثرة من بها من شيعه على عليه السلام فاستعمل عليهم زياد بن سميه وضم إليه البصره فكان يتتبع الشيعه وهو بهم عارف لأنه كان منهم أيام على عليه السلام فقتلهم تحت كل حجر ومدر وأخافهم وقطع الأيدي والأرجل وسمل العيون وصلبهم على جذوع النخل وطرفهم وشردهم عن العراق فلم يبق بها معروف منهم وكتب معاوية إلى عماله في جميع الآفاق الا يجيزوا لأحد من شيعه على وأهل بيته شهادة»، نیز شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 2، ص 6: «دعا بسر بن ابی اراطه، وكان قاسى القلب فظا سفاكا للدماء، لارافه عنده ولا رحمه، فأمره ان ياخذ طريق الحجاز والمدينه ومكه حتى ينتهى إلى اليمن، وقال له: لا تنزل على بلد اهله على طاعه على الا بسطت عليهم لسانك، حتى يروا انهم لا نجاه لهم، وانك محيط بهم. ثم اكفف عنهم، وادعهم إلى البيعه لى، فمن ابى فاقتله، واقتل شيعه على حيث كانوا»، نیز الصحيفه السجاديه الكامله، امام زين العابدين على السلام (مقدمه صحيفه): «ابى عبدالله عليه السلام عن على عليه السلام: ان رسول الله صلى الله عليه وآله اخذته نعسه وهو على منبره، فرأى في منامه رجلا ينزون على منبره نزو القردة يردون الناس على اعقابهم القهقري، فاستوى رسول الله صلى الله عليه وآله جالسا والحزن يعرف في وجهه، فاتاه جبريل عليه السلام بهذه الايه «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَخُوفُهُمْ مِمَّا يَظُنُّهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا»؛ يعنى بنى اميه. قال: يا جبريل على عهدى يكونون وفي زمنى؟ قال: لا ولكن تدور رحى الاسلام من مهاجرك فتلبث بذلك عشرا، ثم تدور رحى الاسلام على رأس خمسة وثلاثين من مهاجرك فتلبث بذلك خمسا ثم لا بد من رحى ضلاله هى قائمه على قطبها. ثم ملك الفراعنه قال: وانزل الله تعالى في ذلك «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» يملكها بنو اميه فيها ليله القدر. قال: فاطلع الله عزوجل نبيه عليه السلام ان بنى اميه تملك سلطان هذه الامه وملكها طول هذه المده، فلو طاولتهم الجبال لطالوا عليها حتى ياذن الله تعالى بزوال ملكهم، وهم في ذلك يستشعرون عداوتنا اهل البيت بغضنا. اخبر الله نبيه بما يلقى اهل بيت محمد واهل مودتهم وشيعتهم منهم في ايامهم وملكهم. قال: وانزل الله تعالى فيهم «أَمْ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ يَكْسِرُ الْقُرْأُ».

(4). رك: درسی که حسین به انسان‌ها آموخت، شهید عبدالکریم هاشمی نژاد، ص 120 (معاویه به مبارزه علی بر می‌خیزد) که اقتباسی است از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 16، چاپ مصر.

معرفت دینی، ص: 134

فضای گمراهی در میان مردم بود، وگرنه در فضای روشنایی و نور، هیچ انسان مومنی به استخدام دشمن در نمی‌آید و از پلیدی تبعیت نمی‌کند.

امام موسی کاظم، علیه السلام، در روایت زیبایی درباره بی‌حیایی این خاندان که مرادف یا بی‌دینی و بی‌عقلی است - می‌فرمایند:

«عن أبي الحسن الاول، عليه السلام، أنه قال: ما بقي من أمثال الانبياء (عليهم السلام)، إلا كلمة: إذا لم تستح فاصنع ما شئت، و أنها في بني أمية».

از تعالیم انبیای پیشین کلمه‌ای بیش باقی نمانده و آن این است که هرگاه از خدا حیا نکردی، هر چه خواستی بکن! و این خصلت در بنی امیه نهادینه شده است.

معاویه و تطمیع سرداران سپاه امام حسن

هنوز کفن امیرالمؤمنین خشک نشده بود که معاویه فرماندهان سپاه امام مجتبی و هر کسی را که احتمال می‌داد جانشین آنان گردد تطمیع کرد و به زر و سیم خرید. آن گاه، به امام مجتبی، علیه السلام، گستاخانه پیغام داد که جنگ را ادامه نده، زیرا توان رویارویی با من را نداری! برای اثبات مدعایش نیز، خورجینی پر از نامه برای حضرت فرستاد و گفت: این نامه‌های اطرافیان و دوستان و فرماندهان لشکر توست که به من نوشته‌اند: اگر تو بخواهی حسن بن علی را با دست بسته تحویل تو می‌دهیم! «1»

چگونه امام غریب می‌ماند؟

به راستی، چه می‌شود که امام معصوم در زمان خودش و در میان آنان که او را می‌شناسند غریب می‌شود و دین غریب می‌ماند؟ به طور حتم، سبب این است که مردم در پی شیطان می‌افتند و گمراه می‌شوند. اما آیا این گمراهی در نهایت به نفع مردم است؟

(1). در روایتی در این باره می‌خوانیم: الاحتجاج، شیخ طبرسی، ج 2، ص 10: «عن زید بن وهب الجهني قال: لما طعن الحسن بن علي عليه السلام بالمدائن أتيته وهو متوجع، فقلت: ما ترى يا بن رسول الله فإن الناس متحIRON؟ فقال: أرى والله أن معاوية خير لي من هؤلاء، يزعمون أنهم لي شيعة، ابتغوا قتلي وانتهبوا ثقتي، وأخذوا مالي، والله لئن أخذ من معاوية عهدا أحقن به دمي وأومن به في أهلي، خير من أن يقتلوني فتضيع أهل بيتي وأهلي. والله لو قاتلت معاوية لأخذوا بعنقي حتى يدفعوني إليه سلما، والله لئن أسلمه وأنا عزيز خير من أن يقتلني وأنا أسير».

معرفت دینی، ص: 135

برای مثال، ژاندارمی که به دستور رضاخان چادر از سر زنان کشید و در عوض از رضاشاه عنوان و ثروت گرفت، سود کرد؟ آیا آن ثروت و شهرت در مقابل وعده خداوند به خلود ابدی شیاطین در دوزخ می‌ارزید؟ «1» مگر ثروت ابولهب برای او سودی داشت که ثروت این ژاندارم برایش سودی داشته باشد:

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ. مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ». «2»

نابود باد قدرت ابولهب و نابود باد خودش. ثروتش و آنچه از امکانات به دست آورد چیزی [از عذاب خدا را که در دنیا عذاب استیصال است] از او دفع نکرد.

مگر جز این است که روزی از راه می‌رسد که در آن ثروت نمی‌تواند به داد انسان برسد و چیزی از عذاب خدا را برطرف کند:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ هُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ هُمْ عَذَابُ أَلِيمٌ». «3»

قطعاً، کسانی که کافر شدند اگر همه آنچه در زمین است و همانند آن را نیز همراه خود داشته باشند تا آن را برای نجاتشان از عذاب روز قیامت فدیة و عوض دهند، از آنان پذیرفته نخواهد شد؛ و برای آنان عذاب دردناک است.

پاداش قتل شهید مدرس

پیرمرد صدساله‌ای که شب شهادت مرحوم مدرس متصدی غسل ایشان بود برای من از وقایع آن شب تعریف می‌کرد. او می‌گفت: من در شهر کاشمر مرده می‌شستم. آن شب، کسی را از شهربانی دنبال من فرستادند که سید غریبی در کاشمر مرده و کسی را ندارد. بیا و غسلش بده! ساعت ده شب بیست و هفتم ماه رمضان بود.

وقتی به غسلخانه رفتم، دیدم پیرمرد سیدی از دنیا رفته است. من هم ایشان را نمی‌شناختم. پس، غسلش دادم و آن‌ها نیز دفنش کردند. بعد،

(1). مجادله، 19: «اَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ».

(2). مسد، 2 1.

(3). مائده، 36.

معرفت دینی، ص: 136

معلوم شد که آن سید غریب آیت الله مدرس بوده است.

همین پیرمرد زمانی که در کاشمر بودم جزئیات قتل مرحوم مدرس را برایم این طور تعریف کرد که يك ساعت مانده به افطار شب بیست و هفتم ماه رمضان، دو نفر از پاسبان‌ها به دیدار مرحوم مدرس رفتند. بعد، چای درست کردند و در آن زهر ریختند و به ایشان گفتند: این را بخور! ایشان گفت: هنوز افطار نشده. گفتند: باید بخوری! و به زور چای را به خورد ایشان دادند. اما پس از ده دقیقه وقتی دیدند سم بر ایشان اثر نکرد، عمامه‌شان را برداشتند و به گردن ایشان انداختند و آن قدر کشیدند تا ایشان از دنیا رفتند.

رضاشاه هم برای تقدیر از این دو پاسبان به پول آن روزگار 20 تومان برایشان فرستاد (حقوق آنها در آن زمان ماهی سه تومان بود). به راستی، آیا می‌ارزید فقیه بزرگواری را که بیش از هفتاد سال از عمرش گذشته بود و در تبعید می‌زیست، برای خاطر بیست تومان در ماه رمضان و در حال روزه به قتل برسانند؟

این ثمره تبعیت از شیطان و حاصل وسوسه شیطان است که دشمن نخست انسان است.

دشمن دوم انسان هوای نفس است که مراد از آن مجموعه خواسته‌های بی‌قید و شرط و آزاد آدمی است و سومین دشمن به فرموده خداوند در سوره تغابن بعضی از زن‌ها و فرزندان انسان هستند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ» «1»

ای اهل ایمان! به راستی برخی از همسران و فرزندان شما [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان‌های خدا و پیامبر] دشمن شمايند.

«اِنَّ» موجود در آیه به معنی یقین کنید و شك نکنید است. یعنی شك نکنید که بعضی از زن‌ها و فرزندان شما دشمنان شما هستند.

(1). تغابن، 14.

معرفت دینی، ص: 137

کدام زن‌ها و فرزندان دشمن انسان‌اند؟

پاسخ این است که زن‌ها و فرزندان که چشم دیدن دینداری پدران یا شوهرانشان را ندارند دشمن آنها هستند. دشمنی‌شان هم آن‌جا آشکار می‌شود که در مقابل عبادت مرد و خدمت او به بندگان خدا موضع می‌گیرند و برای مثال می‌گویند: چرا به پدرت پول می‌دهی؟ برادرت اگر ورشکست شده به تو چه ربطی دارد؟ ساخت مسجد به تو چه ربطی دارد؟ چرا می‌خواهی چهار میلیون خرج رفتن به مکه کنی؟ شنیده‌ایم از تو خواسته‌اند هزینه جهیزیه دو عروس فقیر را بدهی؟ چرا

می‌خواهی حق ما را برداری و در حلق مشتی مفت‌خور بریزی؟ و و این تازه جزئی از دشمنی‌های آنان است. به قول نظامی:

این کار زنان راست‌باز است افسون زنان بد دراز است. «1»

وظیفه مومن در برابر دشمنی خانواده

با این حال، قرآن درباره وظیفه مومنین در قبال دشمنی‌های زنان و فرزندان‌شان به صراحت می‌فرماید:

«فَاخْذُرُوهُمْ وَ إِنْ تَعَفُّوا وَ تَصَفَّحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». «2»

از [عمل به خواسته‌های بی‌جای] آنان [که مخالف احکام خداست] بپرهیزید، و اگر [از آزار و رنجی که به شما می‌دهند] چشم‌پوشی کنید و سرزنش کردن آنان را ترك نمایید و از آنان بگذرید [خدا هم شما را مورد الطاف بی‌کرانش قرار می‌دهد]؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

پس، وظیفه اول مومنین در قبال این دشمنان خانگی اطاعت نکردن از خواسته‌های آنان است. از سوی دیگر، خداوند انتظار دارد مومنین با نهایت اخلاق و خوبی با این گروه برخورد کنند. برای همین، قرآن دستور می‌دهد که مومنان در باطن از یاهوگویی‌های آن‌ها گذشت کنند، سر به سرشان نگذارند، و آنان را ببخشند. وعده خداوند این است که

(1). از لیلی و مجنون نظامی گنجوی است.

(2). تغابن، 14.

معرفت دینی، ص: 138

اگر با این دشمنان خانگی خوش‌برخورد باشیم، گناهان ما را بیامزد و رحمتش را نصیب ما کند.

در نتیجه، کسانی که در خانه خود به چنین آزمایشی مبتلایند باید تلاش کنند محیط خانه و اوقات زن و فرزندان خود را تلخ نکنند و در برابر این حرف‌ها صبور باشند و از عبادت خدا و خدمت به خلق ملول و خسته نشوند؛ زیرا:

«مردم زیادند و پر توقع؛ و خدا یکی است و سریع الرضا». ¹

همسر و فرزند صالح نعمت است

در مقابل این دسته از خانواده‌ها، گروه دیگری از زنان و فرزندان هستند که بهترین دوستان انسان‌اند. این عده انسان‌های والا و باکرامتی هستند که خیر دنیا و آخرت آدمی را تامین می‌کنند و تعدادشان در تاریخ بشر نیز اندک نبوده است.

بسیاری از مردان بزرگ همسران والامقامی داشته‌اند. از جمله، معروف است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی و مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمودند که موفقیت خود را مدیون همسرانشان هستند.

اما بی شک، در تاریخ، هیچ زنی به والایی و کرامت فاطمه زهرا، علیها السلام، نیست.

حکایت فروش نخلستان و انفاق آن

در روایات آمده است که روزی امیرالمؤمنین، علیه السلام، پس از سه روز توقف در صحرا و اشتغال به کار کشاورزی به خانه بازگشتند و در منزل را زدند. وقتی فاطمه زهرا، علیها السلام، در را باز کرد، حضرت با دیدن چهره همسرشان از سبب پریدگی رنگشان جويا شدند. فاطمه زهرا لبخندی زدند و با شرم و حیای بسیار گفتند: علی جان، در این سه روز

(1). از جملات معروف مرحوم شیخ علی صفایی حائری (ع - ص) است.

معرفت دینی، ص: 139

که شما نبودید، من و حسن و حسین گرسنه خوابیدم.

با شنیدن این سخن، حضرت از درب منزل بازگشتند و فرمودند: می‌روم تا به امید خدا غذایی تهیه کنم.

در راه، حضرت به سلمان فارسی برخوردند و به او فرمودند: باغ آبادی دارم که می‌خواهم همین امروز آن را بفروشم. سلمان نیز گفت: کسی را پیدا می‌کنم! و رفت.

از قضا، سلمان کسی را دید که در پی باغی برای خرید بود و به او گفت: باغ آبادی دارم که تمام درخت‌هایش را علی کاشته است، آن را می‌خری؟ مرد گفت: درختی که علی کاشته است را نخرم؟ و درباره قیمتش پرسید. سلمان گفت: می‌دانی که انصاف در علی موج می‌زند. این باغ اگر دست کسی دیگر بود، مثلاً چهل هزار دینار بر آن قیمت می‌گذاشت، ولی علی معتقد است این باغ در حال حاضر دوازده هزار دینار بیشتر نمی‌ارزد.

مرد گفت: خریدارم! بعد همراه با سلمان نزد امیرالمؤمنین رفت.

حضرت پس از پایان کار، با خود حساب کردند که خانواده من امروز و امشب برای ناهار و شامشان پول نیاز دارند، لذا بقیه این پول زیادی است. این بود که به مسجد رفتند و نماز را به پیامبر اقتدا کردند. بعد از نماز نیز، حضرت همه پول‌ها را جلو در مسجد روی خاک ریختند و اعلام کردند: هر کس پولی نیاز دارد بردارد!

مردم گروه گروه آمدند و به قدر نیازشان از آن پول برداشتند و رفتند و سر آخر، فقط خاک کوچکی بر جا ماند.

بدین ترتیب، حضرت دوباره گرسنه و دست خالی به طرف خانه به راه افتادند. ایشان یقین داشت که همسرش برای مال دنیا با او دعوا نمی‌کند، لذا وقتی به منزل آمد، به همسر خویش گفت: باغ را فروختم و

معرفت دینی، ص: 140

پولش را جلو مسجد انفاق کردم. انگار محتاج‌تر از ما در میان مردم زیاد بود، زیرا همه را بردند!

حضرت زهرا در مقابل این سخن حضرت با چشم اشکبار دست به دعا برداشت و گفت:

خدایا، این دست را از علی بگیر! «1» (افسوس بزرگ امت اسلام برای همیشه تاریخ آن است که بعد از وفات پیامبر، این معدن علم الهی که دانش‌های گوناگون سیل‌وار از جوانب وجودش سرزیر بود (ی نحد ر عنی السیل) «2»، ییل به دست و طناب به کمر، 25 سال خانه نشین شد و جز کشاورزی به کار دیگری نمی‌پرداخت. «3»)

آری، چنین زنانی بهترین دوست شوهران خویش‌اند و چنین شوهرانی بهترین یاران همسرانشان. با این حال، اگر خانمی بر خلاف سیره آن بانوی باکرامت در مقابل دینداری شوهرش ایستاد و با انفاق و صدقه و اعمال خیر او مخالفت کرد و حتی فرزندان را نیز در این راه با خود همراه کرد، وظیفه مومن تنها عفو و چشم‌پوشی و آمرزش و گذشت از اوست تا پروردگار عالم غفران و رحمتش را نصیب او کند.

*** این اجمالی از معرفی دشمنان سه گانه انسان بود. با این حال، روایات اسلامی مشحون از نکاتی بس مهم درباره دشمنان انسان است که گروهی از آنها به معرفی دشمن ترین دشمنان او می پردازند که صعب ترین آنها چنان که در گفتار پیش به تفصیل بدان پرداخته شد - جهل است. امیرمومنان درباره جهل در روایتی ارزشمند می فرمایند:

«الجهل ادوء الداء». «4»

جهل بدترین بیماری هاست.

(1). این روایت در بحارالانوار، در کتاب حیا امیرالمومنین، باب جوده و کرمه و سخائه آمده است. (مؤلف). اما سه روایت در این باره:

- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 351: «سمع أمير المؤمنين عليه السلام أعرابيا يقول وهو أخذ بخلقه الباب: البيت بيتك والضيف ضيفك ولكل ضيف قري فاجعل قراى منك في هذه الليلة المغفرة. فقال: يا أعرابي هو والله أكرم من أن يرد ضيفه بلا قري، وسمعه الليلة الثانية قائلا: يا عزيزا في عزك يعز من عزك أنت أنت لا يعلم أحد كيف أنت إلا أنت أتوجه إليك بك وأتوسل بك إليك وأسألك بحقك عليك وبحقك على آل محمد اعطني ما لا يملكه غيرك واصرف عني ما لا يصرفه سواك يا أرحم الراحمين. فقال عليه السلام: هذا اسم الله الأعظم بالسريانيه وسمعه الليلة الثالثة يقول: يا زين السماوات والأرض ارزقني أربعة آلاف درهم! فضرب يده على كتف الاعرابي، ثم قال: قد سمعت ما طلبت وما سألت ربك فما الذي تصنع بأربعة آلاف درهم؟ قال: الف صداق امرأتى والف أبني به دارا والف اقضى به ديني والف ألتمس به المعاش، قال: أنصفت يا اعرابي، إذا قدمت المدينة فسل عن علي بن أبي طالب. قال: فلما أتى الاعرابي المدينة قال للحسين عليه السلام: قل لأبيك صاحب الضمان بمكة، فدخل فأخبره قال: اى والله يا حسين ايتني بسلمان، فلما اتاه قال: يا سلمان اجمع لي التجار، فلما اجتمعوا قال لهم: اشتروا مني الحايط الذى غرسه لى رسول الله بيده، فباعه منهم باثني عشر ألف درهم فدفع إلى الاعرابي أربعة آلاف فقال: يا اعرابي كم أنفقت في طريقك؟ قال: ثلاثة عشر درهما، قال: ادفعوا له ستا وعشرين درهما حتى يصرف الأربعة آلاف حيث سأل، وصير بين يديه الباقي فلم يزل يعطى قبضه قبضه حتى لم يتق منها درهم. فلما أتى فاطمه ذكر بيع الحائط قالت: فأين الثمن؟ قال: دفعته والله إلى عيون استحيت منها ان أحوجها إلى ذل المسألة فأعطيتهم قبل ان يسألوني، فقالت لا أفارقك أو يحكم بيني وبينك أبى إذ أنا جايعة وابناى جايعان لم يكن لنا فى اثني عشر ألف درهم درهم نأكل به الخبز، فقال: يا فاطمه لا تلاحيني وخلي سبيلي. فهبط جبرئيل على النبي فقال: السلام يقرأ عليك السلام ويقول بكت ملائكة السماوات للزوم فاطمه عليا فاذهب إليهما، فجاء إليهما فقال: يا بنتي مالك تلزمين عليا؟ نقصت عليه القصه فقال: خل سبيله فليس على مثل على تضرب يد. ثم خرجا من الدار فما لبث ان رجع النبي فقال: يا فاطمه رجع

أخى؟ فقالت: لا، فأعطاه سبعة دراهم سودا هجرية وقال قولى له يبتاع لكم بها طعاما، فلما اتاها أعطته الدراهم فاخذها وقال: بسم الله والحمد لله كثيرا طيبا من فضل الله، فذهب إلى السوق...».

- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 350: «ان عليا أصبح ساعبا فسأل فاطمه طعاما فقالت: ما كانت إلا ما أطعمتك منذ يومين أثرت به على نفسى وعلى الحسن و الحسين فقال: ألا أعلمتنى فأنتيكم بشئ، فقالت: يا أبا الحسين انى لأستحى من إلهى ان أكلفك ما لا تقدر عليه فخرج واستقرض من النبى دينارا فخرج يشتري به شيئا فاستقبله المقداد قائلا: ما شاء الله، فناولته على الدينار ثم دخل المسجد فوضع رأسه فنام. فخرج النبى فإذا هو به فحركه وقال: ما صنعت؟ فأخبره فقام وصلى معه فما قضى النبى صلاته قال: يا أبا الحسن هل عندك شئ نفطر عليه فنمیل معك؟ فأطرق لا يجيب جوابا حياء منه وكان الله أوحى إليه ان يتعشى تلك الليلة عند على، فانطلقا حتى دخلا على فاطمه وهى فى مصلاها وخلفها جفنه تفور دخانا فأخرجت فاطمه الجفنه فوضعتها بين أيديهما فسأل على عليه السلام: «أنى لك هذا؟ قالت هو من فضل الله ورزقه ان الله يرزق من يشاء بغير حساب». قال: فوضع النبى كفه المبارك بين كتفى على ثم قال: يا على هذا بدل دينارك، ثم استعبر النبى باكيا وقال: الحمد لله الذى لم يمتنى حتى رأيت فى ابنتى ما رأى زكريا لمريم».

- نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 347: «جاء رجل إلى رسول الله فشكا إليه الجوع. فبعث رسول الله إلى أزواجه فقلن ما عندنا إلا الماء فقال صلى الله عليه وآله: من لهذا الرجل الليلة؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أنا يا رسول الله، وأتى فاطمه وسألها: ما عندك يا بنت رسول الله؟ فقالت: ما عندنا إلا قوت الصبيبه لكننا نؤثر به ضيفنا. فقال على: يا بنت محمد، نومي الصبيبه واطفى المصباح وجعلا بمضغان بألستهما. فلما فرغ من الاكل أتت فاطمه بسراج فوجدت الجفنه مملوه من فضل الله، فلما أصبح صلى مع النبى فلما سلم النبى من صلاته نظر إلى أمير المؤمنين وبكى بكاء شديدا وقال: يا أمير المؤمنين، لقد عجب الرب من فعلكم البارحة اقرأ «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» أى مجاعه «ومن يوق شح نفسه» يعنى عليا وفاطمه والحسن والحسين فأولئك هم المفلحون».

(2). نهج البلاغه، خطبه شقشقيه.

(3). البته، اين چيزى نيست كه ما نقل كنيم تا بگويند شيعه اين سخنان را به على بسته است. اين مطلب را در جلد اول نهج البلاغه شرح ابن ابى الحديد معتزلى سنى هم مى توان ديد. ابن ابى الحديد مى گويد: من سراغ هر برنامه مثبتي مى روم مى بينم على در آن برنامه در جهان حرف اول را مى زند. يكي از اين برنامه ها علم است. اين منبعى كه به گفته خودش معرفت و علم سيلوار از او مى ريخت، بعد از مرگ پيامبر بلايي به سرش آوردند كه تمام اين سيل علم بلا استفاده ماند و سرآخر آن را با خود به خاك برد. عجب ضررى جهان بشريت كرد! 25 سال على باغباني معمولى بود. نه منبرى دستش

بود، نه کلاسی داشت، نه دفتری و نه شاگردی. اگر هم کسی سلامی به او می کرد بازخواستش می کردند و مردم می ترسیدند سراغ ایشان بروند. (مولف)

(4). العقل والجهل فی الكتاب والسنه، ری شهری، ص 180 (اقتباس از غرر الحکم: 820)؛ نیز حدیث قبلی آن: «أسوأ السقم الجهل».

معرفت دینی، ص: 141

به تحقیق نیز، بیماری‌ای در این عالم بدتر و کشنده‌تر از نفهمی و جهل نیست. سعدی در بیت زیبایی به همین معنا اشاره می کند و می گوید:

داروی معرفت از پیر طریقت بستان کآدمی را بتر از علت نادانی نیست.

جهل سبب می شود انسان واقعیت‌ها را وارونه بفهمد و فرق میان خوب و بد را نشناسد. در نتیجه، با خدا و پیامبران الهی و بندگان صالح خدا دشمن باشد و به جنگ آنان برود؛ یعنی همان کاری که قریش با پیامبر اکرم کردند.

مقایسه عظمت پیامبر اکرم با حضرت موسی، علیهما السلام «1»

بر اساس آیات قرآن، وقتی حضرت موسی به مرز وادی سینا رسید، شب شده بود و هوا سرد بود. حضرت نیز از شهر مدین عازم مصر بود و همسر و فرزندش با او بودند. در همین حال که حضرت در پی جایی برای ماندن بود یا کسی را می جست که از او راه را بپرسد، از دور نوری را دید. از این رو، به همراهان خود گفت:

«إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى». «2»

هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید؛ بی‌تردید من آتشی دیدم، [می‌روم] شاید شعله‌ای از آن را برایتان بیاورم یا نزد آتش [برای پیدا کردن راه] راهنمایی بیام.

حضرت در پی آن نور به راه افتاد، ولی وقتی به نزدیک آن رسید، زیباترین صدای هستی را شنید که به او می‌فرمود:

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى». «3»

ای موسی، به یقین این منم پروردگار تو، پس کفش خود را از پایت بیفکن؛ زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.

اما مقام پیامبر؛ وقتی در شب معراج جبرئیل در مقام چهارم متوقف شد

(1). برای شناخت فضیلت پیامبر بر سایر انبیاء رك: الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، ج 2، ص 911: «وإن كان موسى - على نبينا وعليه السلام - قلب الله تعالى له العصا حيه، فمحمد صلى الله عليه وآله دفع إلى عكاشه بن محسن يوم بدر، لما انقطع سيفه، قطعه جريده ملقاه هناك فتحولت سيفاً في يده. ولما دعا محمد صلى الله عليه وآله أبا جهل ليؤدى ثمن بعير الغريب، إذ لم يعطه شيئاً، أتى إليه ثعبان وقال: إن لم تخرج إلى محمد، وتقضى الغريب، لا بتلعتك. حتى خرج هائماً. وكذلك قد أظهر الله سبحانه ثعباناً، لاجل آل محمد - عليه وعليهم السلام - حين هموا بقتل واحد منهم عليهم السلام. وإن محمداً صلى الله عليه وآله دعا الشجره، فأقبلت نحوه تحذ الأرض، وكذلك أوصياؤه على ما قدمناه. وإن كان موسى - على نبينا وعليه السلام - ضرب الحجر بعصاه، فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا، فمحمد صلى الله عليه وآله كان يتفجر الماء من بين أصابعه. وانفجار الماء من بين اللحم والدم أعجب من خروجه من الحجر، لان ذلك معتاد على وجه. وقد أخرج أوصياؤه - عليه وعليهم السلام - الماء من الجب الذي لا ماء فيه إلى رأسه حتى شرب الناس منه. وإن النبي صلى الله عليه وآله قال: إن المهدي من ولدي يفعل مثل ما فعل موسى عند خروجه من مكه إلى الكوفه. وإن موسى ضرب البحر بعصاه فانفلق، فكان آيه، فمحمد صلى الله عليه وآله لما خرج إلى خيبر إذا هو بواد يشخب فقدره أكثر من أربع عشرة قامه، والعدو من ورائهم فقال الناس: إنا لمدركون. قال: كلا. فدعا، وعبرت الخيل والابل على الماء لا تندى حوافرها وأخفافها. ولما عبر عمرو بن معدى كرب بعسكر الاسلام بالبحر بالمداين كان كذلك. وإن كان موسى عليه السلام قد أتى فرعون بألوان العذاب من الجراد والقمل والضفادع والدم، فرسلنا صلى الله عليه وآله قد أتى بالدخان على المشركين، وهو الذي ذكره الله تعالى في قوله: (يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ) وما أنزل الله سبحانه وتعالى على الفراعنه يوم بدر، وما أنزل على المستهزئين بعقوبات شتى في يوم واحد (وقد مضى تفصيل ذلك. فأما تكليم الله تعالى لموسى عليه السلام فانه كان على الطور ورسولنا صلى الله عليه وآله قد (دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) وقد كلمه الله تعالى هناك فوق السماوات. وأما المن والسلوى والغمام واستضاءه الناس من موسى عليه السلام بنور سطع من يده فقد اوتى رسولنا صلى الله عليه وآله ما هو أفضل منه، وقد احلت له الغنائم، ولم تحل لاحد قبله وأصاب أصحابه مجاعه في سريه بناحية البحر، فقذف لهم البحر حوتا، فأكلوا منه نصف شهر، وقدموا بودكه وكانوا خلقاً كثيراً. وكان صلى الله عليه وآله يطعم الانفس الكثيره من طعام يسير، ويسقى الجماعه الجمه من الشربه من اللبن حتى يرووا. روى حمزه بن عمرو الاسلمى قال: إنا نفرنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله في ليله ظلماء فأضاءت أصابعه لنا، فانكشفت الظلمه. وهذا أعجب مما كان لموسى عليه السلام. وأما اليد البيضاء لموسى، فقد اعطى رسولنا صلى الله عليه وآله أفضل منه، وذلك أن نورا كان يضيء أبداً عن يمينه، وعن يساره، حيثما جلس وقام تراه الناس، وقد بقى ذلك النور إلى يوم القيامه يسطع من قبره، وكذا كان مع وصيه وأولاده المعصومين في حياتهم، والآن يكون

يسطع من قبورهم، وكذا في كل بقعه مر بها المهدي عليه السلام يرى نورا ساطعا. وإن كان موسى على نبينا وعليه السلام ارسل إلى فرعون، فأراه الآيه الكبرى، فنبينا صلى الله عليه وآله ارسل إلى فراعنه شتى كأبي لهب، وأبي جهل، وشبيهه، وعتبه ابني ربيعه، وابي ابن خلف، والوليد بن المغيرة، والعاص بن وائل السهمي والنضر بن الحارث وغيرهم، وأراهم سبحانه الآيات في الآفاق، وفي أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق ولم يؤمنوا. وإن كان الله تعالى انتقم لموسى عليه السلام من فرعون، فقد انتقم لمحمد صلى الله عليه وآله يوم بدر منهم، فقتلوا جميعا، والقوا في القليب وانتقم له من المستهزئين، فأخذهم بأنواع البلاء، على ما مضى ذكره. وإن كان موسى عليه السلام صارت عصاه ثعبانا، واستغاث فرعون منه رهبه، فقد اعطى محمدا مثله لما جاء إلى أبي جهل شفيعا لصاحب الدين، خاف أبو جهل، وقضى دين الغريب ثم إنه عوتب، فقال: رأيت عن يمين محمد ويساره ثعبانين تصطك أسنانهما وتلمع النيران من أبصارهما، لو امتنعت لم آمن أن يتلعن الثعبان. وإن كان الله سبحانه قال لموسى: (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي) فقال سبحانه في وصي محمد عليه السلام وأولاده: (سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا).

(2). طه، 10؛ نيز نمل، 7: «إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بَخْرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ»؛ نيز قصص، 29: «فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بَخْرٌ أَوْ جَذْوَةٌ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ».

(3). طه، 12.

معرفت دینی، ص: 142

و در پاسخ سوال پیامبر از علت عدم همراهی ایشان گفت که به اندازه بال مگسی نمی تواند نزدیک تر شود و اگر جلوتر برود می سوزد، پیامبر به احترام آن وادی خم شد تا نعلین خویش را از پای درآورد. در همین حال، خطاب رسید که به کفش خویش دست نزن و بگذار گرد و غبار کفشت در این حریم بماند! «1» این فاصله میان پیامبر اکرم و حضرت موسی بن عمران است و این احترامی است که خداوند برای آخرین فرستاده خویش قائل است؛ اما انسان جاهلی که قدرت تمیز خوب از بد و ارزش از ضد ارزش را ندارد، در شهر مدینه و در کنار کوه احد سنگ را در فلاخن می گذارد و به سوی پیامبر پرتاب می کند و دندان و پیشانی حضرت را می شکند و از این کار احساس سرور در خویش می کند.

به راستی، برای چه این مردم با پیامبر مخالفت می کردند و کمر همت به قتل ایشان بسته بودند؟ سبب این رفتار را رسول خدا خود در میدان احد و پس از این واقعه بیان داشته اند. ایشان در حق این مردم دعا کرده و فرموده اند:

«اللهم اغفر لقومی فإنهم لا یعلمون». «2»

خداوندا، قوم مرا ببخش، زیرا آنان نمی دانند چه می کنند.

آری، جهل منشأ همه اشتباهات و بدترین بیماری هاست. بیماری ای که سبب می شود انسان کرامت الهی خویش را از دست بدهد و از اعلی علین به اسفل السافلین سقوط کند.

(1). مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 155؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 382: فلما بلغ الی سدره المنتهی فانتهی الی الحجب فقال جبرئیل: تقدم یا رسول الله لیس لی أجوز هذا المكان ولو دنوت أمله لا حترقت. أبو بصیر قال: سمعته یقول: ان جبرئیل احتمل رسول الله حتی انتهى به الی مكان من السماء ثم تركه فقال له: ما وطأنی قط مكانك».

(2). إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج 1، ص 385: «كلما آذاه قومه الکفار، وبالغوا فیما یفعلون، قال صلوات الله علیه وآله: «اللهم اغفر لقومی فإنهم لا یعلمون»؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 166: «وكان النبی صلی الله علیه وآله یرمی ویقول: اللهم اهد قومی فإنهم لا یعلمون، فرماه ابن قمئه بقذافه فأصاب کفه، ورماه عبد الله بن شهاب بقلاعیه فأصاب مرفقه وضربه عتبه بن أبی وقاص أخو سعد علی وجهه فشج رأسه فنزل من فرسه، ونهبه ابن قمئه وقد ضربه علی جنبه وصاح إبلیس من جبل أحد إلا أن محمدا قد قتل...»؛ نیز بحار الأنوار، ج 35، ص 177: «ان النبی صلی الله علیه وآله ضرب بحربه فی خده یوم حنین فسقط الی الأرض، ثم قام وقد انکسرت رباعيته والدم یسیل علی حر وجهه، فمسح وجهه ثم قال: اللهم اهد قومی فإنهم لا یعلمون».

معرفت دینی، ص: 151

9- مفهوم واقعی معرفت و جهل

معرفت دینی، ص: 153

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على أعدائهم اجمعين.

سخن در گفتارهای پیش درباره دشمنان انسان بود. البته، نه دشمنانی که با سلاح مادی به انسان حمله می کنند، بلکه دشمنانی که حملات و خطراتشان متوجه قلب و عقل و ایمان و شخصیت انسان است.

کتاب خدا این گروه از دشمنان را به صراحت معرفی کرده، اهدافشان را بیان فرموده و راه مبارزه با آنان را نیز تعلیم داده است که در این باره سه دشمن معرفی و روش های دشمنی و راه مبارزه با آنان بیان گردید. هم چنین، از میان دشمنانی که در قرآن و روایات مطرح بود دشمن ترین دشمنان هم معرفی شد که این تعبیر به زیان و خطر سنگین تر این دشمنان نظر دارد.

یکی از دشمنانی که هم قرآن کریم، هم پیامبر عظیم الشأن اسلام، صلی الله علیه وآله وسلم، و هم ائمه طاهرين، علیهم السلام، با عنوان دشمن ترین دشمنان آن را به مردم معرفی کرده و خطرش را گوشزد کرده اند جهل و نادانی است.

معرفت دینی، ص: 154

منظور از جهل چیست؟

مراد از جهل در لسان قرآن و معصومین، علیهم السلام، جهل به امور مادی و قواعد طبیعت نیست. درست است که ناآگاهی از این امور نیز جهل محسوب می شود، اما مسئله این است که با عالم شدن در این امور هدفی که پروردگار از علم و معرفت دارد تأمین نمی شود.

خداوند علم به این امور را علم به ظواهر می داند و می فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ». «1»

خدا این وعده را داده است و خدا از وعده اش تخلف نمی کند، ولی بیشتر مردم معرفت و شناخت [نسبت به وفای قطعی خدا در مورد وعده اش] ندارند. [تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.

آیه شریفه به صراحت بیان می‌دارد که در دنیا، عده‌ای امور و روابط مادی را خوب می‌شناسند، ولی از دیگر معارف غافل و بدان‌ها جاهل‌اند و راهشان به دوزخ ختم می‌شود.

دوزخ اختصاص به جاهلان ندارد

آیاتی چند از قرآن مجید تصریح دارند که دوزخ مخصوص جاهلان نیست، زیرا قرآن گروهی از عالمان و دانشمندان را به صورت فردی و جمعی نام می‌برد که آنان نیز در قیامت اهل دوزخ هستند. از جمله:

- «وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ* وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». «2»

(1) بی‌نوشت

. روم، 6-7.

(2). اعراف، 175 176.

معرفت دینی، ص: 155

و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملاً از آنان جدا شد، برای آنان بخوان؛ پس شیطان او را دنبال کرد [تا به دامش انداخت] و در نتیجه از گمراهان شد. و اگر می‌خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می‌بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت‌های زودگذر دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود؛ پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می‌آورد، و اگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می‌آورد. این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس این داستان را [برای مردم] حکایت کن، شاید [نسبت به امور خویش] بیندیشند.

- «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». «1»

وصف کسانی که عمل کردن به تورات به آنان تکلیف شده است، آن گاه به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی است که کتاب‌هایی را [که هیچ آگاهی به محتویات آن‌ها ندارد] حمل می‌کند. چه بد است سرگذشت مردمی که آیات خدا را تکذیب کردند. و خدا مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

منظور از آن علم و معرفتی که ضد جهل است معرفت به مسائل الهی، شناخت حلال و حرام خدا، معرفت به قرآن کریم، معرفت به انبیاء الهی و ائمه طاهرين، و معرفت به فرهنگ این بزرگواران است. چنین معرفتی اسلحه مقابله با دشمن‌ترین دشمنان یعنی جهل است. پس، اگر کسی بخواهد با جهل خویش بجنگد و در این جنگ پیروز شود، باید در حد وسع و توانش اهل معرفت به قرآن و مکتب اهل بیت باشد.

دانش هر کسی به قدر وسعت اوست

به نقل کتاب ینابیع الموده - که از کتب معتبر اهل سنت است و بسیار کتاب پرقیمتی است و من در میان کتب اهل سنت کمتر نمونه این کتاب

(1). جمعه، 5. اکثر آیات سوره مائده نیز معذبین روز قیامت را بیان می‌کنند. به خصوص آیات مربوط به هابیل و قابیل (آیات 27-31).

معرفت دینی، ص: 156

را در ارزش دیده‌ام - روزی امیرالمومنین علی بن ابی طالب، علیه السلام، به شاگرد مکتب تفسیری‌اش ابن عباس فرمود:

«لو شئت لأوقرت من تفسیر الفاتحة سبعین بعیرا». «1»

یعنی اگر بخواهم آنچه در هفت آیه سوره حمد آمده است را برای شما بگویم، نوشته‌هایش را 70 شتر جوان باید حمل کنند.

چنین علم و معرفت وسیعی در وجود مبارك امیرمومنان می‌گنجد، اما از دیگران رسیدن به چنین علم و معرفتی خواسته نشده است. آن مقدار معرفتی که از همه خواسته شده این است که لااقل با مطالعه آیات آخر سوره بقره انسان بفهمد که رباگناهی است که خدا و پیامبر به مرتکبانش اعلام جنگ داده‌اند. (دقت شود! نه این که رباخوار به خدا و پیغمبر اعلام جنگ داده باشد):

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ* فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ». «2»

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید، و اگر مؤمن [واقعی] هستید آنچه را از ربا [بر عهده مردم] باقی مانده رها کنید. و اگر چنین نکردید [و به رباخواری اصرار ورزیدید] به جنگی بزرگ از سوی خدا و رسولش [بر ضد خود] یقین کنید؛ و اگر توبه کردید، اصل سرمایه‌های شما برای خود شماست [و سودهای گرفته شده را به مردم بازگردانید] که در این صورت نه ستم می‌کنید و نه مورد ستم قرار می‌گیرید.

این آیات شریفه صراحت بر این معنا دارند که به رباخواران از جانب خدا و پیغمبر اعلان جنگ شده است. به عبارت دیگر، خدا و پیامبر در يك طرف و رباخواران در طرف دیگر قرار دارند.

معرفت در برخورد با همسر

حداقل این مقدار معرفت از ما خواسته شده که با مطالعه آیات آخر

(1). ینابیع المودّه، قندوزی، ج 1، ص 205: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: لقد حزت علم الأولين وإنني* ظنين بعلم الآخرين كتوم/ وكاشف أسرار الغيوب بأسرها* وعندی حدیث حادث وقلم/ وإنی لقیوم علی کل قیم* محیط بكل العالمین علیهم. ثم قال علیه السلام: لو شئت لأوقرت من تفسیر الفاتحه سبعین بعیرا؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج 1، ص 322: «قال علی علیه السلام: لو شئت لأوقرت سبعین بعیرا فی تفسیر فاتحه الكتاب؛ نیز عوالی اللثالی، أحسانی، ج 4، ص 102؛ نیز إمعانه الطالبین، بکری دمیاطی، ج 1، ص 9: «عن علی علیه السلام أنه قال: «لو شئت لأوقرت سبعین بعیرا من باء بسم الله الرحمن الرحیم».

(2). بقره، 278-279.

معرفت دینی، ص: 157

سوره بقره و اول سوره نساء بفهمیم که با همسرانمان در طول زندگی مشترک و در زمان جدایی و طلاق چگونه باید رفتار کنیم. «1» قرآن اجازه می‌دهد زن و مردی که با هم سازگاری ندارند و هیچ راهی جز جدایی برای خود نمی‌بینند، با حضور دو شاهد عادل از هم جدا شوند، اما این زن را در ایام عده طلاق نمی‌توان از خانه بیرون کرد. این خلاف دستور قرآن است، «2» زیرا این زن باید در خانه شوهرش بماند و شوهر باید لباس و خوراکش را مانند سابق با محبت و بی‌منت تامین کند و به او احترام بگذارد.

در نهایت هم، اگر چند روز گذشت و مرد و زن از این طلاق پشیمان شدند، بدون واسطه و تنها با ابراز پشیمانی از جدایی، آن طلاق باطل می‌شود و نیاز به عقد مجدد ندارد و دوباره این زن و مرد زن و شوهر هستند. «3» آری، این حداقل مقدار معرفت و عمل به قرآن است. متأسفانه، در موضوع طلاق در این کشور به فرمایش قرآن عمل نمی‌شود. لذا، اغلب وقتی دو نفر می‌خواهند از هم جدا شوند، دریایی از تهمت و غیبت و فحش و جار و جنجال و کشمکش بر سر مهریه و نفقه و اجرت المثل و تردید در پاکدامنی زن و وفاداری شوهر و ... ایجاد می‌شود و دو خانواده زیر هوار انواع گناهان له می‌شوند تا دو نفر بتوانند از هم جدا شوند.

این رفتار مسلمانان در طلاق به سبب نبود معرفت و حضور بدترین دشمن‌ها - یعنی جهل - در آنان است.

حفظ دین از گزند دشمنان، شریک قرار ندادن برای خدا، کسب مال حلال، اقامه نماز، عمل به واجبات و ترک محرمات، احترام و نیکویی به پدر و مادر، و ... نیز در زمره چیزهایی است که نیاز به معرفت دارد و داشتن این مقدار معرفت برای همه واجب است.

(1). اشاره است به این آیه: نساء، 19-21 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يُجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرٌ كَثِيرًا* وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا* وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ أَخَذَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا».

(2). بقره، 229: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْنَهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يُخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ

مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»، نیز بقره، 231 «وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَسْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَخُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً لِّتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

(3). البته، این حکم در طلاق رجعی و تنها در دو بار طلاق معتبر است. زیرا طلاق سوم شرایط خاص خود را دارد؛ چنانکه بر اهل علم پوشیده نیست. بقره، 228-229: «وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكُنَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُعْلِنُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحاً وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ* الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمُ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ حِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

معرفت دینی، ص: 158

مواجهه موسی و فرعون، درسی برای برخورد با مخالفان

شخصیت فرعون در قرآن سمبل هر ستمی است. او ادعای خدایی کرد، زن‌ها را به بیگاری کشید، بچه‌ها را کشت، مردم را بر اثر تحمیل کارهای طاقت‌فرسا به کام مرگ فرستاد، و خلاصه، هر ستمی از دستش بر آمد انجام داد. قرآن درباره او می‌فرماید:

«نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَاِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ* إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعاً يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ». «1»

بخشی از سرگذشت [مهم] موسی و فرعون را برای [عبرت گرفتن] مردمی که ایمان می‌آورند به حق و راستی بر تو می‌خوانیم. همانا فرعون [در سرزمین مصر] برتری‌جویی و سرکشی کرد و مردمش را گروه‌گروه ساخت، در حالی که گروهی از آنان را ناتوان و زبون گرفت، پسرانشان را سر می‌برد، و زنانشان را [برای بیگاری گرفتن] زنده می‌گذاشت؛ بی‌تردید او از مفسدان بود.

با همه این‌ها، وقتی خداوند به موسی و هارون دستور می‌دهد نزد فرعون بروند به آنان می‌فرماید:

«أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ». «2»

هر دو به سوی فرعون بروید؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است. پس با گفتاری نرم به او بگویید. امید است که هوشیار شود و [آیین حق را بپذیرد] یا بترسد [و از سرکشی باز ایستد].

البته، «قول لَیِّن» در آیه تنها به معنی سخن نرم گفتن نیست، زیرا کسی که می‌خواهد با سخن نرم به میدان بیاید باید رفتار و اعمال و حالاتش نیز نرم باشد. چگونه می‌شود کسی قیافه عصبانی و تلخ به خود بگیرد و بخواهد نرم حرف بزند؟ این کار مثل این است که کسی سرکه را با عسل مخلوط کند. پس، «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا» به این معناست که ای موسی،

(1). قصص، 3-4.

(2). طه، 43-44.

معرفت دینی، ص: 159

برای فرعون چهره در هم نکش و عصبانی و تلخ و زخمت مباش، بلکه با محبت و نرمی سخنت را روی موج عاطفه بریز و تحویل او بده. «1»

رمز موفقیت پیامبر اسلام

قرآن در آیه‌ای دیگر رمز موفقیت پیامبر در هدایت مردم را نیز همین نرمی و مهربان بودن ایشان می‌داند و می‌فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ». «2»

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخوی شدی، و اگر درشتخوی و سخت‌دل بودی، از پیرامونت پراکنده می‌شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.

خواسته قرآن این است که جامعه این چنین با هم پیوند داشته باشد، زیرا از نظر قرآن، دشمنی و خصومت و اختلاف ممنوع است. حال، اگر کسی با ما اختلاف پیدا کرد و دشمن ما شد، به فرموده قرآن مجید در سوره رعد وظیفه ما این است که تا می شود با او به نرمی رفتار کنیم و بدی های او را به خوبی پاسخ گوئیم:

«وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَرَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيُؤْتُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةُ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ». «3»

کسانی که برای به دست آوردن خشنودی پروردگارشان [در برابر گناهان و انجام وظایف و حوادث] شکیبایی ورزیدند، و نماز را بر پا داشتند، و بخشی از آنچه را روزی آنان کردیم در نهان و آشکار انفاق نمودند، و همواره با نیکی زشتی و پلیدی را دفع می کنند، اینانند که فرجام نیک آن سرای ویژه آنان است.

(1). البته، شاید بتوان این دستور خداوند را متأثر از این مطلب دانست که فرعون موسی را در کاخ خود پرورده بود و حق پدری به گردن او داشت. (مولف)

(2). آل عمران، 159.

(3). رعد، 22.

معرفت دینی، ص: 160

این بخشی از معارفی است که قرآن همه را به یادگیری و عمل به آن ها دعوت می کند و این مفهوم واقعی معرفتی است که در برابر جهل قرار دارد و از معرفت به قرآن و اهل بیت حاصل می شود که نور محض است. در زیارت جامعه کبیره درباره فرهنگ اهل بیت می خوانیم:

«کلامکم نور و امرکم رشد و فعلکم الخیر و وصیتکم التقوی و سحیتکم الکرم و عادتکم الاحسان». «1»

کلام شما نور، فرمان شما رشد، عمل شما نیک، سفارشتان به تقوی، ویژگیتان جود و کرم، و عادتتان احسان است.

وظیفه همه انسان‌هاست که خود را از دام جهل نجات دهند و به نور معرفت زندگی خویش را روشن سازند و زنده به نور خدا و نور قرآن و اهل بیت باشند. کسانی که با این نور زندگی نمی‌کنند و در ظلمات گام بر می‌دارند مردگان متحرکی بیش نیستند، اگر چه از بهترین دانشگاه‌های دنیا مدرک فوق تخصص گرفته باشند و در علم به مقام مهمی رسیده باشند. امیرمومنان در این باره می‌فرمایند:

«الجهل موت». «2»

- «الجاهل میت وان کان حیا». «3»

جهل مرگ است و جاهل مرده متحرکی بیش نیست.

آری، انسانی که این سخنان را نیاموخته به واقع مرده است، گرچه راه برود و مغازه داشته باشد و نفس بکشد و زندگی کند. حافظ در بیت زیبایی این معنا را چنین به تصویر می‌کشد:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به

بر او نموده به فتوای من نماز کنید.

عشق

به واقع، کسی که با محبت الهی نیامیخته و از این همه معرفت توشه‌ای نیندوخته مرده است و چنین مرداری در قیامت جز دفن شدن در چاله دوزخ و تبدیل شدن به هیزم جهنم فایده دیگری ندارد:

(1). عیون أخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق، ج 1، ص 309؛ نیز تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج 6، ص 100.

(2). عیون الحکم والمواعظ، لثی واسطی، ص 36.

(3). عیون الحکم والمواعظ، لثی واسطی، ص 65.

«فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ». «1»

از آتشی که هیزمش مردم و سنگ‌هايند، بپرهيزيد؛ آتشی که برای کافران آماده شده است

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». «2»

ای مؤمنان! خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست حفظ کنید. بر آن فرشتگانی خشن و سخت‌گیر گمارده شده‌اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده سربلایی نمی‌کنند، و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می‌دهند. آن روز گویند: [ای کافران! امروز عذرخواهی نکنید، فقط آنچه را همواره انجام می‌دادید جزا داده می‌شوید.

درد بی عقلی دوايش آتش است

انسان جاهل جز جهنم جایگاه دیگری ندارد. قرآن در سوره مبارکه ملک به این معنا تصریح می‌کند که وقتی کارگردانان جهنم از جهنمیان علت ورودشان به دوزخ را می‌پرسند، در پاسخ می‌گویند:

«وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ* إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقاً وَ هِيَ تَفُورُ* تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتُمْ خَزَنَتَهَا أَمْ يَأْتِيَكُمُ نَذِيرٌ* قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ* وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ* فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ». «3»

و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، عذاب دوزخ است و بد بازگشت گاهی است. هنگامی که در آن افکنده شوند، از آن در حالی که در جوش و فوران است، صدایی هولناک و دلخراش می‌شنوند. نزدیک است که از شدت خشم متلاشی و پاره‌پاره شود. هرگاه گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانانش از آنان می‌پرسند: آیا شما را بیم‌دهنده‌ای نیامد؟ می‌گویند: چرا، بیم‌دهنده آمد، ولی او را انکار کردیم و گفتیم: خدا هیچ

(1). بقره، 24.

(2). تحریم، 6- 7.

(3). ملک، 6- 11.

معرفت دینی، ص: 162

چیز نازل نکرده است؛ شما بیم‌دهندگان جز در گمراهی بزرگی نیستید. و می‌گویند: اگر ما [دعوت سعادت بخش آنان را] شنیده بودیم، یا [در حقایقی که برای ما آوردند] تعقل کرده بودیم، در میان [آتش] اهل آتش سوزان نبودیم. پس به گناه خود اعتراف می‌کنند. و مرگ و دوری از رحمت بر اهل آتش سوزان باد!

اگر کسی زندگی را براساس تعقل و اندیشه بنا کند، هرگز وارد آن آتش برافروخته نمی‌شود؛ زیرا چنین کسی اصرار بر نفهمی ندارد و از لحظه لحظه ایام حیاتش برای رسیدن به فهم بیشتر و بهتر استفاده می‌کند و از حق و راهبران آن ذره‌ای عدول نمی‌کند.

در انتظار کاروان حسینی

نقل است که روزی پدری به فرزندانش گفت: از زندگی در شهر خسته شده‌ام! سزااست بار زندگی را به صحرا بکشیم! گفتند: هر چه شما امر کنید!

بدین ترتیب، آن‌ها شهر را رها کردند و خیمه به صحرا زدند و از ثروت فراوانی که داشتند گله عظیمی فراهم کردند و مشغول به کار شدند. يك روز، پدر رو به پسرانش کرد و گفت: خیمه‌ای آن سوترها دیده‌ام که از آن جا تکان نمی‌خورد و صاحب آن جایی نمی‌رود. بروید ببینید صاحب خیمه کیست و از کدام قبیله است و چرا تنها در این صحرا زندگی می‌کند و آیا کاری یا مشکلی دارد که برایش انجام دهیم یا حلش کنیم؟

فرزندان به امر پدر به سمت آن خیمه تنها رفتند و دیدند صاحب آن مرد باادب و بامعرفتی است. از او پرسیدند: شما چند وقت است که اینجا هستید؟

گفت: ده سال بیشتر است.

معرفت دینی، ص: 163

گفتند: زن و فرزند یا کاری ندارید؟

گفت: داشتم. کارهایم را کردم و اهل خانه را از خود راضی کردم و تنها به اینجا آمدم.

پرسیدند: شغلی نداری؟

گفت: چرا. عبادت!

گفتند: کاری هست برایتان انجام دهیم؟

گفت: نه!

پرسیدند: چرا شما در این صحرا مسکن گزیده‌اید؟

گفت: در این بیابان خبری هست که در جای دیگر نیست!

گفتند: چه خبری؟

گفت: هر چه در این عالم است در این بیابان است.

آنها تعجب کردند. چون در آن بیابان جز کویر و خاک چیزی ندیده بودند. از ماجرا پرسیدند. مرد گفت: سال‌ها پیش، از راستگویی شنیدم که روزی فرزند فاطمه، سلام الله علیها، با یاران و برادران و اهل بیتش در این‌جا به شهادت می‌رسد. من نمی‌دانم آن روز چه روزی است، برای همین، این‌جا هستم تا آن روز را ببینم و در رکاب ایشان باشم. می‌ترسم این‌جا را ترك کنم و در روز موعود این‌جا نباشم و این افتخار را از دست بدهم!

این اوج معرفت است که انسان بداند چه کسی را به عنوان امام انتخاب کند و ده سال در بیابان چشم به راهش باشد.

وقتی کاروان ابی عبدالله، علیه السلام، به کربلا رسید، این مرد نزد حضرت آمد. امام، علیه السلام، او را در آغوش گرفت و صبح عاشورا نیز این مرد در حمله اول دشمن به شهادت رسید و امام وقتی بر بالین او نشست به سختی گریست. «1»

(1). رك: عنصر شجاعت، اثر مرحوم کوه کمری و پیشوای شهیدان، اثر مرحوم آیت الله سید رضا صدر. (مؤلف)

معرفت دینی، ص: 167

10- شرایط کسب و نگهداری معرفت

معرفت دینی، ص: 169

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

وجود مبارك حضرت سيدالشهداء، در شب عاشورا، بعد از نماز مغرب و عشاء، اهل بيت و ياران خود را در خيمه‌ای جمع کردند و پروردگار مهربان را به نيکوترين ستايش‌ها ستودند و حمد حضرت حق را به جا آوردند. حضرت، در اين سخنرانی، شش نعمت پروردگار را نيز برشمردند که مهم‌ترين آن‌ها نعمت معرفت به معارف الهيه از طريق قرآن و پيامبر اسلام بود. «1» ايشان، در آن شب، از مفاهيم و معارفی که در قرآن آمده است در يك کلمه نام بردند (علمتنا القرآن) و فرمودند که معرفت و آگاهی به قرآن را پروردگار عالم به ما 72 نفر مرحمت فرموده است.

البته، اين معارف الهيه را خداوند به هر يك از اين 72 نفر به تناسب سعه و ظرفيت وجودی‌شان عنایت کرده بود. از اين‌جا، معلوم می‌شود که اين 72 نفر فقيهان شهيد، عالمان شهيد، عارفان شهيد، عابدان شهيد، و زاهدان شهيد بودند؛ يعنی شهيدانی بودند که هر يك به تناسب سعه

(1) بی‌نوشت

. الإرشاد، شيخ مفيد، ج 2، ص 91؛ نیز روضه‌الواعظین، فتال نیشابوری، ص 183: فجمع الحسين عليه السلام أصحابه عند قرب المساء. قال علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام: «فدنوت منه لأسمع ما يقول لهم، وأنا إذ ذاك مريض، فسمعت أبي يقول لأصحابه: أثنى على الله أحسن الثناء، وأحمدته على السراء والضراء، اللهم إني أحمدك على أن أكرمنا بالنبوه وعلمتنا القرآن وفقهتنا في الدين، وجعلت لنا أسماعاً وأبصاراً وأفئدة، فاجعلنا من الشاكرين».

معرفت دینی، ص: 170

وجودی‌شان همه ارزش‌ها را برآثر معرفت به قرآن فهمیده و کسب کرده و به آن‌ها آراسته شده بودند. به همین سبب است که متن زیارت حضرت امام حسین، علیه السلام، و زیارت اهل بیت آن حضرت که در کربلا شهید شدند، و زیارت اصحاب ایشان در بر دارنده بهترین و والاترین معارف الهیه است. در حقیقت، ائمه، علیهم السلام، می‌خواستند از طریق انشاء این زیارات به مردم بفهمانند که این 72 نفر جامع همه فضایل و مولد همه حقایق بوده‌اند.

بنیانگذاران مکتب آزادی و آزادگی

این شهدا توانستند زیاترین حقایق را در تاریخ بسازند و فضایی ایجاد کنند که در آن مردم بتوانند آزادی به معنای واقعی‌اش را درک و لمس کنند. این 72 نفر که از بند هر نوع بت جاندار و بی‌جان و از بند مال دنیا و همه قیود شیطانی آزاد بودند، از همه تشویق‌هایی که می‌خواست آن‌ها را از مدار حقیقت خارج کند، با واژه «لا والله» «1» استقبال کردند. دقت در این نکته زیاست که آن‌ها تنها نگفته‌اند ما فرهنگ شما را نمی‌پذیریم و حکومت شما را قبول نمی‌کنیم، بلکه بر سر هر «لا» يك «والله» - که قسم جلاله است - آورده‌اند؛ گویی به دشمنان خود پیام داده‌اند که خود را برای فریفتن ما معطل نکنید، زیرا ما از حق بر نمی‌گردیم.

با زینب و سجاد سوی شام فرستاد

اعلامیه از قتلگه کربلا داد

باید بشر از قید اسارت شود آزاد.

این جمله ز خون بود در آن نشریه مستور

فرهنگی که این 72 نفر با خون خود بنا نهادند این بود که آزادی واقعی در عالم این است که انسان بنده کسی یا چیزی نباشد. این مفهوم آزادی واقعی است و اگر کسانی خارج از این محدوده هر گونه انحراف و اسارتی را آزادی نام گذارده‌اند اشتباه کرده‌اند.

(1). الإرشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 98: «فقال له قيس بن الأشعث: ما ندري ما تقول، ولكن انزل علي حكم بني عمك، فإنهم لن يروك إلا ما تحب فقال له الحسين: لا والله لا أعطيكم بيدي إعطاء الذليل، ولا أفر فرار العبيد».

معرفت دینی، ص: 171

آزادی‌ای که آن بزرگواران در عمل معرفی کردند و به فرهنگ آزادی و آزادگی بدل شد از نکات آموزنده و باارزش حماسه آنان است که با این جمله حضرت پیوند خورده است:

«انی لا اری الموت الا سعادة ولا الحياه مع الظالمين الا برما». «1»

همانا من مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمین را جز بدبختی و نمی‌بینم.

مرگ خاموشی نیست

اکثر مردم مرگ را خاموشی ابدی می‌دانند و آن را پایان کار می‌بینند. مرگ در نظر آنان فرو افتادن در تاریکی گور و آغاز وحدت و تنهایی و وحشت است. در حالی که در فرهنگ حسینی، براساس آن اندیشه و فکر و فرهنگ و یقین به پروردگار، موت سعادت تلقی شده است. «2» تا آنجا که می‌دانیم بزرگان هیچ مکتبی مرگ را به سعادت معنا نکرده‌اند، آن هم در سیاق چنین جمله‌ای که به «الا» ختم می‌شود و معنی‌اش این است که مرگ هیچ معنایی جز خوشبختی و سعادت ندارد. «3» از سوی دیگر، در این فرهنگ، سازش با بردگان شیطان، به منظور تمتع بیشتر از متاع دنیا، چیزی جز بدبختی و شرارت و پستی دانسته نشده است. این بدان سبب است که آن بزرگواران از قیودی که فرهنگ‌های ضد الهی بر مردم حاکم کرده بودند آزاد بودند.

گردنش از قید هر معبود رست

هر که پیمان با هوالموجود بست

نزد طاغوتی سرش افکنده نیست.

ماسوی الله را مسلمان بنده نیست

این است که راست قامت ترین مردمان تاریخ را همین 72 نفر می توان دانست، زیرا عارف ترین مردم تاریخ در آن سرزمین گرد آمده بودند. «4»***

(1). تحف العقول، حرانی، ص 245؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 224. وقال عليه السلام في مسيره إلى كربلاء: «إن هذه الدنيا قد تغيرت وتنكرت وأدبر معروفها، فلم يبق منها إلا صبابه كصابه الاناء وخسيس عيش كالمرمى الوبيل، ألا ترون أن الحق لا يعمل به وأن الباطل لا يتناهى عنه، ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً، فإنني لا أرى الموت إلا سعادة ولا الحياه مع الظالمين إلا برماً. إن الناس عبيد الدنيا والدين لعق على ألسنتهم يحوطونه ما درت معائنهم فإذا محصوا بالبلاء قل الديانون».

(2). در قرآن آمده است: «لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ* وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَ لَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ* إِنَّ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤُهُمْ وَ إِنَّ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ* قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ* قُلْ هَلْ تَرْتَضُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرْتَضُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيِّدِنَا فَتَرْتَضُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرْتَضُونَ* قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ* وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَى وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارِهُونَ* فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ* وَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ* لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ* وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَ إِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ* وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ». توبه، 48- 59.

در روایات نیز داریم: تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج 5، ص 380: فی اعتقادات الامامیه للصدوق (ره) قيل لعلي بن الحسين عليهما السلام: ما الموت؟ قال: «الموت للمؤمن كنز ثياب وسخه قمله وفك قيود وأغلال ثقيله، والاستبدال بفخر الثياب وأطيبها رويح. واطأ المراكب وآنس المنازل، وللکافر كخلع ثياب فاخره والنقل عن منازل أنيسه والاستبدال بأسخ الثياب وأحشنها، وأوحش المنازل وأعظم العذاب».

(3). در آخرین دعای حضرت جلوه های دیگری از این فرهنگ آمده است: مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص 827: «اللهم متعالی المکان عظیم الجبروت شدید المحال غنی عن الخلائق عریض الکبریا قادر علی ما تشاء قریب الرحمة صادق الوعد سابع النعمه حسن البلاء قریب إذا دعیت محیط بما خلقت قابل التوبه لمن تاب إلیک قادر علی ما أردت ومدرك ما

طلبت وشکور إذا شکرت وذكور إذا ذكرت، أدعوك محتاجا وأرغب إليك فقيرا وأفزع إليك خائفا وأبکی إليك مکروبا وأستعين بك ضعيفا وأتوکل عليك كافيا، أحکم بیننا وبين قومنا فإنهم غرونا وخذعوننا وخذلونا وغدروا بنا وقتلونا، ونحن عتره نبیک وولد حبیبک محمد بن عبد الله الذی اصطفیته بالرساله واثمنتته علی وحيک، فاجعل لنا من أمرنا فرجا ومخرجا برحمتک يا أرحم الراحمین!».

(4). اشاره به این فرمایش امام است: الأملی، شیخ صدوق، ص 220: فقام الحسین علیه السلام فی أصحابه خطیبا، فقال: «اللهم إني لا أعرف أهل بيت أبر ولا أركى ولا أظهر من أهل بيتي، ولا أصحابا هم خير من أصحابي، وقد نزل بي ما قد ترون، وأنتم في حل من بيعتي، ليست لي في أعناقكم بيعه، ولا لي عليكم ذمه، وهذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملا، وتفرقوا في سواده، فإن القوم إنما يطلبونني، ولو ظفروا بي لذهلوا عن طلب غيري».

معرفت دینی، ص: 172

کریلا حاصل معرفت بود

امام حسین، علیه السلام، در آن شب به نقل امام زین العابدین فرمودند:

«أثنی علی الله أحسن الثناء، وأحمده علی السراء والضراء، اللهم إني أحمدك علی أن أكرمتنا بالنبوه وعلمتنا القرآن وفقهتنا فی الدین، وجعلت لنا أسماء وأبصارا وأفئدة، فاجعلنا من الشاکرین».

همچنان که پیداست حضرت هم خداوند را ثنا گفته، هم حمد او را به جا آورده، و هم برای شش نعمت خدا را سپاس گزارده که یکی از آنها علم و معرفت به قرآن است. در فضای چنین معرفتی بود که او و یارانش همه چیز را در جای خود دیدند، بر همان اساس زندگی کردند، و با حق بینی و بصیرت و بینایی و بیداری آن جنگ نابرابر را عین حق شناختند و به شهادت تن دادند.

معنای معرفت

حال، به سراغ اهل معرفت برویم و پس از فهم معنای معرفت در نزد آنان، دیدگاهشان را نسبت به جهان و انسان به طور مختصر بررسی کنیم.

اهل معرفت کلمه معرفت را مانند حروف مقطعه قرآن مانند الر، الم، المص، کهیعیص و ... - مخفف و رمز چند چیز دانسته‌اند که هر حرفی از آن اشاره به حقیقتی دارد؛ مانند الم که در تاویل آن گفته‌اند: الف یعنی الله. لام یعنی جبرئیل، و میم یعنی وجود مبارک رسول خدا. «1»

مفهوم میم

میم اشاره به «مقت نفس» دارد. یعنی اگر کسی می‌خواهد از دنیا عبور کند و از این عالم بهره نیکو برد و لذت ارزش‌ها را بچشد، باید مانند مجاهدان فی سبیل الله در میدان مقت نفس شرکت کند و با نفس خود

(1). البته، در مورد حروف مقطعه قرآن فقط معانی‌ای که معصومین علیهم السلام فرموده‌اند را باید پذیرفت و غیر آن حجت ندارد. التفسیر الصافی، فیض کاشانی، ج 3، ص 272: «کهیعیص فی الإكمال عن الحجة القائم علیه السلام فی حدیث أنه سئل من تأویلها فقال هذه الحروف من أنباء الغیب اطلع الله عبده زکریا علیها ثم قصها علی محمد صلی الله علیه وآله وذلك أن زکریا سأل ربه أن یعلمه أسماء الخمسة فاهبط الله علیه جبرئیل فعلمه إياها فکان زکریا إذا ذکر محمدا وعلیا وفاطمة والحسن علیهم السلام سرى عنه همه وانجلى کرهه وإذا ذکر الحسين علیه السلام خنقته العبره ووقعت علیه البهره فقال ذات يوم إلهی ما بالی إذا ذكرت أربعا منهم تسلیت بأسمائهم من همومی وإذا ذكرت الحسين علیه السلام تدمع عینی وتثور زفرتی فأنبأه تبارک وتعالی عن قصته فقال کهیعیص فالكاف اسم کریملا والهاء هلاک العتره والياء یزید لعنه الله وهو ظالم الحسين علیه السلام والعین عطشه والصاد صبره فلما سمع بذلك زکریا علیه السلام لم یفارق مسجده ثلاثة أيام ومنع فیها الناس من الدخول علیه وأقبل علی البكاء والنحیب وكانت ندبته إلهی أتفجع خیر خلقتک بولده أتنزل بلوی هذه الرزیه بفنائیه إلهی أتلبس علیا وفاطمة علیهما السلام ثیاب هذه المصیبه إلهی أتحل کرب هذه الفجیعه بساحتیهما ثم کان یقول إلهی ارزقنی ولدا تقر به عینی عند الکبر واجعله وارثا وصیا واجعل محله منی محل الحسين علیه السلام فإذا رزقتنی فافتنی بحبه ثم افجعنی به کما تفجع محمدا صلی الله علیه وآله حبیبک بولده فرزقه الله یحیی علیه السلام وفجعه به وکان حمل یحیی علیه السلام سته أشهر وحمل الحسين علیه السلام كذلك». نیز تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج 3، ص 320: أبی عبد الله علیه السلام قال: «هذه أسماء الله مقطعه، واما قوله: «کهیعیص» قال: الله هو الکافی الهادی العالم الصادق ذو الأیادی العظام، وهو کما وصف نفسه تبارک وتعالی».

درگیر باشد؛ زیرا اگر کسی با نفس خود درگیر نباشد و در این راه تنبلی کند، کسل و سست می ماند و هرگز پیش نمی رود و سرانجام، نفس بر او مسلط می شود. پس، باید در مقابل آنچه که درون انسان بر خلاف ارزش های الهی از او می طلبد ایستاد و این طلبکاری لجوجانه را سرکوب کرد.

مقت نفس رو در روی با نفس حیوانی است که میل به هیچ عبادت و انجام هیچ کار خیر و خدمتی ندارد و از علم و معرفت گریزان است. قرآن مجید تصریح می کند که میل این نفس متمرکز در دو برنامه بوده و زلف خواسته هایش به دو کیسه گره خورده است: یکی معده و دیگری شهوت. «1» معرفت به انسان هم قدرت مبارزه با نفس را می دهد و هم راه را به او نشان می دهد. «2» معرفت ارزش ها را به انسان می نمایاند تا با دیدن زیبایی ارزش ها به جانب آنها سوق پیدا کند. در مقابل این میل به ارزش ها، میل به شکم و شهوت قرار دارد که باید در برابر آنها ایستاد و جهاد اکبر را آغاز کرد.

مفهوم عین

عین معرفت اشاره به «عرفان رب» دارد. طالب معرفت باید در پی این باشد که مالک و خالق و معبود خود را بشناسد و هر روز این شناخت را گسترش دهد. به فرموده پیغمبر اکرم، قدمی که برای به دست آوردن این شناخت و مبارزه با هواهای نفسانی برداشته می شود از همه هستی برتر است و همین قدم هاست که انسان را به سوی بهشت می برد. «3» پس، هر کس در آخرت به بهشت برود یا به منازل معنوی برسد راه را با همین قدم ها رفته و به مقصد رسیده است.

(1). اشاره است به آیه 12 از سوره محمد: «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ».

(2). در روایتی از امیرمومنان در سفارش به کمیل می خوانیم: تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص 171: «یا کمیل ما من حرکه إلا وأنت محتاج فیها إلى معرفه».

(3). اشاره است به: نازعات، 40- 41: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ».

ادب از که آموختی؟

روزی در یکی از شهرها فرد پاك و درس خوانده و قریب الاجتهادی را دیدم. به نظرم رسید ایشان با آراسته بودن به این همه ارزش حتما از خاندانی اهل علم و زهد و تقوا بوده است. این بود که از خانواده ایشان سوال کردم. ایشان با این که می توانست جواب مرا ندهد در پاسخ سوال من که پرسیدم: آیا از خانواده ای اهل علم هستید؟ گفت: نه. از خانواده ای قمارباز و مشروب خور و بی دین! گفتم: پس چه شد به این مقامات رسیدید؟ گفت: آن ها را نخواستم و این ها را خواستم و در نتیجه، دنبال این ها راه افتادم.

آن روز، یاد این فرمایش پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله، افتادم که فرمود:

«من طلب و جدّ وجد». «1»

کسی که طالب چیزی باشد و برای رسیدن به آن بکوشد به آن می رسد. «2»

حکایت کشیش مسلمان

آری، کسی که در پی حقیقت باشد آن را پیدا می کند. جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ صادق فجر الاسلام پیش از مسلمان شدن روحانی کلیسایی در ارومیه بود. ایشان می گوید: يك بار به ذهنم رسید که از استادم که حدود 100 سال سن داشت سوالی بپرسم. این بود که يك روز غروب به منزلش رفتم و گفتم: شما به گردن من حق زیادی دارید و باعث شدید من درس بخوانم و کشیش شوم، اما می خواهم يك سوال مرا صادقانه جواب بدهید! گفت: پپرس! گفتم: به نظر شما، واقعا حق با ماست و حق به ما خاتمه پیدا کرده و بعد از ما هر چه دین آمده باطل است؟ به هر حال، شما 100 سال عمر کرده اید و به یقین در این باره رسیده اید، اما من در تردید هستم و هنوز شك دارم.

(1). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 19، ص 334؛ نیز تفسیر ابن عربی، ج 1، ص 401؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج 2، ص 243. (اما هیچ کدام به راوی آن اشاره نکرده اند).

(2). مشابه این روایت: نهج البلاغه، حکمت 386: «من طلب شیئا ناله أو بعضه».

معرفت دینی، ص: 175

توضیح این مطلب در این جا ضروری است که بعضی شكها بسیار ارزشمند است. کسی که قیامت را قبول ندارد و بعد در عقیده خود شك می کند که بالاخره قیامت وجود دارد یا ندارد، سرانجام مجبور می شود نزد انسان آگاهی برود و از او بخواهد که با دلیل و استدلال پاسخش را بدهد. از این جهت، امید به آگاه شدن در او می رود.

پروردگار متعال هم علاقه دارد انسانها نیست های اعتقادی شان را تبدیل به هست کنند و نمی دانه ها را به می دانه بدل سازند.

*** استاد جوابی نداد. گفتم: جوابی ندارید؟ گفت: دارم، ولی آن را شفاهی نمی گویم. بعد، کلیدی به من داد و گفت: چیزی که می خواهم نشانت بدهم را تا به حال به کسی نشان نداده ام، اما به قلبم افتاده که به تو نشان بدهم. در صندوق پستوی اتاقم کتابی هست متعلق به پیش از ظهور پیغمبر اسلام که روی پوست حیوان نوشته شده. آن را بیاور!

کتاب را آوردم. استاد صفحه ای از کتاب را باز کرد و گفت: بخوان! گفتم: این چیست؟ گفت: انجیل نزدیک به زمان خود مسیح است. خدا در این انجیل گفته کار دین به مسیح خاتمه پیدا نمی کند، بلکه پس از مسیح پیامبر دیگری می آید که نامش فارقلیط است که ترجمه آن به عربی احمد است. در قرآن مسلمانان نیز خداوند از قول مسیح همین مطلب را نقل می کند و می فرماید:

«وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ. فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ». «1»

و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شما، تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به پیامبری که بعد از من می آید و نامش «احمد» است مژده

(1). صف، 6.

معرفت دینی، ص: 176

می‌دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکار!!

نتیجه می‌گیریم که حق به ما تمام نشده، بلکه بعد از مسیح حق با پیغمبر اسلام است.

گفتم: پس چرا تا به حال این موضوع را اعلام نکردید؟ گفتم: اول این که می‌ترسیدم، و دوم این که اگر این مطلب را می‌گفتم ناام را ازدست می‌دادم و دیگر رئیس نبودم. «1» با این همه، تو کار درست را انجام بده و دنبال این دین برو!

از خانه استاد بیرون آمدم و نیمه شب به خانه حاج میرزا حسن مجتهد ارومیه‌ای رفتم و در زدم. مجتهد پشت در آمد و پرسید: کسیت؟ گفتم: يك نفر مسیحی باسواد! ایشان در را باز کرد و مرا شناخت و مرا به داخل دعوت کرد. بعد پرسید: چه اتفاقی افتاده؟ گفتم: می‌خواهم لباس‌هایم را عوض کنم و از دین نصرانیت خارج شوم. مرا مسلمان کن! و بعد از آن شب مسلمان شدم. «2» این مرد، بعد از اسلام آوردن، به دنبال کسب معارف الهی رفت و درس خواند و از مجتهدان اسلامی شد. او نوشته است که من در معارف الهی به 15 مشکل علمی برخورد کردم که با هر مجتهدی آن‌ها را در میان می‌گذاشتم از پاسخشان قانع نمی‌شدم. سرانجام، روزی اسباب سفر را مهیا کردم و به خانواده‌ام گفتم: برای حل برخی مشکلات علمی به کربلا می‌روم! در کربلا به زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، رفتم و خطاب به ایشان عرض کردم: حسین جان! من میهمان تازه واردم. چهل سال عمرم را مسیحی و با شما غریبه بودم، اما حال آمده‌ام. همه ابواب معرفت هم نزد شما گشوده است. لطف کرده و مشکلات مرا حل کنید!

(1). در الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج 1، ص 164 آمده است: أخبرنا علی بن محمد عن أبي معشر عن يزيد بن رومان وعاصم بن عمر وغيرهما أن كعب بن أسد قال لبني قريظة حين نزل النبي صلى الله عليه وسلم في حصنهم: يا معشر يهود، تابعوا الرجل فوالله لنه النبي وقد تبين لكم أنه نبي مرسل وأنه الذي كنتم تجدونه في الكتب وأنه الذي بشر به عيسى وأنكم لتعرفون صفته. قالوا: هو به ولكن لا نفارق حكم التوراه.

- أخبرنا علی بن محمد عن علی بن مجاهد عن محمد بن إسحاق عن سالم مولى عبدالله بن مطيع عن أبي هريره قال أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم بيت المدراس فقال: أخرجوا الى أعلمكم. فقالوا: عبد الله بن صوريا. فخلا به رسول الله صلى الله عليه وسلم فناشده بدینه وما أنعم الله به عليهم وأطعمهم من المن والسلوى وظللهم به من الغمام أتعلم أنى رسول الله؟ قال: اللهم نعم وان القوم ليعرفون ما أعرف وان صفتك ونعتك لمبين في التوراه ولكنهم حسدوك. قال: فما يمنعك أنت؟ قال: أكره خلاف قومی وعسى أن يتبعوك ويسلموا. فأسلم.

(2). من این حکایت را از دو منبع نقل می‌کنم: اول، از کسی که می‌گفت 16 17 ساله بودم که این کشیش به خانه ما می‌آمد، او برای پدرم این داستان را تعریف کرد و من گوش دادم.

فرد بزرگواری که برای من این داستان را گفت در خیابان خراسان منزل داشت و. آن وقتی که برای من تعریف کرد من اوایل طلبگی‌ام در قم بود و 20 سال داشتم و او 75 ساله بود. دوم، از روی نوشته‌های خود این شخص که يك مرد الهی آن نوشته‌ها را 35 سال پیش در خانه‌اش به من داد و گفت که این مال آن کشیش ارومیه‌ای است. (مولف)

معرفت دینی، ص: 177

آن روز، از حرم که بیرون آمدم خیلی گریه کردم. شب ابی عبدالله الحسین را در خواب دیدم که پاسخ هر 15 مشکل مرا دادند.

این مفهوم واقعی کسب معرفت و در پی حقیقت بودن است.

مفهوم راء

راء معرفت به معنای «راضی به رضای خدا بودن» است.

مفهوم فاء

فاء معرفت به معنای «الفرّ الى الله» است. یعنی انسان از هر چه غیر خداست به سوی خدا فرار کند که قرآن نیز بدان سفارش می‌کند:

«فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ». «1»

پس به سوی خدا بگریزید.

مفهوم تاء

تاء معرفت به معنای «تفویض الامر الی الله» است. یعنی انسان به درجه‌ای از معرفت برسد که خود و همه چیزش را به خدا واگذار کند.

شرایط کسب و نگهداری معرفت

کسی که در پی معرفت است باید بداند که کسب و نگهداری معرفت شرایطی و لوازمی دارد. اول شرط کسب معرفت این است که آن را باید با تلاش و کوشش فراوان به دست آورد و بدون تلاش و جد و جهد معرفتی حاصل نمی‌شود. قرآن کریم در مقام سرزنش مردم در عدم جستجوی معرفت می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ». «2»

و مؤمنان را نسزد که همگی [به سوی جهاد] بیرون روند؛ چرا از هر

(1). ذاریات، 50: (حضرت نوح به قومش می‌فرماید) «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ».

(2). توبه، 122.

معرفت دینی، ص: 178

جمیعی، گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند، باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] بپرهیزند.

یعنی برای چه دنبال معرفت نمی‌روید؟ مگر من شما را به این دنیا آورده‌ام تا مثل دیگر حیوانات بخورید و بخوابید و اندک لذتی ببرید و بمیرید؟ هدف از به دنیا آوردن شما این بود که معرفت کسب کنید. از این روست که عموم مفسرین درباره این آیه گفته‌اند:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». «1»

و جن و انس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدم.

«لِيعْبُدُون» به معنای «لِيعْرِفُون» است؛ «2» یعنی خلقت جن و انس به هدف کسب معرفت بوده است. رابطه میان عبادت و معرفت این است که عبادت پروردگار بدون کسب معرفت حاصل نمی شود. گو اینکه پیامبر اکرم نیز، با آن که در کمال معرفت بودند، خاضعانه می فرمودند:

«ما عبدناك حق عبادتك و ما عرفناك حق معرفتك». «3»

ما آن چنان که شایسته تو بود عبادتت نکردیم و چنان که سزاوار تو بود تو را نشناختیم.

پس، باید در پی معرفت بود تا این ظرفیت در انسان پدید آید و علم و بینایی و فهم و دانایی در انسان قرار بگیرد. «4»

شرط دوم: عمل

انسان باید معرفت را با اعضا و جوارح و باطن خود عملی سازد؛ یعنی نباید معرفت علم تنها باشد، بلکه باید دانسته ها را به اجرا گذاشت. «5»

شرط سوم: اخلاص در عمل

نکته مهم دیگر این است که باید به دقت مواظبت کرد تا عمل همواره با اخلاص همراه باشد. «6» عبادت و خدمت به بندگان خدا باید بر مرکب

(1). ذاریات، 56.

(2). تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج 5، ص 75: «و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». فی العلل عن الصادق (علیه السلام) قال: خرج الحسين بن علی (عليهما السلام) على أصحابه فقال: أيها الناس، إن الله - جل ذكره - ما خلق العباد إلا ليعرفوه. فإذا عرفوه عبدوه وإذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عباده من سواه. فقال له رجل: يا بن رسول الله، بأي أنت وامي، فما معرفه الله؟ قال: معرفه أهل كل زمان إمامهم الذي تحب عليهم طاعته.

نیز: شرح الأسماء الحسنى، ملا هادی سبزواری، ج 1، ص 189: «و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». أى ليعرفون. وفي الحديث القدسي: فخلقت الخلق لاعرف

(3). در روایات به دو شکل این معنا آمده است که به ظاهر با هم در تضادند. برای رفع این تعارض باید به این نکته توجه داشت که معرفت حق مراتبی دارد. یعنی نسبت به مردم پیامبر تنها کسی است که حق معرفت و عبادت پروردگار را به جا آورده است، ولی در مقایسه با پروردگار معرفت ایشان نیز کامل نیست.

مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 60؛ بحار الأنوار، ج 39، ص 84: قال النبی (ص): «یا علی، ما عرف الله حق معرفته غیری و غیرک، وما عرفک حق معرفتک غیر الله و غیری».

- بحار الأنوار، ج 68، ص 23: وقال (صلی الله علیه وآله): «ما عبدناک حق عبادتک، وما عرفناک حق معرفتک».

بحار الأنوار، ج 110، ص 34: عن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم: «من عرف الله وعظمه منع فاه من الکلام، و بطنه من الطعام، وعفى نفسه بالصيام، والقيام و...». وفيه بیان و تحقیق رشیق دقیق من الشيخ بهاء الدین العاملی - قدس سره - وبعض المحققین، واستدلوا بقول السيد البشر صلی الله علیه واله: «ما عرفناک حق معرفتک»، وقول أبي جعفر علیه السلام: «کلما میزتموه بأوهامکم فی أدق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود إليکم...».

(4). نهج البلاغه، حکمت 169: «قد أضاء الصبح لذي عينين».

امام خنئی، رحمه الله، در بیت زیبایی می گویند: این عبادت ها که ما کردیم، خویش کاسبی است / دعوی اخلاص با این خودپرستی ها چه شد؟

(5). کافی، ج 1، ص 44: «عن سلیم بن قیس الهلالی قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يحدث عن النبي صلی الله علیه وآله أنه قال فی کلام له: «العلماء رجالان: رجل عالم آخذ بعلمه فهذا ناج وعالم تارك لعلمه فهذا هالك، وإن أهل النار ليتأذون من ريح العالم التارك لعلمه، وإن أشد أهل النار ندامه وحسره رجل دعا عبدا إلى الله فاستجاب له وقبل منه فأطاع الله فأدخله الله الجنة وأدخل الداعي النار بتركه علمه»؛ نیز همان، ص 45: «أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، رفعه قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام فی کلام له خطب به علی المنبر: «أيها الناس! إذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلکم تهتدون. إن العالم العامل بغيره كالجاهل الحائر الذي لا يستفيق عن جهله، بل قد رأيت أن الحجة عليه أعظم، والحسره أدم على هذا العالم المنسلخ من علمه»؛ نیز همین صفحه: «محمد بن عبد الرحمن بن أبي لیلی، عن أبيه قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: إذا سمعتم العلم فاستعملوه، ولتتسع قلوبکم، فإن العلم إذا کثر فی قلب رجل لا یحتمله، قدر الشیطان علیه، فإذا خاصمکم الشیطان فأقبلوا علیه بما تعرفون، فإن کید الشیطان کان ضعيفا، فقلت: وما الذي نعرفه؟ قال خاصموه بما ظهر لکم من قدره الله عز وجل».

(6). تفسیر، آلوسی، ج 1، ص 310 و با کمی اختلاف در جامع السعادات، ملا مهدی نراقی، ج 1، ص 220: «قد خرج غیر واحد قوله صلى الله عليه وسلم: فيما صح على الصحيح: العالمون هلكي إلا العالمون، والعالمون هلكي إلا العالمون، والمخلصون هلكي إلا المخلصون، والمخلصون على خطر».

معرفت دینی، ص: 179

اخلاص قرار گیرد تا مقبول حضرت حق باشد، زیرا اگر در پرونده 70 ساله زندگی کسی تنها يك عمل مهر قبول خورده باشد، روزنه رحمت خدا به روی او باز شده و با همان عمل مقبول از جهنم نجات یافته است. حال، باید قیاس کرد اگر اعمال همه عمر کسی را قبول کنند، چه سعادت نصیب او شده است.

تنها عمل مقبول حرّ

مگر کسانی که در کربلا توبه کردند و به امام پیوستند (آنها سه نفر بودند: حر بن یزید ریاحی، ابوالعطوف بن سعد انصاری، و سعد بن حرث انصاری) همه نمازهای قبل از توبه شان نماز بود؟ یا روزه‌هایی که گرفتند روزه مقبول بود؟ مگر دو نفر از آنها در افطار ماه رمضان خود را تقویت نمی کردند که در جنگ صفین علیه علی، علیه السلام، بجنگند؟! پس چه شد که به چنین مرتبه و مقامی رسیدند؟

پاسخ این است که تنها عملی که توانست این سه نفر را به خدا برساند توبه آنان و حمایتشان از حضرت سیدالشهدا، علیه السلام، بود. این سه نفر در روز عاشورا با همین يك عمل از همه انسان‌های تاریخ پیشی گرفتند. و این نشانه لطف و کرم خداست که به کمتر بهانه‌ای گناهان آدمی را می‌بخشد یا آنها را تبدیل به حسنه می‌کند. «1»

شرط چهارم: اصرار و پافشاری

کسی که معرفت را به عمل مخلصانه تبدیل کرده باید پای خود را در اعتقادات و اعمالش محکم کند و آن را به هیچ وجه از دست ندهد و با سستی یا فریفتگی به هوای نفس از راه باز نماند. «2»

شرط پنجم: ابلاغ

ابلاغ به معنای رساندن پیام به دیگران است. «3» جویای معرفت باید به

(1). اشاره است به این آیات:

- «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ* وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ». زمر، 53- 54.
- «وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ* أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ». آل عمران، 135- 136.
- «وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخَلَّدُ فِيهِ مُهَاناً* إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً* وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً* وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزَّوْرَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّعْنَةِ مَرَّوا كِرَاماً* وَ الَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمِيَاناً* وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً* أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا زَحْيَةً وَ سَلَاماً* خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَاماً* قُلْ مَا يَعْبُودُ بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَاماً». فرقان، 68- 77.

(2). در دعای ابوحمزه ثمالی آمده است: «اللهم! إني كلما قلت قد تهيأت وتعبأت وقمت للصلوة بين يديك وناجيتك، ألقيت على نعاسي إذا أنا صليت وسلبتني مناجاتك إذا أنا ناجيت، وما لي كلما قلت قد صلحت سريرتي وقرب من مجالس التوابين مجلسي عرضت لي بلبه أزالتي قدمي وحالت بيني وبين خدمتك...». مصباح المتهجد، شيخ طوسي، ص 588.

(3). کافی، ج 1، ص 41: «عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «زكاه العلم أن تعلمه عباد الله». نیز عیون الحکم والمواعظ، لیثی واسطی، ص 222: «جمال العلم نشره، وثمرته العمل به، وصيانه وضعه في أهله».

معرفت دینی، ص: 180

دیگران هم پیام خدا و پیامبران را برساند. در مرحله اول، به خانواده خود، «1» بعد به دوستان و آشنایان، «2» و بعد به دیگر مردم. «3» او تا زنده است باید برای خدا داد بزند و برای تثبیت پیام خدا قیام نماید. «4» مگر اهل گناه، در

خیابان‌ها و خانه‌ها و در روابطشان، با موی و روی آرایش کرده و رفتار غیرخدایی مرامشان را داد نمی‌زنند و تبلیغ نمی‌کنند؟ آن‌جا که هر مفسدی فسادش را شجاعانه و آشکارا نشان می‌دهد، چرا اهل معرفت نباید برای خدا و پیامبر و ابی عبدالله و قرآن داد بزنند؟

دیدگاه اهل معرفت نسبت به هستی و انسان

آنچه گفتیم مختصری از معنای وسیع معرفت و شرایط آن بود. حال، بدین نکته می‌پردازیم که وقتی کسی اهل معرفت شد، دیدگاهش نسبت به هستی دگرگون می‌شود. از این رو، نگاه عارفان واقعی - یعنی آنان که معرفت خود را از قرآن و اهل بیت گرفته‌اند - به مجموعه هستی بسیار ارزشمند است. از آن‌جا که پرداختن به این موضوع وقت و فرصت کافی می‌طلبد و این مقال را مجال آن نیست، در پایان این گفتار، تنها به سه آیه از قرآن کریم در این باره اشاره می‌کنیم.

آیه نخست مربوط به کل نظام هستی است. اهل معرفت هستی را، با توجه به این آیه شریفه، این گونه می‌بینند.

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ». «5»

همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت.

«الذی» در این‌جا به خداوند باز می‌گردد؛ یعنی خداوند همه نظام هستی را به بهترین و نیکوترین شکل ممکن آفریده است و هر چه در عالم است دلالت بر پروردگار خویش می‌کند.

اهل معرفت با چنین نگاهی عمری بدون اضطراب و دغدغه و ترس و هیاو و غوغا زندگی می‌کنند. با خدا زیست می‌کنند و با خدا می‌میرند.

(1). اشاره به آیه 214، سوره شعراء: «أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ». نیز سوره طه، آیه 132: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى».

(2). اشاره به آیه 7، سوره شوری: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ».

(3). اشاره به آیه 1، سوره فرقان: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا».

(4). اشاره است به «إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفَةٍ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ». سبأ، 46.

(5). سجده، 7.

معرفت دینی، ص: 181

آنها بر اساس آیه دیگری از قرآن مجید خدا را غنی مطلق و خود را فقیر محض می بینند:

«أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». «1»

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا، و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

با چنین نگاهی، آنها همه را گدای خدا می بینند و حاضر نیستند با هیچ گدایی معامله غیر خدایی کنند، زیرا می دانند معامله غیرخدایی با گدایان ضرر محض است.

آنها هم چنین با توجه به آیه:

«إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». «2»*

و خدا بر هر چیز تواناست.

قدرت را فقط در دست خدا می بینند و همه را ناتوان و ضعیف و ذلیل و حقیر و مسکین و مستکین می دانند. از این رو، ژست های قلابی هیچ متکبری را نمی خردند و به هیچ صاحب منصب یا صاحب قدرتی سر تسلیم فرو نمی آورند.

(1). فاطر، 15.

(2). این عبارت در قرآن کریم فراوان وارد شده است. اما در اینجا ظاهراً اشاره است به این آیه: «اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* تُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ* لَا

يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ* قُلْ إِنْ تُحِبُّوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَرُوهُ يُعَلِّمَهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». آل عمران، 26- 29.

معرفت دینی، ص: 189

11- سخن اهل معرفت درباره خلقت انسان

معرفت دینی، ص: 191

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

سخن درباره بعد معنوی و ملکوتی انسان است. بعدی که اگر انسان در این باره نسبت به خود شناخت کافی پیدا کند، سود فوق العاده‌ای در دنیا و آخرت نصیبش خواهد شد؛ زیرا تمام مردان و زنانی که در طول تاریخ سود دنیایی و سود ابدی آخرتی به آن‌ها رسیده از راه شناخت بعد معنوی‌شان بوده است.

در این باره، متخصصان بزرگ مسلمان - مانند ابن سینا (در نطخ‌نم کتاب مهم اشارات)، جناب صدرالمجاهدين (در کتاب پرقیمت اسفار اربعه)، فیلسوف و حکیم و عارف بزرگ قرن سیزدهم حاج ملاهادی سبزواری (در کتاب مهم شرح الاسماء، شرح مثنوی، و رساله‌هایی که در جواب سوالات شاگردان و دانشمندان زمانشان نوشته‌اند)، شخصیت عارفی مانند مرحوم حاج شیخ محمد بهاری همدانی (در نامه‌هایی که به اهل دل نوشته‌اند)، و مرحوم شیخ ابراهیم امامزاده زیدی فقیه و فیلسوف و حکیم و عارف معتبر (در کتاب سیر و سلوک) - براساس آیات قرآن

معرفت دینی، ص: 192

مجید و روایات و اخبار و معارف الهیه، قطعه نابی را تنظیم کرده‌اند که در آن ما را از هدف خلقت و از جنبه بسیار با عظمت و پر ارزش بعد معنوی و ملکوتی و الهی و عرشی مان آگاه کرده‌اند.

پیش از آغاز بحث، که محصول نوشته‌های این بزرگواران بر پایه آیات و روایات و معارف الهیه است، سزاوار است از زندگی و حیات هر يك از ایشان نکاتی نیز طرح گردد که بسیار قابل توجه است.

ی

اری جستن ابن سینا از نماز

یکی از نکات برجسته زندگی این مرد حکیم و دانشمند، چنان که مرحوم سید محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات نقل کرده، این است که خود می‌گوید: هرگاه در مسئله‌ای دچار مشکل می‌شدم و آن مطلب را آن گونه که باید نمی‌فهمیدم، به مسجد می‌رفتم و میهمان خدا می‌شدم. در آن جا، دو رکعت نماز می‌خواندم و برای حل مشکل فکری و علمی و عقیدتی‌ام از خدا کمک می‌خواستم. وقتی نمازم تمام می‌شد، مسئله نیز برای من حل می‌شد.

آری، مسجد بیت‌الله (خانه خدا) است و وجود مقدس پروردگار هم به آن مکان و هم به اهل آن نظر رحمت دارد. تعبیر روایات از کسی که وارد مسجد می‌شود «ضیف‌الله» یعنی میهمان خداست. «1». وجود مقدس حضرت حق نیز کریم بوده و کرم او بی‌نهایت است. لذا، محال است کسی که در خانه او به عنوان میهمان وارد می‌شود دست خالی باز گردد. «2»

از نماز کمک بگیرید!

این دستور قرآن مجید به همه مومنین در آیه 153 سوره بقره است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ». «3»

(1) پی نوشت:

. المصنف، عبد الرزاق صنعانی، ج 11، ص 296: «عمرو بن میمون الأودی قال: أخبرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم أن المساجد بيوت الله في الأرض، وأنه لحق على الله أن يكرم من زاره فيها»؛ الكافي، ج 3، ص 341؛ نیز المحاسن، برقی، ج

1، ص 48؛ نیز با اختلاف در تحف العقول، حرانی، ص 7: «أبي عبد الله عليه السلام قال: «من أقام في مسجد بعد صلاته انتظارا للصلاة فهو ضيف الله، وحق على الله أن يكرم ضيفه». الخصال، شيخ صدوق، ص 127: «عباد بن صهيب قال: سمعت جعفر بن محمد عليهما السلام يحدث قال: إن ضيف الله عز وجل رجل حج واعتمر فهو ضيف الله حتى يرجع إلى منزله، ورجل كان في صلاته فهو في كنف الله حتى ينصرف». مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 180: «كان (الحسن بن علي عليه السلام) إذا بلغ باب المسجد رفع رأسه ويقول: إلهي ضيفك ببابك. يا محسن قد اتاك المسئ فتجاوز عن قبيح ما عندى بجميل ما عندك، يا كريم».

(2). الكافي، ج 3، ص 341؛ نیز المحاسن، برقي؛ ج 1، ص 48؛ نیز با اختلاف در تحف العقول، حرانی، ص 7: «أبي عبد الله عليه السلام قال: «... وحق على الله أن يكرم ضيفه».

(3). بقره، 153. نیز: بقره، 45: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ».

معرفت دینی، ص: 193

از نماز و از استقامت و صبر و حوصله و بردباری کمک بخواهید.

نکته مهم موجود در آیه این است که خداوند نمی فرماید: در نماز از من کمک بخواهید، بلکه می گوید از خود نماز کمک بخواهید. به عبارت دیگر، خداوند در آیه شریفه نفرموده است: «في الصلاة استعينوا بالله»؛ در نمازتان از من کمک بخواهید. بلکه می فرماید: «استعينوا بالصلاة»؛ از خود نماز کمک بخواهید. از این عبارت، معلوم می شود پروردگار عالم، در عالم معنویت، در نماز نیرو و قدرت و انرژی ای قرار داده که انسان می تواند در مشکلاتش از این نیرو و قدرت و انرژی بهره بگیرد. ابن سینا هم به مسجد می رفت و نماز می خواند و مشکل فکری خود را بدین وسیله حل می کرد.

آری، امور معنوی این قدرت را دارند که بخش مهمی از مشکلات انسان را حل کنند. معلوم نیست چرا بیشتر مردم فکر می کنند پول کلید حل همه مشکلاتشان در این دنیاست؟ پول و مادیات یکی از عناصر جهان و یکی از کلیدهای حل مشکل است که به اندازه خودش کارگشاست، اما جهان عناصر دیگر و کلیدهای دیگری هم دارد. بدن یکی از این کلیدهاست؛ دوستان و خانواده خوب کلیدهای دیگرند و به طور کلی عناصر مادی هر يك کلید حل مشکلی هستند. در کنار این کلیدها، کلیدهای معنوی ای نیز وجود دارند که یکی از آنها نماز است.

رابطه ایمان با بهبود بیماری

روزی، در یکی از سایت‌های معروف جهان مقاله‌ای درج شده بود که در آن يك پزشك نتیجه مشاهدات خود را آورده بود. او نوشته بود: من روند بهبودی سی بیمار را که زیر نظر خودم در بیمارستانی بستری بودند دنبال می‌کردم. نتیجه به دست آمده این بود که پانزده نفر از آنان زودتر خوب شدند، در حالی که همه به يك بیماری مبتلا بودند و دارویشان

معرفت دینی، ص: 194

هم یکسان بود. وقتی با آن‌ها مصاحبه کردم، متوجه شدم که آن عده که زودتر خوب شده‌اند همگی اهل ایمان و عبادت و نیایش بوده‌اند و آن پانزده نفر دیگر بی‌دین.

نتیجه آن که امور معنوی حتی در علاج بیماری‌ها نیز یاری‌رسان‌اند.

رمز عمر طولانی

روزی، از یکی از پزشکان متخصص تهران پرسیدم: چطور می‌شود عده‌ای 110 یا 115 سال عمر می‌کنند. آیا بدن ویژه‌ای دارند؟ گفت: نه، بدن ویژه‌ای ندارند. گفتم: پس علت طول عمرشان چیست؟ گفت: دین.

راست هم می‌گفت. زیرا من دوستی داشتم که 116 سال عمر کرد و شغلش هم باربری و حملی بود. او حدود شش ساعت در روز کار می‌کرد و وقتی به اندازه مخارج زندگی‌اش به دست می‌آورد کار را ترك می‌کرد و شروع به خواندن قرآن می‌کرد. او هر سه شبانه روز يك بار ختم قرآن می‌کرد و قرائتش در اکثر اوقات با گریه همراه بود. سر هفته هم هر چه از مخارج زندگی‌اش اضافه می‌آورد به خانواده‌های مستحق می‌داد.

این قبیل انسان‌ها افراد ویژه‌ای نیستند، بلکه بار معنویت و انرژی معنوی حاصل از نماز و قرائت قرآن و ذکر یا الله و یا رب و ... است که به طول عمر آن‌ها یا رشد عقل و علمشان كمك می‌کند.

این نکته نخست از زندگی ابن سینا بود. نکته دوم این که او در هفت سالگی حافظ کل قرآن مجید بود. کسی که تمام قرآن را در کودکی به خود انتقال داده و همواره در حال كمك گرفتن از قرآن مجید بوده تعجبی ندارد که ابن سینا شده باشد. او باید هم کتاب‌هایی بنویسد که تا به حال کهنه نشده و هنوز مورد استفاده دانشمندان شرق و غرب است.

معرفت دینی، ص: 195

ماجرای تحصیل صدرالمألهین

نکته عجیبی در زندگی این مرد الهی وجود دارد که نشان از دورینی، اندیشمندی، و نگاه زیبای او به زندگی دارد. ایشان متولد شیراز بود و پدر بسیار ثروتمندی داشت. پدر ایشان تجارت اشیاء پرقیمت و جواهرات و طلا و نقره می‌کرد و در بازار شیراز و بوشهر و بصره حجره داشت و داد و ستد می‌کرد.

ملاصدرا در کودکی در شیراز به مکتب رفت و سواد آموخت، ولی به زودی برای ادامه شغل پدر به بوشهر و پس از آن به بصره رفت، ولی پس از مدتی، وقتی به شیراز بازگشت، با اینکه صاحب ثروت بسیار بود و انواع لوازم رفاهی برایش مهیا بود، يك روز نزد پدر آمد و پس از اندکی گفتگو از او پرسید: پدر جان، شما و مادر خیر مرا می‌خواهید یا شر مرا؟ گفت: خیر تو را.

البته، این سوال به نظر درست نمی‌آید، زیرا هیچ پدر و مادری شر اولادشان را نمی‌خواهند حتی اگر بدترین مردم باشند. چیزی که این عده برای فرزندانشان می‌خواهند به نظر خودشان خوب است، در حالی که در واقع شر است. نتیجه آن که پدر و مادران گمراه و منحرف، چه بخواهند و چه نخواهند، چون قدرت تشخیص خیر از شر را ندارند و بر اثر جهل مرکب شر را خیر می‌بینند، شر اولاد خویش را می‌خواهند و آنان را از خدا دور می‌کنند.

پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله وسلم، از حضور وسیع چنین پدر و مادرانی در آخرالزمان خبر داده و بعضی از پدر و مادران آخرالزمان را عامل جدایی صد در صد فرزندان از پروردگار خوانده است. «1»***

به هر حال، ملاصدرا از پدرش پرسید که آیا خیر مرا می‌خواهید؟

(1). كنز العمال، متقی هندی، ج 11، ص 154 و با اختلاف اندك در تفسیر قرطبی، ج 10، ص 361: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ الذِّي دِينَ دِينَهُ إِلَّا مَنْ فَرَّ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ أَوْ مِنْ جَحَرٍ إِلَى جَحَرٍ كَالْتَلْعَلْبِ بِأَشْبَالِهِ. وَذَلِكَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ إِذَا لَمْ تَنْلِ الْمَعِيشَةَ إِلَّا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ. فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ حَلَّتِ الْعُزُوبَةُ. يَكُونُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ هَلَاكُ الرَّجُلِ عَلَى يَدِي أَوْيَةٍ إِنْ كَانَ لَهُ أَبَوَانِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَبَوَانِ فَعَلَى يَدِي زَوْجَتِهِ وَوَلَدِهِ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ وَلَا وَلَدٌ، فَعَلَى يَدِ الْأَقْرَبِ وَالْجِيرَانِ، يَعْیِرُونَهُ بِضَيْقِ الْمَعِيشَةِ وَيَكْلِفُونَهُ مَا لَا يَطِيقُ حَتَّى يُوْرِدَ نَفْسَهُ الْمَوَارِدَ الَّتِي يَهْلِكُ فِيهَا».

گفت: بله، چطور؟ گفت: من به این نتیجه رسیده‌ام که خیر من در خرید و فروش طلا و نقره و مروارید و گوهر و اشیاء عتیقه و انباشته کردن ثروت نیست. گفت: عزیز دلم! پس خیر تو در چیست؟ گفت: در تحصیل علم و معرفت. من این همه وقت با شما مشغول تجارت بودم و هیچ علاقه‌ای به طلا و نقره و ... پیدا نکردم و می‌دانم آدم موفق هم در این زمینه نخواهم شد!

گفت: حال می‌گویی چه کنیم؟

گفت: اجازه بدهید به مدرسه بروم و درس بخوانم!

پدر موافقت کرد و ملاصدرا از آن خانه اشرافی در شیراز و آن همه مال و نعمت به کنار طلبه‌ها با آن حجره‌های کوچک و تاریک و زندگی ساده رفت و گفت: جایی که معرفت پیدا شود بهشت است. این‌جا دیگر طول و عرض و حجم مطرح نیست. نگاه من به این در شکسته و این حجره گنبدی شکل و گلیم پاره نیست. این‌جا برای من بهشت است.

آنجاست دلم که یارم آنجاست

نقل است که روزی کسی از مجنون پرسید: بهترین جای دنیا برای تو کجاست؟ گفت: هر جا که یارم آن‌جا باشد.

در روایات نیز درباره یاران ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، آمده است که در قیامت این عده با این‌که بی‌حساب و بدون معطلی در دادگاه‌های قیامت وارد بهشت می‌شوند، «1» اما هر چه ملائکه به آنان می‌گویند که بهشت در اختیار شماست، داخل آن شوید! آن‌ها قدم از قدم بر نمی‌دارند. خطاب می‌رسد: چرا داخل بهشت نمی‌شوید؟ می‌گویند: خدایا، تا حسین همراه ما نباشد ما وارد بهشت نمی‌شویم، زیرا بهشت بی‌حسین برای ما بهشت نیست.

(1). روایت از وجود مبارك امیرالمومنین است. الأمالی، شیخ صدوق، ص 199: «عن جرداء بنت سمین، عن زوجها هرثمه بن أبی مسلم، قال: غزونا مع علی بن أبی طالب علیه السلام صفین، فلما انصرفنا نزل کربلاء فصلی بها الغداة، ثم رفع إلیه من تربتها فشمها، ثم قال: واهای لك أيتها التربه، لیحشرن منك أقوام یدخلون الجنة بغير حساب. فرجع هرثمه إلی زوجته، وکانت شیعہ لعلی علیه السلام فقال: ألا أحدثک عن ولیک أبی الحسن؟ نزل بکربلاء فصلی، ثم رفع إلیه من تربتها، وقال: واهای لك أيتها التربه لیحشرن منك أقوام یدخلون الجنة بغير حساب، قالت: أیها الرجل، فإن أمير المؤمنين لم یقل إلا حقاً».

معرفت دینی، ص: 197

ملاصدرا هم آن حجره تنگ و تاریک را که به او معرفت می داد برای خود بهشت می دید. او شروع به درس خواندن کرد تا این که روزی دوباره نزد پدر رفت و گفت: من دیگر در شیراز استادی ندارم تا به علم من اضافه کند. به من اجازه بدهید به اصفهان بروم!

پس از کسب اجازه از پدر، ملاصدرا به اصفهان رفت و این در زمانی بود که سه استاد کم نظیر در اصفهان حضور داشتند: شیخ بهایی، میرابوالقاسم فندرسکی، و میر داماد. شیخ بهایی انسان صاحب نفس و باکرامتی بود؛ میر فندرسکی نیز کسی بود که یک بتخانه را در هند با یک اذان ویران کرد؛¹ و میر داماد هم صاحب کتاب معروف قبسات است که مردی سراسر علم و عمل بود.

ملاصدرا در کلاس درس این سه استاد «صدرالمتهلین» شد. کسی که 400 سال است نمونه اش در دنیای اسلام نیامده و به گفته خودش بخشی از معارف و افکارش را از راه ریاضت و سلوک و عبادت به دست آورده است.² نکته ای که در این جا دریغ است متذکر نشوم درسی است که از رابطه این پدر و پسر می توان گرفت که چقدر با منطق و دوستی با هم سخن می گفتند و به خواسته هم احترام می گذاردند. اسلام نیز فضایی را بین پدر و مادر و فرزندان توصیه می کند که در آن فرزندان بتوانند به راحتی با پدر و مادر خود حرف بزنند و پدر و مادر با دوربینی و فکر و اندیشه خود آنان را راهنمایی کنند. اسلام تلخی روابط میان پدر و مادر و فرزندان را نمی پسندد و اعتقاد دارد که تلخی ها و برخوردهای ناروا و عصبانیت مشکلی را در تربیت و هدایت فرزندان حل نمی کند.

اسلام از پدر و مادران می خواهد که همیشه رفتارشان با فرزندان خوب باشد، زیرا اگر راه دیگری را بخواهند در پیش بگیرند، چه بسا به

(1). تذکره القبور (فارسی)، شیخ عبد الکریم گزی، ص 59-60: «مرحوم حاجی ملا احمد نراقی در کتاب

«طاقدیس»، که مثنوی اوست، کرامت بزرگی از او به نظم آورده و ذکر کرده که مرحوم «میر» به ولایت کفر رفته و عمارت عبادتخانه آن ها خیلی قدیمی و محکم بوده و حضرات کفار بر «میر» حجت گرفته که دلیل حقیقت دین ما و محکمی آن و سستی دین شما آنکه مساجد شما به زودی خراب می شود و این بناها و عبادتخانه های ما چندین سال است بدین محکمی باقی است. «میر» در جواب گفته آن ذکرها که در مساجد خودمان می گوئیم و گفته می شود، اگر این جا گفته شود هر آینه خراب خواهد شد. آن ها گفته اند: تو اهل اسلام حاضری و این جا حاضر. بگو آن ذکرها را! مرحوم

«میر» مهلتی خواسته و رفته پیش خود با خداوند در این باب در مقام تضرع و زاری برآمده، بعد آمده مشغول به گفتن ذکر در عبادتخانه آنها شده، ناگاه در آنجا شکاف به هم رسیده خراب شده. و همین مطلب را نیز در «خزائن» نقل می کند و می گوید طاق آنجا خراب شد و دیوارها نزدیک بود روی هم بریزد که میر بیرون آمده و جمع کثیری از آنها مسلمان شده ...».

(2). آنها که می خواهند درباره این شخصیت اطلاع بیشتری داشته باشند به کتاب های زندگی ملاصدرا، ترجمه ذبیح الله منصوری و کتاب دو فیلسوف شرق و غرب: صدرالمতاهلین و انیشتین مراجعه کنند. در این رساله، در حدود سی فصل، بین یافته های صدرالمতاهلین از جهان و یافته های انیشتین مقایسه شده و ثابت شده است که بسیاری از یافته های انیشتین را 400 سال قبل از او صدرالمতاهلین یافته است. (مؤلف)

معرفت دینی، ص: 198

انحراف بیشتر آنان منتهی شود. پس، فضای خانه و نوع ارتباط والدین و فرزندان باید طوری باشد که فرزندان بتوانند به راحتی با پدر و مادر خود حرف بزنند و از تجربه پدر و مادر و هدایت آنان استفاده کنند.

مفهوم واقعی بشارت و انذار

این نگاه حتی در ارسال رسل نیز وجود داشته است. از این رو، آیات قرآن مجید همه انبیاء- از جمله پیغمبر اسلام- را «مبشر و منذر» معرفی می کند. «1» بشارت به معنی با حلم و آرامش و بردباری مردم را تشویق کردن و به آنان مژده دادن است. در مقابل، انذار قرار دارد که به معنی هشدار دادن است.

در ایام جنگ، آژیر قوز به معنای هشدار و اعلام خطر بود. به همین ترتیب، انذار نوعی هشدار است و در آن خوف و ترساندن مردم مطرح نیست. برای مردم هیولا درست کردن و دل آنان را خالی کردن انذار نیست. معنای جمالتی از قبیل:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ». «2»

ای جامه برخود پوشیده! برخیز و بیم ده.

«وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ». «3»

و خویشان نزدیکی را [از عاقبت اعمال زشت] هشدار ده.

این است که ای پیامبر به مردم یا به خویشاوندان خویش بگو مسیری که در آن قرار دارید به حکم عقل و منطق به بدبختی و خسارت و ضرر منتهی می شود!

در انداز، عصبانیت و تلخی و فریاد زدن وجود ندارد. هشدار تنها اثبات غلط بودن يك راه با دلیل و برهان است.

حکایتی از مرحوم حاج ملا هادی سبزواری

حکایتی که درباره ایشان در این جا مطرح است مربوط به نفس و

(1). از جمله در این آیات:

- بقره، 213: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...».

- نساء، 165: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِقَالِ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا».

- انعام، 48: «وَ مَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

- كهف، 56: «وَ مَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أُنْذِرُوا هُزُوًا».

- بقره، 119 و با اختلاف در سوره اسراء، 105؛ فرقان، 56؛ احزاب، 45؛ سباء، 28 و فاطر، 24: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ»

(2). مدثر، 2.

(3). شعراء، 214.

معرفت دینی، ص: 199

معنویت اوست که متکی به این حقیقت است که امام صادق، علیه السلام، می فرماید: داشتن تقوی و معرفت انسان را به مقامی می رساند که می تواند در امور دنیا (البته، در حد آن مقام) تصرف کند. «1» نقل است که حاجی مقداری مانده به غروب آفتاب به سمت منزل خویش می رفت که یکی از ماموران حکومتی که ایشان را نمی شناخت جلوی ایشان را گرفت. با این که ایشان در تمام سبزواری شناخته شده بود، اما خیلی از ماموران دولت که با مساجد و حوزه ها و مجالس محرم و صفر و ماه رمضان کاری نداشتند این چهره علمی و دینی را نمی شناختند. از طرفی، لباس های حاجی هم در عین این که مهم ترین چهره قرن سیزدهم در حکمت و فلسفه بود مانند لباس دهاتی های سبزواری بود. این بود که مامور دولت ایشان را نشناخت.

آن چنان که نقل شده است آن روز مامور از ایشان می پرسد: خانه فلان کس کجاست؟ حاجی می گوید: کاری با او داری؟ مامور کاغذی را نشان می دهد که نشان می دهد حاکم دستور داده ده گونی جو برای اسب های حکومتی از این مرد بگیرند. (پولی هم بابت این نوع حواله ها پرداخت نمی شد و در حقیقت مال مردم را به زور از آنان می گرفتند).

حاجی می بیند فردی که باید ده گونی جو را بدهد فرد متوسط الحالی است و ثروت و مال خاصی ندارد. این است که به مامور می گوید: با من بیا! ایشان مامور را به خانه خود می برد و از دسترنج کشاورزی خود ده گونی جو به این مامور می دهد.

مامور جو را می برد و در آخور برای مصرف اسب های حکومتی می ریزد، ولی وقتی مامورها صبح به سراغ اسب ها می روند می بینند آن ها گرسنه هستند و جوها در آخور دست نخورده مانده. هر چه اسب ها را وادار می کنند هیچ کدام از آن جو نمی خورند. ناچار، ماموری که جو را

(1). روایاتی که تلویحا بدین معنا دلالت دارند: الکافی، ج 2، ص 352؛ نیز محاسن، برقی، ج 1، ص 291: «عن حماد

بن بشیر قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال الله عز وجل: «من أهان لي وليا فقد أصدى لمحاربتي وما تقرب إلى عبد بشئ أحب إلى مما افترضت عليه وإنه ليتقرب إلى بالنافله حتى أحبه، فإذا أحبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبطش بها، إن دعاني أجبهته وإن سألتني أعطيتته»؛ نیز مسکن الفؤاد، شهید ثانی، ص 28؛ نیز بحار الانوار، ج 67، ص 26: «أوحى الله تعالى إلى بعض الصديقين: «إن لي عبدا من عبادي، يحبوني وأحبههم، ويشتاؤون إلى أشتاق إليهم، ويذكرونني وأذكركم، فإن أخذت طريقهم

أحببتك، وإن عدلت عنهم مقتك. فقال: يا رب وما علامتهم؟ قال: يراعون الظلال بالنهار، كما يراعى [الراعى] الشفيق غنمه، ويحنون إلى غروب الشمس، كما تحن الطير إلى أوكارها عند الغروب، فإذا جنهم الليل، واختلط الظلام، وفرشت الفرش، ونصبت الأسره، وخللا كل حبيب بحبيبه، نصبوا إلى أقدامهم، وافترشوا لى وجوههم، ونا جوني بكلامى، وتلقونى بانعامى، ما بين صارخ وباك، وما بين متأوه وشاك، وبين قائم وقاعد، وبين راکع وساجد، بعينى ما يتحملون من أجلى، ويسمعى ما يشكون من حى، أقل ما أعطيهـم ثلاثا: الأول: أقذف من نورى فى قلوبهم، فيخبرون عنى، كما أخبر عنهم. والثانى: لو كانت السماوات والارض وما فيهما فى موازينهم، لاستقللتها لهم. والثالث: أقبل بوجهى عليهم، أفترى من أقبلت بوجهى عليه، يعلم أحد ما أريد أن أعطيه؟».

معرفت دینی، ص: 200

آورده می‌خواهند و می‌گویند: این جو را از چه کسی گرفتی؟ می‌گوید: از صاحب فلان خانه در فلان کوچه.

کسی را برای تحقیق می‌فرستند و می‌بینند آن جوها متعلق به حاجی سبزواری بوده است. از ایشان می‌پرسند: چرا اسب‌ها از جویی که شما فرستادید نمی‌خورند؟ می‌گوید: من به آن جوها گفتم که چون این اسب‌ها متعلق به ظالمان است حق ندارید در دهان آن‌ها بروید! «1»

حکایتی از مرحوم شیخ ابراهیم امامزاده زیدی «2»

درباره این مرد الهی گفته اند: زمانی که خانه‌های تهران قدیمی بود، گاهی منزل پر از ساس می‌شد و دواى ضد ساس و ضد حیوانات موذی نیز در دسترس نبود. یکی از ارادتمندان شیخ، يك شب بعد از نماز مغرب، از این وضع گلایه می‌کند و به ایشان می‌گوید: آقا، زن و بچه من از این ساس‌ها که از در و دیوار خانه و رختخواب‌ها بالا می‌روند امان ندارند. چه کنم؟ ایشان می‌فرماید: امشب، در خانه بایست و به ساس‌ها بگو: ابراهیم گفت از این خانه بروید!

آن مرد می‌گفت: از آن روز تا حالا که سال‌ها از مرگ شیخ می‌گذرد، ما يك ساس هم در منزل ندیده‌ایم.

حکایتی از مرحوم شیخ محمد بهاری

يك شب مانده به عيد نوروز، مردی که چند دختر قد و نیم قد داشته به خانه می‌رود. دخترانش به او می‌گویند: همه بچه‌ها برای عيد لباس نو خریده‌اند، شما برای ما لباس نمی‌خری؟ او هم می‌گوید: إن شاء الله می‌خرم! در حالی که پولی برای این که پارچه‌ای بخرد نداشته است.

خود این مرد نقل می‌کرد که بعد از نماز صبح، در خانه ما را زدند. در را که باز کردم دیدم شیخ محمد بهاری است که چهار نوع پارچه نو با

(1). این داستان را نواده مرحوم حاج ملاهادی سبزواری، مرحوم اسراری، نقل کرده‌اند. (مولف)

(2). من یکی دو تن از شاگردان ایشان را دیده بودم و خودم هم به يك واسطه شاگرد ایشان محسوب می‌شوم. استاد من در سال 37 ش از دنیا رفت. (مولف)

معرفت دینی، ص: 201

خود آورده است. ایشان در تاريك - روشنی صبح آن‌ها را به من داد و گفت: با این پارچه‌ها برای فرزندان لباس تهیه کن!

چنین انسان‌های والامقامی در رابطه با بعد معنوی انسان (با تکیه به آیات و روایات) مطالب مهمی را طرح کرده‌اند که بسیار ارزشمند است. البته این سخنان تنها محصول زحمات این چند نفر نیست، بلکه شخصیت‌های بسیار مهمی مانند ملا عبدالرزاق گیلانی (معروف به عبدالرزاق لاهیجی)، مرحوم حاج ملا مهدی و حاج ملا احمد نراقی (این پدر و پسر کم‌نظیر)، مرحوم قیصری صاحب شرح فصوص الحکم، ملا علی نوری که در اصفهان زندگی می‌کرده‌است و ... در کتاب‌هایشان مسائل بسیار مهم و مفصلی را در رابطه با بعد معنوی انسان مطرح کرده‌اند که انسان قیمت و ارزش خویش را با فهم تحقیقات ایشان و موشکافی‌ها و زحمات علمی آنان در پرتو قرآن و روایات بهتر درک می‌کند و وقتی کسی قیمت خویش را به دست آورد، دیگر حاضر نخواهد شد خود را با غیر پروردگار عالم معامله کند یا به هیچ قیمتی خود را برای غیر خدا هزینه کند. «1» در سایه چنین فهمی است که هر کاری که انسان انجام می‌دهد حتی قدمی که بر می‌دارد یا لقمه‌ای که می‌خورد یا لباسی که می‌پوشد یا نگاهی که می‌کند یا رفتاری که با زن و فرزند خود دارد - برای خدا انجام می‌دهد و همه چیز را برای خدا هزینه می‌کند. بدین ترتیب، هم سود واقعی دنیا نصیب او می‌شود و هم سود ابدی آخرت نصیب او می‌گردد.

بر اساس آیات قرآن کریم و متن روایات، به قدری این هزینه شدن برای خدا مهم است که مرحوم حاجی سبزواری در روایتی نقل می‌کند که خداوند متعال به حضرت داود فرمود: در روز قیامت، حتی ثواب لقمه‌های غذایی که این بندگان خوردند را به آن‌ها عنایت می‌کنم. «2»

(1). تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج 5، ص 129: «ویروی أن الله سبحانه تاجر المؤمنين، فأغلى لهم الثمن، فجعل ثمنهم الجنة. وكان الصادق عليه السلام يقول: أيا من ليست له همه! إنه ليس لأبدانكم ثمن إلا الجنة، فلا تبيعوها إلا بها، وأنشد الأصمعي للصادق عليه السلام: أئامن بالنفس النفيسة رها* فليس لها في الخلق كلهم ثمن/ بها نشترى الجنات إن أنا بعثها* بشئ سواها إن ذلكم غبن/ إذا ذهبت نفسي بدنيا أصبتها* فقد ذهب الدنيا، وقد ذهب الثمن».

(2). این روایت در پایان حاشیه منظومه حکمت آمده است. (مؤلف)

نیز: کنز العمال، متقی هندی، ج 3، ص 101؛ و فیض القدير، مناوی، ج 6، ص 67: «أوحى الله إلى داود: ما من عبد يعتصم بي دون خلقى أعرف ذلك من نيته فتكيد السماءات بمن فيها إلا جعلت له من بين ذلك مخرجا».

معرفت دینی، ص: 202

آری، تنها در این بعد است که انسان به چنین سودهای عظیمی دست پیدا می‌کند؛ چنان ارزشی که وجود مبارك امام عسگری، علیه السلام، درباره آن می‌فرماید:

اگر همه دنیا را در لقمه‌ای جای دهند و من این لقمه را با دست خود در دهان یکی از این افراد بگذارم، می‌ترسم حق او را ادا نکرده باشم. «1»

حکمت خلقت انسان

آن قطعه ناب، که محصول آیات کتاب خدا و روایات است و به وسیله اهل دل و اهل خدا تنظیم شده، این است:

«الغرض من خلقه الانسان معرفه الله»

هدف خداوند از آفرینش انسان این بود که این ظرف از عرفان به خداوند پر شود.

«والوصول الى محبته والانس به»

رسیدن به عشق خدا و برقرار کردن انس با خداوند هدف دیگر خلقت بوده است. یعنی اراده خداوند بر این تعلق گرفت که خاکی را به شکل انسان بیافریند و معرفت خویش را در آن جای دهد و قلب او را افق ظهور عشق خویش قرار دهد و انیسی در این عالم برای خود آماده کند که با حق انس بگیرد. اما:

«لا يمكن هذين الامرين الا بتصفية القلب».

یعنی چنین چیزی تحقق پیدا نمی کند مگر این که انسان دل را از هر نوع چرك و آلودگی پاك كند و قلبی عالی از حرص و بخل و کینه و ربا و غرور و طمع و نفاق داشته باشد. چنین قلبی است که در قیامت منفعتی برای انسان خواهد داشت. در سوره صافات آمده است:

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ. إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ». «2»

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی سالم [از

(1). این روایت در کتاب مخرجه شیخ بهایی آمده است. (مولف)

(2). شعراء 88- 89.

معرفت دینی، ص: 203

رذایل و خباثت [به پیشگاه خدا بیاورد.

هرکس در قیامت قلب سلیم داشته باشد با رضایت خدا و بهشت او روبه رو می شود. اگر این ظرف آلودگی اندکی نیز داشته باشد خداوند به فضل خود آن را پاك می کند و گرنه، صاحبش نمی تواند وارد بهشت شود. آلودگی های قلبی این اندازه خطرناک اند و همه مشکلات جهان نیز از این آلودگی های قلبی است.

مستکبرانی که در طول تاریخ سبب ایجاد این همه بلا در عالم شده‌اند دو خصلت مهم در نهاد خویش داشته‌اند: بی‌رحمی و طمع. در حقیقت، قلب آنان از این دو خصلت نجس شده بود و قلب نجس صاحبش را تبدیل به موجودی ظالم و ستمگر و غارتگر می‌کند. حال، میزان تعدی این قلب نجس به حقوق دیگران و خروج از حق بسته به میزان توانایی و قدرت صاحب آن دارد. زمانی قدرت او این قدر زیاد است که از آن سوی دنیا در امور عراق و افغانستان دخالت می‌کند و آن‌ها را اشغال می‌کند، و گاهی قدرتش در حد يك کشور یا منطقه است و گاهی در حد يك محله یا يك خانه. به هر حال، وقتی قلب شخص آلوده باشد، بی‌تردید ظلم از او صادر می‌شود، اما صاحب قلب پاك و رحیم و وابسته به پروردگار جز خیر و خوبی چیزی از آن صادر نمی‌شود.

نمونه‌ای از رفتارهای اهل معرفت

یادم هست یکبار در سفر حج محل اقامت ما از مسجد الحرام دور بود و پیاده حدود 45 دقیقه طول می‌کشید به مسجد الحرام برویم. در همین سفر، شخص دیگری نیز با ما بود که راهش دورتر از ما بود و عمد هم داشت هر شب پیاده به مسجد الحرام برود. برای همین، ساعت نه شب راه می‌افتاد و حدود ده و ربع به مسجد الحرام می‌رسید و دوباره همین راه را باز می‌گشت.

معرفت دینی، ص: 204

من خیلی از معرفت این شخص استفاده کردم و واقعا خدا لطف خاصی به او داشت. او از آن دسته انسان‌هایی بود که واردات عالم ملکوت بر قلبشان فراوان است. در حقیقت، از آن‌ها بود که پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، درباره‌شان فرموده است:

«من أخلص لله أربعين يوما ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه». «1»

هر کس چهل روز خود را برای خدا خالص کند، چشمه‌های حکمت از قلب بر زبانش جاری خواهد شد.

همراهان برائیم تعریف کردند که يك شب که ایشان از مسجد الحرام بازگشته بود و لباسش را درآورده بود تا روی جالباسی بگذارد، دیده بود مورچه‌ای روی لباسش راه می‌رود. او نگاهی به مورچه کرده و دوباره لباسش را پوشیده بود و مورچه را در جایی نگاه داشته و به راه افتاده بود. هم‌اتاقانش پرسیده بودند: کجا می‌روی؟ گفته بود: در مسجد الحرام، آن‌جا که قرآن و نماز می‌خواندم این نوع مورچه‌ها رفت و آمد داشتند. این مورچه لانه‌اش آن‌جاست و اگر این‌جا ره‌ایش کنم خانه‌اش را پیدا نمی‌کند. من می‌روم او را به لانه‌اش برسانم!

این است که می‌گوییم قلب رحیم و وابسته به حق قلبی مهربان و ملکوتی است.

حکایتی از مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی

مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی، رضوان الله تعالی علیه، از علمای رده اول مشهد و از شاگردان مرحوم میرزا مهدی اصفهانی بود. از آیت الله زنجانی که در مشهد زندگی می‌کنند و صاحب رساله هستند شنیدم که می‌فرمودند: آقا میرزا جواد آقا به مقام خلع رسیده بود؛ یعنی بدنش را در مشهد می‌گذاشت و خودش به مکه و کربلا و این طرف و آن طرف می‌رفت و دوباره به بدن ملحق می‌شد.

(1). عیون أخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق، ج 1، ص 74: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما أخلص عبد الله عز وجل أربعين صباحا إلا جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه»؛ نیز کنز العمال، متقی هندی، ج 3، ص 24؛ نیز الموضوعات، ابن جوزی، ج 3، ص 144؛ نیز الجامع الصغير، جلال الدین سیوطی، ج 2، ص 560: «من أخلص الله أربعين يوما ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه».

معرفت دینی، ص: 205

نقل است که ایشان يك شب در مشهد جایی میهمان بودند و برای بازگشت نیم ساعتی دیر کردند. کلید منزل هم پیش ایشان نبود تا داخل منزل شوند. این بود که عمامه‌شان را درآوردند و کنار دیوار روی خاک خوابیدند و عبایشان را روی خود انداختند. آنان که ایشان را می‌شناختند و از کوچه رد می‌شدند می‌دیدند ایشان خواب است و بیدارش نمی‌کردند. بالاخره، یکی از آنها که اهل سحر بودند و به حرم می‌رفتند يك ساعت مانده به اذان صبح ایشان را دید که خاک مالی شده است. پرسید: آقا، چرا این طور شده‌اید؟ فرمود: این جا خوابیده بودم. گفت: مگر در خانه کسی نیست؟ فرمود: چرا، ولی همسر من ده شب می‌خوابد و يك ساعت و نیم به صبح بیدار می‌شود. من اگر در می‌زدم، ایشان از خواب بیدار می‌شد و این ظلم بود. به من هم نگفته بود اگر دیر آمدی بیدارم کن. افزون بر این، همسر من سیده است و من در آزار ایشان تحمل جواب قیامت را ندارم.

همچنین، گفته‌اند ایشان در تشییع جنازه همسرشان که زودتر از ایشان از دنیا رفت جلو جنازه نیامدند، بلکه در پس آن ایستادند، در حالی که علما همیشه جلوی جنازه حرکت می‌کنند. هر چه به ایشان اصرار کردند که جلو بروند نپذیرفت و گفت: این بی‌احترامی است. من در ایام حیاتشان از بالای سر ایشان هم رد نشدم!

این نمونه‌ای از ارزش حضور قلب سلیم در انسان و آراستگی او به معرفت است. حیف از چنین مردمی که در زمانه ما کمیاب‌اند اگر بمیرند، و صد حیف بر زندگی کسانی که می‌توانند اهل معرفت و صاحب‌دل باشند، اما به نادانی و غفلت روزگار می‌گذرانند:

يك دو بيتی وقت مردن گفت افلاطون و مرد

حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن.

معرفت دینی، ص: 211

12- ارکان حیات معنوی انسان

معرفت دینی، ص: 213

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على أعدائهم اجمعين

زمانی که آدم، علیه‌السلام، آفریده شد، این حقیقت برای او بیان گردید که او و فرزندانش از دو حیات برخوردارند: اول، حیات مادی که در ارتباط با عناصر دنیای خاک است؛ و دوم حیات معنوی که در ارتباط با ارزش‌های الهی و ملکوتی است.

نکته مهم در این میانه آن است که حیات مادی برای انسان هیچ‌گونه امتیازی نسبت به جانداران دیگر ایجاد نمی‌کند، زیرا در حیات مادی تنها بدن و تامین نیازهای آن مطرح است (یعنی همان کاری که همه حیوانات عالم نیز انجام می‌دهند). از این روست که قرآن مجید وقتی نعمت‌های مادی پروردگار را نام می‌برد، با ظرافت تمام در این باره می‌فرماید:

«وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا* أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا* وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا* مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ». «1»

و زمین را پس از آن گسترانید. و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد. و کوهها را محکم و استوار نمود. تا مایه بهره‌وری شما و دام‌هایتان باشد.

یعنی سفره مادی جهان برای بهره‌گیری شما و چارپایان شما گسترده

(1). نازعات، 30- 33. نیز: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ* أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا* ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا* فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا* وَ عِنَبًا وَ قَضَبًا* وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا* وَ حَدَائِقَ غُلْبًا* وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا* مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ». عبس، 24- 32.

معرفت دینی، ص: 214

شده است. به عبارت دیگر، در امور مادی و بدنی، و کوشش‌ها و فعالیت‌های خوراکی و آشامیدنی و شهوانی هیچ فرقی میان انسان و موجودات دیگر روی زمین نیست.

ارکان حیات معنوی انسان

مایه امتیاز انسان بر موجودات دیگر حیات معنوی اوست. دقت در آیات قرآن کریم این حقیقت را نشان می‌دهد که در آغاز آفرینش انسان چهار مسئله مهم طرح شده است که ارکان حیات معنوی او محسوب می‌شوند:

- مسئله نخست موضوع خلافت است:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». «1»

- دوم، مسئله معرفت است:

«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا». «2»

- سوم، مسئله هدایت است:

«فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». «3»

- و چهارم، مسئله کرامت است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا». «4»

این چهار حقیقت نشان دهنده حیات معنوی انسان و مایه امتیاز او از سایر موجودات عالم است؛ خاصه آن که خداوند در پایان آیه می‌فرماید:

«فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا».

انسان معمار حیات معنوی خویش است

موضوع بسیار مهم دیگری که در این جا مطرح است این است که قوانین حیات معنوی را پروردگار وضع کرده، اما معماری آن به خود انسان سپرده شده است. به عبارت دیگر، پروردگار عالم مصالح ساخت

(1). بقره، 30.

(2). بقره، 31.

(3). بقره، 38.

(4). اسراء، 70.

معرفت دینی، ص: 215

این حیات معنوی را در کتاب‌های آسمانی و به وسیله انبیاء و امامان بزرگوار ارائه کرده است، اما ساخت ساختمان حیات معنوی را- به سبب اختیار و آزادی‌ای که به انسان داده و عقلی که به او عنایت کرده- در اختیار خود او گذاشته است:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا». «1»

این آیه صراحت در این معنا دارد که خداوند راه ساخت حیات معنوی را برای انسان بیان کرده و او در مقابل این راهنمایی دو انتخاب بیشتر ندارد: یا از اختیار و عقل و اندیشه و وجدان و فطرت و انصاف و سمیع و بصیر بودن خود استفاده می کند و ساختمان حیات معنوی خود را می سازد، یا این که بر اثر غفلت و جهالت بدان پشت می کند و در ساختن آن گامی بر نمی دارد.

آن ها که ساختمان حیات معنوی خود را می سازند، در حقیقت، به قول اهل دل و اهل سلوک افقی در خود ایجاد می کنند و «مطلع الفجری» در زندگی خویش می آفرینند که از این افق و مطلع الفجر معانی و مفاهیم اسماء و صفات پروردگار طلوع می کند و به واسطه آن انسان «خداگونه» می شود. خداگونه شدن نیز تعبیری است که از این روایت قدسی برداشت شده است:

«عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی». «2»

یعنی اگر کسی وارد فضای حیات معنوی شود، نمونه ای از اسماء و صفات پروردگار خواهد شد.

پیامبر اسلام مظهر اسماء و صفات الهی بود

در آخرین آیات سوره مبارکه توبه، پروردگار عالم در وصف پیامبر خویش می فرماید:

«حَرِصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ». «3»

(1). انسان، 3.

(2). جواهر السنیة، حر عاملی، ص 361.

(3). توبه، 128.

خداوند در این آیه پیامبر را با وصف رئوف و رحیم معرفی می‌کند. در حالی که رئوف و رحیم نخست خود اوست. نتیجه آن که پیغمبر عظیم الشان اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله، دارای حیاتی معنوی است که از این حیات مفاهیم اسماء و صفات خداوند طلوع کرده است.

همچنین، خداوند در آیه‌ای دیگر از قرآن مجید وجود مبارك پیامبر اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله، را رحمت خود در میان مردم می‌خواند:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ». «1»

بی شک، این رحمت نیز جلوه‌ای از رحمت و رأفت و رحیمیت خداوند است.

همچنین است عفو و گذشتی که در آیات قرآن مجید از پیامبر اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله، بیان شده است. «2» این گذشت و عفو و نرمی که پیامبر با مردم داشته نیز جلوه همان نرمی و گذشت پروردگار مهربان عالم است. «3»

ارزش انسان به حیات معنوی اوست

آدمی به حیات معنوی خویش ارزش پیدا می‌کند، اما اگر او به سراغ این حیات و جنبه معنوی و ملکوتی خود نرود و افق طلوع اسماء و صفات حق نشود، ارزشی ندارد.

مسئله مهم دیگر در این است که همه می‌توانند طلعه‌گاه چنین آفتابی باشند. البته، به اندازه وسع و ظرفیت خود. پیامبر عظیم الشان اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله، به اندازه سعه وجودی خود افق اسماء و صفات حق بودند و سایر انسان‌ها نیز به اندازه سعه وجودی خود می‌توانند خداگونه شوند؛ زیرا اگر نمی‌توانستند، پیامبر اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله، هرگز از آنان دعوت نمی‌کرد تا به اخلاق الهی آراسته شوند:

«تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ». «4»

(1). انبیاء، 107.

(2). در قرآن معمولاً دستور به عفو داده شده است و مصادیق عفوهای پیامبر در تاریخ موجود است که نمونه بارز آن عفو مردم مکه به هنگام فتح آن‌جا بود. آل عمران، 159: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ

لَا تَفْضُوا مِنْ حَوْلِكُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ؛ نیز اعراف، 199: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ».

(3). پی نوشت پیشین.

(4). تفسیر رازی، ج 11، ص 58؛ بحار الانوار، ج 58، ص 129.

معرفت دینی، ص: 217

این دعوتی عمومی است و بدین معناست که همه باید به اخلاق خداوندی آراسته شوند و اهل مهر و محبت و رحمت و رافت و گذشت باشند.

سخنی از امیرمومنان، علیه السلام

حال، باید دید اگر کسی در پی ساختن حیات معنوی خویش نباشد در این عالم چه موقعیتی دارد. امیر مومنان در این باره در خطبه 86 نهج البلاغه مطلب عمیقی را مطرح کرده اند که جای بسی تأمل دارد، اما پیش از پرداختن به آن لازم است درباره بعد ملکوتی و معنوی این امام همام بر اساس آیات قرآن سخن بگوییم تا مقام معنوی حضرت و میزان علم ایشان تا حدودی معلوم شود.

علی، علیه السلام «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است

مقایسه آیاتی از سوره های مبارکه نمل و رد میزان دانش و بصیرت و بینش وجود مبارک امیرالمومنین، علیه السلام، را نشان می دهد. قرآن مجید می فرماید: هنگامی که هدهد بعد از چند روز غیبت از بارگاه حضرت سلیمان، علیه السلام، به محل خود باز آمد به سلیمان گفت: از کشوری عبور کردم که مردم آن خورشیدپرست بودند و زنی بر آنها حکومت می کرد که تحت سلطنتش از نظر ساخت و زینت و عناصری که در آن به کار برده بودند قابل توجه بود. برای همین، سلیمان نامه ای به این پادشاه نوشت و او را به بارگاه خویش دعوت کرد و برای این که قدرت خود را نیز به او نشان دهد به بارگاه نشینان خود فرمود: کدام يك از شما می توانید تخت این پادشاه را به محل حکومت من منتقل کنید؟

«أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا».

قرآن مجید می‌فرماید عفریتی از طایفه جن به سلیمان، علیه‌السلام،

معرفت دینی، ص: 218

گفت: من این کار را انجام می‌دهم، قبل از این که شما از جایتان بلند شوید:

«قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ».

اما مرد دیگری که در بارگاه بود و روایات او را آصف بن برخیا، وصی سلیمان، دانسته‌اند گفت: در چشم به هم زدن این کار را انجام می‌دهم. بعد هم تخت را حاضر کرد.

مطلبی که در این جا خیلی مهم است این است که پروردگار درباره این مرد می‌فرماید:

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ».

یعنی قدرتی که این بزرگوار داشت ناشی از علم او به مقداری از کتاب بود. البته، تاکنون به روشنی معلوم نشده است که منظور از این کتاب چیست، ولی واضح است که این شخص به نص قرآن کریم قسمتی از این کتاب را می‌دانسته است.

تواضع حضرت سلیمان، علیه‌السلام

حال، باید روحیه حضرت سلیمان، علیه‌السلام، را نظاره کرد که با داشتن چنین نیروهایی که کمتر از يك چشم بر هم زدن تختی را از آن فاصله بعید جا به جا می‌کردند، باد در دماغ نمی‌اندازد، سینه سپر نمی‌کند و از کلمه «من» استفاده نمی‌کند. من گفتن دلالت بر ضعف و جهل و بی‌خبری انسان دارد. يك نفر فقط حق دارد به حقیقت بگوید «من» و آن وجود مقدس حضرت حق است که چرخ‌های هستی به اراده او به وجود آمده و به اراده او می‌گردد.

از این رو، رسول خدا، صلی‌الله‌علیه‌وآله، هر وقت می‌خواستند نامه‌ای بنویسند در ابتدای نامه به کاتب می‌فرمودند: بنویس:

«بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله الأُمِّي رسول الله...».

معرفت دینی، ص: 219

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله ورسوله». «1»

امیرالمومنین، علیه السلام، نیز در ابتدای اغلب نامه‌هاشان عبارت «من عبدالله علی بن ابی طالب» دیده می‌شود و این حالت در میان همه انبیا و ائمه، علیهم السلام، وجود داشته است. حق هم همین است، زیرا برای اولین تا آخرین انسان هیچ زمینه‌ای برای منیت و تکبر و غرور وجود ندارد. هر کس متکبر است کبرش دروغ است، زیرا کبریا تنها کسی است که همه قدرت‌ها پیش اوست. «2»

به واقع، چه قدرتی نزد ماست؟ همه رابطه ما با آفرینش در بادی است که فرو می‌رود و بر می‌آید و اگر کسی نتواند این رابطه را حفظ کند، می‌میرد.

پیش صاحب نظران ملك سلیمان باد است بلکه آن است سلیمان که ز ملك آزاد است.

از طرفی، سایر شئون زندگی ما نیز بر باد است. وقتی سوار قطار می‌شویم، ترمزهای قطار بر اساس باد و فشار آن تنظیم شده است؛ دوچرخه و ماشین و موتورهایمان سوار بر باد است؛ هواپیماها سوار بر باد است. همه زندگی بر باد است. این که دیگر غرور و کبر و منیت ندارد.

حکایت کرده‌اند که یکی از پادشاهان آن قدر من در سخنانش داشت که ملائکه ناراحت شدند و به خداوند عرضه داشتند: خدایا، چیزی که دست این مخلوق نیست. چرا به ناصواب خود را من می‌داند؟!

خداوند به شکم پادشاه امر کرد که از اسهال متوقف نشود و از آن طرف یکی از فرشتگان را مامور تنبیه او کرد. او نیز خود را به شکل طبعی در آورد و سوی قصر پادشاه به راه افتاد.

پادشاه از ناراحتی بسیاری رنج می‌برد و هر چه پزشکان در بهبود او

(1). الاختصاص، شیخ مفید، ص 42: «بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله الأُمی رسول الله إلى يهود خير...»؛ نیز خلق أفعال العباد، بخاری، ص 97: «عن عبيد الله عن عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما أخبره أن أبا سفیان بن حرب بن أمیه أخبره بهذا فإذا فيه بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله ورسوله»؛ نیز السنن الکبری، نسائی، ج 6، ص 311: «... قال أبو سفیان ثم دعا بكتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فأمر به فقرأ فإذا فيه بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله ورسوله إلى هرقل عظيم الروم سلام على من اتبع الهدى...»؛ نیز المبسوط، شیخ

طوسی، ج 8، ص 123: «كتب إلى ملك الفرس كتابا" بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله إلى كسرى بن هرمز أن أسلموا تسلموا...»؛ نیز تاریخ الطبری، طبری، ج 2، ص 294؛ نیز تاریخ ابن خلدون، ج 2، ق 2، ص 36: «ابن إسحاق قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عمرو بن أمية الضمري إلى النجاشي في شأن جعفر بن أبي طالب وأصحابه وكتب معه كتابا بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله إلى النجاشي الاصحح ملك الحبشه سلم أنت فاني أحمد إليك الله الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن...».

(2). نُجج البلاغه، خطبه 192: «الحمد لله الذي لبس العز والكبرياء واختارهما لنفسه دون خلقه، وجعلهما حمى وحرما على غيره، واصطفاهما لجلاله، وجعل اللعنه على من نازعه فيهما من عباده».

معرفت دینی، ص: 220

تلاش می کردند بدتر می شد. این بود تا روزی فرشته الهی که به لباس اطبا در آمده بود از کنار دربار رد شد. در این اثنا، مامور قصر از او پرسید: چه کاره ای؟ گفت: طبیب. گفت: اعلیٰ حضرت مریض است، می شود او را معاینه کنی؟

طبیب موافقت کرد و او را بر بالین پادشاه بردند. طبیب پس از معاینه شاه رو به او کرد و گفت: نیمی از مملکت خویش را به نام من بنویس تا مداوایت کنم! پادشاه گفت: طبیب، چرا این قدر ویزیت گران است؟ برای مداوای اسهال که نصف يك مملکت نمی گیرند!

گفت: اختیار با خود توست: می خواهی بده و می خواهی نده!

پادشاه که داشت از فرط بیماری می مرد، پیش خود فکر کرد که ما سند را می نویسیم و بعد از خوب شدن آن را نمی دهیم!

طبیب دارویی داد و پادشاه خوب شد و خود پس از معالجه پادشاه در جایی اقامت کرد که در دسترس باشد. از قضا، بعد از سه روز، شاه به دل درد سختی مبتلا شد و دچار یبوست سختی گشت. دوباره اطبا از درمان او عاجز شدند تا این که شاه دستور داد همان طبیب را بیاورند. ماموران طبیب را پیدا کردند و نزد شاه بردند. او نیز پس از معاینه گفت: تو را درمان می کنم، ولی نصف دیگر کشورت را می گیرم!

شاه گفت تا سند بنویسند و طبیب دارویی به او داد که در دم شکمش باز شد. پس از آن، رو به شاه کرد و گفت: من دیناری از تو نمی‌خواهم. اما می‌خواهم بدانی مملکتی که به يك اسهال و ییوست از دست می‌رود، این همه منیت ندارد.

علم من، صندلی من، وکالت من، دانش من، مرجعیت من، نوشته من، مقام من، مرتبه من، حکومت من، ... چه خبر است و ما را چه می‌شود؟ عادت کنیم تا به حقیقت در کنار هر برنامه‌ای که داریم خدا را قرار دهیم

معرفت دینی، ص: 221

و این روش سلیمان، علیه‌السلام، است که وقتی تحت بلقیس را در بارگاه خود می‌بیند، اشک در چشمانش جمع می‌شود و می‌گوید:

«هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ». «1»

این کاری بود که خدای من انجام داد تا مرا آزمایش کند که پیشانی شکر برایش به خاک می‌گذارم یا در برابر او سینه‌سپر می‌کنم.

این آیات سوره نمل بود که در آن عبارت «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» آمده بود. اما آیه شریفه سوره مبارکه رعد:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسَتْ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ». «2»

در ابتدا، باید گفت که کافر به معنای پرده‌پوش و پنهان‌کننده حق است. بدین ترتیب، معنی آیه این خواهد بود که ای پیامبر، کفار - یعنی کسانی که حق را پنهان می‌کنند - می‌گویند تو فرستاده خدا نیستی. در پاسخ آنان بگو: من دو شاهد بر رسالت خود دارم: اولین شاهد من خداست که با قرآن و معجزات دیگر نبوت مرا تصدیق کرده است؛ و دوم شاهد رسالت من کسی است که علم کتاب در نزد اوست.

بر اساس روایات، کسی که علم همه کتاب در نزد اوست وجود مبارك علی بن ابی طالب، علیه‌السلام، است «3» که در زمان نزول این آیه هجده سال بیشتر نداشتند. «4» حال، می‌توان از مقایسه دو آیه مقام امیرالمومنین، علیه‌السلام، را تا حدودی دانست. نیز، از مضمون آیه می‌توان فهمید که خداوند در مسئله شهادت بر نبوت پیامبر اسلام، شهادت امیرالمومنین، علیه‌السلام، را در کنار شهادت خویش قرار داده است.

از این رو، علی کسی است که خطا و اشتباهی در دیدگاه و بینش خود ندارد و درباره هیچ موضوعی اشتباه نمی‌اندیشد؛ او کسی است که

(1). «وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْيَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ* لَاعْذِبْنِهِ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَازِبْنَهُ أَوْ لِيَائِيْنِي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ* فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تَحُطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ* إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ* وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ* أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يَخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تَعْلَنُونَ* اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ* قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ* أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ* قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَإِنَّي أَلْقَى إِلَى كِتَابِ كَرِيمٍ* إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَى وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ* قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَإِنَّي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَهُ أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونَهُ* قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ* قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّهُ أَهْلَهَا أَذْلَهُ وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ* وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظَرَهُ بِمِ رِجْعِ الْمُرْسَلِينَ* فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ* أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَاقِبِلٍ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذْلَهُ وَهُمْ صَاغِرُونَ* قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَإِنَّي يَأْتِيَنِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ* قَالَ عَفَرْتُ مِنْ الْجُنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِي أَمِينٌ* قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَظْهَرْ لَهُ أَشْكُرَ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌ كَرِيمٌ». نمل، 20- 40.

(2). رعد، 43.

(3). الأُمَالِي، شيخ صدوق، ص 659: «أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِي، قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» قَالَ: ذَاكَ وَصَى أَخِي سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، قَالَ: ذَلِكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ».

(4). سوره مبارکه رعد در مکه نازل شده است. با اثبات نزول سوره رعد در مکه تمام یاوه‌گویی‌ها و یاوه‌نوشته‌های بیگانگان درباره امیرمومنان پاسخ داده می‌شود و فضل ایشان بر دیگران رخ می‌نماید. از این رو، این آیه عجب و شگفت‌آوری است و هضمش برای عقول مشکل است. (مؤلف)

معرفت دینی، ص: 222

پروردگار عالم از او به «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» تعبیر کرده است. او چنین عینکی به چشم قلب خویش داشته و هر چه را می‌دیده درست می‌دیده است. لذا، با چنین نگاه و بینش درستی، در خطبه 87 نهج البلاغه، که به نظر می‌آید از خطبه‌های کمرشکن و حزن‌آور حضرت باشد، نظر خویش را درباره کسانی که زندگی را فقط در بدن خود خلاصه کرده و بعد حقیقی و اصیل خود را فراموش کرده و با حیوانات عالم زلف خویش را گره زده‌اند بیان کرده و گفته است:

«الصورة صورة انسان والقلب قلب حیوان».

یعنی اینان در ظاهر به شکل انسان‌اند، ولی قلبشان قلب حیوانات است. تکیه حضرت بر کلمه قلب نیز از آن روست که قرآن مجید مرکز فهم را در انسان قلب او می‌داند؛ بر اساس این آیه:

«هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا». «1»

این عده به ظاهر انسان و در باطن حیوان‌اند؛ یعنی همان طور که حیوان هیچ حقیقی از حقایق عالم را نمی‌فهمد، این عده نیز از حقایق چیزی نمی‌فهمند. برای مثال، اگر کسی برای شتری کتاب‌های ابن‌سینا را بخواند یا از آراء صدر المتألهین سخن بگوید یا آیات قرآن مجید را بخواند، او هیچ از آن‌ها نمی‌فهمد. انسانی که نخواست حقیقت را بفهمد نیز مانند این چارپایان است. با این تفاوت که او مایه فهم و درک را در خویش داشته و نخواست از آن بهره بگیرد و حیوان چنین مایه‌ای ندارد.

حضرت در ادامه سخن خود می‌فرمایند:

«لا يعرف باب الهدى فيتبعه ولا باب العمى فيصد عنه. فذلك ميت الاحياء فأين تذهبون. و أنى تؤفكون. و الاعلام قائمة، و الآيات و اضحة، و المنار منصوبة فأين يتاه بكم. بل كيف تعمهون و بينكم عترة نبيكم و هم أزمة الحق و اعلام الدين و السنة الصدق. فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن». «2»

(1). اعراف، 179: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»، نیز فرقان 44 «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا».

(2). نُحج البلاغه، خطبه 87.

معرفت دینی، ص: 223

لا یعرف باب الهدی فیتبعه

باب هدی همان بایی است که آدم خاکی را تبدیل به خلیفه خدا کرده و شایسته گرفتن علم اسماء ساخته است. باب هدایت بایی است که ظرف گلین وجود آدمی را تبدیل به ظرف دین و آیین و کرامت الله کرده است. این باب هدایت است که عده‌ای آن را نمی‌جویند و تا آخر عمر نمی‌فهمند که غیر از راه جسم و شکم و شهوت راه دیگری به نام صراط مستقیم و راه خدا نیز وجود داشته است که اگر آن را دنبال می‌کردند، از کرم میان لجن بودن در می‌آمدند و به سوی مقام قرب و لقاء حق حرکت می‌کردند.

ولا باب العمی فیصد عنه

«عنه» در کنار «یصد» بدین معناست که آنان کوردلی را نفهمیده‌اند تا از آن رویگردان شوند و این همه ضرر نکنند. آنان نیندیشیده‌اند که آیا پروردگار عالم آفرینش خویش را معطل داشته تا این جنس دو پا بیاید و مانند سایر حیوانات بخورد و بمیرد و لذت ببرد. آیا جهان معطل همین کار بود؟ اگر به واقع چنین بود، چه نیازی به خلق انسان وجود داشت؟ در این زمین، 20 میلیون سال است که مورچه و موربانه و مار و عقرب و ... زندگی می‌کنند و دایناسورها سال‌هاست که از خلقت و نابودی‌شان گذشته است. در این زمینه، جهان خداکم نداشت تا پروردگار احساس کند زمین موجوداتی از این دست کم داشته تا نیاز به خلق آدمیزاد باشد.

این عده نه راه هدایت را فهمیدند تا در آن حرکت کنند و نه راه ضلالت را تا از آن پرهیز کنند. این است که کوردل ماندند و با حیوانات همپایه شدند. قلب اینان از فهم حقیقت کور است و به فرموده پیامبر اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله، بدترین شرها نیز همین است:

«شرّ العمی عمی القلب». «1»

(1). الامالی، شیخ صدوق، ص 577؛ نیز با اختلاف کلمه در کافی، ج 8، ص 81. (اعمی به جای شر).

معرفت دینی، ص: 224

به سبب همین کوردلی است که آن‌ها دور بدن خویش می‌چرخند. طواف آنان به دور خدا نیست، به گرد شکم و شهوت است؛ در حالی که اگر به دور خدا طواف می‌کردند هم شکمشان از روزی حلال آباد می‌شد و هم شهوت حلال نصیبشان می‌گشت و هم در قیامت بهشت ابد را به ارث می‌بردند. آیات بسیاری از قرآن بدین معنا دلالت دارند. از جمله:

«رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ». «1»*

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ». «2»

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْوَابِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ أَ فَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ يَنْعَمَتِ اللَّهُ هُمْ يَكْفُرُونَ». «3»

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُم الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُم فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ». «4»

فذلك ميت الاحياء

تعبیر امیرالمومنین، علیه‌السلام، درباره چنین انسان‌هایی مردگان به ظاهر زنده است. در حقیقت، اینان همان مرده‌هایی هستند که خدا در سوره فاطر درباره آنان به پیامبر اسلام، صلی‌الله‌علیه‌وآله، می‌فرماید:

«وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ». «5»

یعنی ای پیامبر، کسی مانند عموی تو مرده‌ای در قالب یک قبر متحرك است. بدن عموی تو قبر اوست و خودش نیز مرده بدبویی در این قبر بیش نیست. این مرده کسی است که غفلت و جهالت گوش و قلبش را میرانده است، به طوری که حتی تو نیز با این قدرت معنوی نمی‌توانی پیام مرا به او برسانی. آری، باید روزنه امیدی وجود داشته باشد تا دم مسیحایی بتواند نجات‌بخش باشد، ولی کسی که به دست خویش خود

(1). می تواند اشاره به آیات زیر باشد: بقره، 172: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»؛ نیز نحل، 72: «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَلْبَابِلِ يُؤْمِنُونَ وَ يَنْعَمَتِ اللَّهُ هُمْ يَكْفُرُونَ»؛ نیز غافر، 64: «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُم فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»؛ نیز مؤمنون، 51: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»؛ نیز اسراء، 70: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا».

(2). بقره، 172.

(3). نحل، 72.

(4). غافر، 64.

(5). فاطر، 22.

معرفت دینی، ص: 225

راکشته و هلاک کرده این دم نیز در او اثری ندارد. از این روست که مولی الموحدين اعلام کرده اند کسانی که خالی از معرفت هستند میت اند. حال، این میت چقدر می ارزد؟ هیچ.

فرض کنید گوسفند زنده قیمتش نود هزار تومان است. اگر مطابق قواعد شرعی این گوسفند ذبح شود، گوشتش کیلویی 4 یا 5 هزار تومان قیمت دارد، ولی اگر از بلندی بیفتد یا گیاه سمی بخورد و بمیرد هیچ نمی ارزد. اما انسان مرده نجس است و قیمتی ندارد و چاره ای جز دفن کردنش نیست، زیرا اگر بماند، اهل شهر از بوی تعفنش ناراحت می شوند. این چنین است که وقتی این انسان مرده را - که از دیدگاه امیرالمومنین، که نظر قرآن است، تنها بدن متحرکی دارد - در قیامت به خدا عرضه کنند، آن را به هیچ هم نمی خرد.

مردگان در قیامت قبری دارند به نام دوزخ و زندگان در قیامت باغی دارند به نام بهشت. این آخرین حرف قرآن است و عجیب این است که پروردگار در قرآن می فرماید:

«لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى». «1»*

آنها در جهنم هم حیاتی ندارند، بلکه بدنهایی متحرک اند که درد را احساس می کنند، اما حیاتی که لذت های بهشت را درك کنند ندارند.

آری، انسان بی معرفت مرده است و انسان بامعرفت زنده. او زنده به حیاتی الهی، حیاتی ملکوتی، و حیاتی عرشی است.

نکته عجیب دیگر موجود در این خطبه در فراز بعدی است که حضرت به مردم کوفه می فرماید: فاین تذهبون؟ از این جا می توان فهمید که امیرالمومنین، علیه السلام، بیشتر مردم نشسته بر پای منبر خویش را مرده می دیده است، زیرا وسوسه های شیاطین و فرهنگ بنی امیه مردم را از انسانیت جدا کرده و آنان را در آستانه مرگ معنوی قرار داده بود.

(1). اعلی، 13، نیز در سوره طه، آیه 74 آمده: «إِنَّهُ مِنْ يَأْتِ رَبِّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى».

معرفت دینی، ص: 226

فاین تذهبون «1»

سوال حضرت از مردم این است که کجا می روید؟ عاقبت این رفتن چیست؟ و پایان این جاده به کجا منتهی می شود؟

اگر مردم بیدار باشند می فهمند که قرآن مجید آخر جاده جسم را نیز بیان کرده است: مشتی اسکلت خشك و پوست جمع شده که در بازار قیامت به هیچ کاری نمی آید، زیرا اگر بخواهند این مرده را به بهشت ببرند، نه دهان خوردن نعمت های بهشت را دارد، نه گوش شنیدن آن صداها را، و نه چشم دیدن آن مناظر را:

- «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا». «2»

- «قلوبهم كالحجارة». «3»

- «فَكَانُوا لِحُجَّتِهِمْ حُطَبًا». «4»

این ها در بهشت چه می توانند بکنند؟

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ فَأَيُّ تَوَفُّكُونَ». «5»*

کجا می‌روید و روی شما را چگونه از خدا برگردانند؟ قبله و معبود شما کیست و کجاست؟

والاعلام قائمه والآيات واضحة والمنار منصوبه

ای مردم، نشانه‌های پروردگار برای تامین خیر دنیا و آخرت شما برپاست و دشمن آنها را از میان نبرده است، زیرا این نشانه‌ها از بین بردنی نیست:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ». «6»

سخنان خدا در قرآن روشن است و در زمره فلسفه‌های پیچیده بشری نیست که کسی آنها را نفهمد:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ» «7»، «قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» «8» «قُولُوا

(1). نهج البلاغه، خطبه 87. (اقتباس از آیه 26 سوره تکویر)

(2). اعراف، 179.

(3). اشاره به آیه 74، سوره بقره: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنْ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ».

(4). جن، 15: «وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا».

(5). انعام، 95؛ یونس، 34؛ فاطر، 3؛ غافر، 62.

(6). حجر، 9.

(7). نحل، 90.

(8). اسراء، 23.

معرفت دینی، ص: 227

لِلنَّاسِ حُسْنًا» «1» «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» * «2» «لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا» «3» «يَمَحُقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُزِيلُ الصَّدَقَاتِ» «4»

علائم و نشانه‌های لازم برای رسیدن به بهشت و رضایت خدا در همه جا نصب شده و راه را به همه نشان می‌دهد. پس، کسی نمی‌تواند بگوید جاده را گم کردم؛ چون این جاده گم‌شدنی نیست.

با این بیان، معلوم می‌شود که هیچ انسانی به اجبار وارد دوزخ نمی‌شود. اهل دوزخ شدن حاصل انتخاب و اختیار آدمی است. آن‌ها که سخن خدا را می‌شنوند و قانع می‌شوند اهل نجات هستند و آنان که سخن حق را نمی‌پذیرند اهل دوزخ می‌شوند. از این رو، يك نفر هم در قیامت وجود ندارد که خداوند او را اهل جهنم کرده باشد. «5» خداوند مظهر رحمت و هدایت است. از این رو، در قرآن آیه ای بدین مضمون وجود ندارد که در آن جهنمی‌ها لب به اعتراض بگشایند و بگویند: خدایا چرا ما را اهل دوزخ کردی؟ یا جهنم رفتنشان را به خدا نسبت دهند. در همین باره، در بخشی از دعای کمیل می‌خوانیم:

«فَبَالِقِينَ اقْطَعْ لَوْلَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جَاهِدِيكَ وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكَ لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا».

امیرالمومنین، علیه‌السلام، در این فراز به روشنی بیان می‌کند که اگر بدکرداری‌های مردم نبود، خداوند همه طبقات دوزخ را فضایی خنک و باامنیت بمانند بهشت قرار می‌داد. خود مردم این قطعه را از بهشت جدا کردند و تنور آتش ساختند و گرنه جهنم، در اصل، باید بهشت می‌بود.

فأین یتاه بکم؟

حضرت می‌فرماید: چطور شما را سرگردان کردند تا حق را گم کردید؟ حال آن‌که قرآن و نشانه‌های خدا در میان شماست؟ چه کسی شما را به چنین حیرت و سرگردانی‌ای مبتلا کرده است؟

(2). نساء، 29.

(3). آل عمران، 130.

(4). بقره، 276.

(5). همان طور که جهنم را مردم با اعمالشان درست می کنند، بهشت را هم مردم درست می کنند، زیرا طبق بعضی روایات - مانند قسمتی از حدیث معراج که فرمود عده ای را در بهشت دیدم که گاه مشغول کار بودند و گاه از کار دست می کشیدند؛ پرسیدم چرا ... - با عمل مردم و با کارهای نیک مردم در بهشت خشت روی خشت گذاشته می شود و نخل های بهشتی کاشته می شود

معرفت دینی، ص: 228

بل کیف تعمهون؟

در این جا علی، علیه السلام، تعجب می کند و می گوید: چطور شما کوردل شدید؟ و چگونه این اتفاق برای شما رخ داد؟

وینکم عتره نبیکم وهم عظمه الحق واعلام الدین والسنة الصدق

حال آن که اهل بیت پیغمبر، علیهم السلام، در میان شما هستند که رشته حق هستند؛ کسانی که نشانه های حقیقی دین هستند و وجودشان زبان راستی است و اگر شما به این رشته تمسک پیدا کنید به خدا می رسید.

علم علی و مظلومیت دیگر آن حضرت

ایامی که در لندن منبر می رفتم دعوت کردند از آسمان نمای لندن نیز دیدن کنم. آسمان نمای لندن مرکز علمی مهمی است که در منطقه ای وسیع ساخته شده است. تماشای این آسمان نما قریب به دو ساعت طول می کشد و برای این کار چراغ ها را خاموش می کنند و تاریکی چنان است که کسی نفرکناری اش را تشخیص نمی دهد.

در این آسمان نما خلقت زمین به طور کامل تشریح می شود که خلقت ابتدا به صورت گازی در هم پیچیده بود و پس از طی دوره هایی خلقت کهکشان ها و سحابی ها و خورشیدها و ستاره ها و منظومه ها. و ... اتفاق افتاد.

وقتی چراغها روشن شد به همراهم گفتم: انگلیسی‌ها و هموعانشان در هر جای دنیا - چه در شرق و چه در غرب - مردم بسیار ستمگری هستند! گفت: از چه نظر؟ گفتم: از نظر علمی. علت را پرسید، گفتم: چند روز پیش که به کتابخانه بریتیش رفته بودم دیدم حدود هفتاد درصد کتاب‌ها متعلق به مردم مشرق و دانشمندان مشرق است. آنچه من امروز در این آسمان‌نما مشاهده کردم در خطبه اول نهج البلاغه امیرالمومنین،

معرفت دینی، ص: 229

علیه‌السلام، آمده است که نسخه خطی متعلق به قرن سوم آن در همین کتابخانه موجود است. امیرالمومنین، علیه‌السلام، میلاردها سال بعد از خلقت آفرینش در مسجد کوفه روی منبر این خطبه را خوانده که راز آفرینش - آن‌چنان که امروزه علم می‌گوید - در آن آمده است.

به راستی، وقتی انسان در این خطبه تفکر می‌کند، گمان می‌کند مستمعین آن روز امیرالمومنین، علیه‌السلام، افلاطون و ارشمیدس و سقراط و کندی و ابونصر فارابی و شیخ الرئیس و صدر المتألهین بوده‌اند. از این رو، باور نمی‌کنم آن روز کسی به درستی فهمیده باشد که امیرالمومنین، علیه‌السلام، درباره خدا و خلقت چه می‌فرماید.

فانزولهم باحسن منازل القرآن

ادامه سخن حضرت چنین است: قلب خویش را جایگاه اهل بیت، علیهم‌السلام، قرار دهید و با این رابطه قلبی به ایشان اقتدا کنید تا به خدا و خشنودی خدا و دنیا و آخرتی آباد برسید و همه این‌ها به کسب معرفت از منابع اصیل آن باز می‌گردد.

معرفت دینی، ص: 235

13- رابطه معرفت با امید و انتظار فرج

معرفت دینی، ص: 237

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على أعدائهم اجمعين.

بر اساس آیات قرآن و روایات معصومان، تمام حالات و حرکاتی که در باطن انسان پدید می آیند، در پیشگاه مقدس حضرت حق، عمل به حساب می آیند و در پرونده او درج می گردند و به این پرونده (چه مثبت و چه منفی) در قیامت رسیدگی خواهد شد. «1» ابو عمر زهیری از امام صادق، علیه السلام، پرسید:

یا بن رسول الله، حرف هایی که می زنیم نیز جزو اعمال ما به حساب می آیند؟

امام ششم، علیه السلام، فرمودند:

جزو عمل به حساب نمی آیند، بلکه خود عمل هستند. «2» در قرآن مجید، آنچه بر قلب آدمی می گذرد و خطوط آن بر قلب به اختیار خود اوست کسب قلب حساب شده است. حال، اگر این عمل عمل مثبتی باشد، در پیشگاه پروردگار پاداش دارد، وگرنه عقاب دارد.

حال، با بیان این مقدمات به سراغ این روایت از وجود مبارك رسول خدا، صلی الله علیه و آله، می رویم که در آن فرموده اند:

(1) بی نوشت

. اشاره است به این آیات:

- کهف، 49: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُحْرِمِينَ مُشْفِقِينَ لِمَا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا».

- زلزال، 7- 8: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛

- لقمان، 16: «يَا بُنَيَّ إِنَّكَ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»،

- آل عمران، 30: «يَوْمَ نَجْذِ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُجْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ».

(2). روایات فراوانی در این باره وارد شده است. از جمله:

- بحار الأنوار، ج 68، ص 289: محمد بن سنان، عن جعفر بن إبراهيم قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من علم موضع كلامه من عمله قل كلامه فيما لا يعنيه.

- همان، ص 293: قال أمير المؤمنين عليه السلام: من علم أن كلامه من عمله قل كلامه [إلا] فيما يعنيه. من كثر كلامه كثر خطاؤه، ومن كثر خطاؤه قل حياؤه ومن قل حياؤه قل ورعه، ومن قل ورعه مات قلبه، ومن مات قلبه دخل النار.

- همان، ص 304: «عن أبي علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن فضال عن رواد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من لم يحسب كلامه من عمله كثر خطايا وحضر عذابه». بیان: (من لم يحسب) من باب نصر من الحساب أو كنعم من الحساب بمعنى الظن والاول أظهر وهذا رد على ما يسبق إلى أوهام أكثر الخلق من الخواص والعوام أن الكلام ليس مما يترتب عليه عقاب، فيجترون على أنواع الكلام بلا تأمل وتفكر، مع أن أكثر أنواع الكفر والمعاصي من جهة اللسان، لأن اللسان له تصرف في كل موجود وموهوم ومعدوم، وله يد في العقلیات والخیالیات والمسموعات والمشمومات والمبصرات والمذوقات والملموسات، فصاحب هذا الحساب الباطل لا يبالي بالكلام في أباطيل هذه الامور وأكاذيبها فيجتمع عليه من كل وجه خطيئه، فتكثر خطاياها وأما غير اللسان فخطاياها قليلة بالنسبة إليه. فان خطيئه السمع ليست إلا المسموعات، وخطيئه البصر ليست إلا المبصرات، وقس عليهما سائر الجوارح والمراد بحضور عذابه حضور أسبابه، وقيل: إنما حضر عذابه لأنه أكثر ما يكون يندم على بعض ما قاله، ولا ينفعه الندم، ولأنه قلما يكون كلام لا يكون موردا للاعتراض ولا سيما إذا كثر.

- همان، ص 304: «عن علي، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يعذب الله اللسان بعذاب لا يعذب به شيئا من الجوارح، فيقول: يا رب عذبتني بعذاب لم تعذب به شيئا؟ فيقول له: خرجت منك كلمه فبلغت مشارق الارض ومغاربها، فسفك بها الدم الحرام، وانتهب بها المال الحرام، وانتهك بها الفرج الحرام، وعزتي وجلالي لاعذبنك بعذاب لاعذب به شيئا من جوارحك».

معرفت دینی، ص: 238

«افضل اعمال امتی انتظار الفرج». «1»

بهترین اعمال امت من انتظار فرج است.

پایان شب سیه سپید است

نخستین موضوعی که از این روایت می‌توان فهمید این است که برای هیچ برنامه مثبتی بن‌بست وجود ندارد. از این رو، دلسردی و ناامیدی معنایی ندارد. البته، ممکن است ظهور و تحقق يك برنامه مثبت به زلف زمانی طولانی گره خورده باشد، اما این معنا که يك برنامه مثبت اصلاً تحقق پیدا نکند و امکان تحقق نداشته باشد و به بن‌بست برسد ممکن نیست. از قلم نیز گفته‌اند:

«الامور مرهونه لاوقاتها». «2»

انجام کارها در گرو زمان است.

در عالم واقع، بسیاری از امور چنین است. برای مثال، وقتی دانه سیبی کاشته می‌شود، مدت زمانی بین 5 تا 10 سال طول می‌کشد تا درخت سیب به بار بنشیند و میوه بدهد. هیچ باغبانی نمی‌تواند توقع داشته باشد که در زمان کاشت بذری درخت سیب به دست آورد، زیرا همه می‌دانند که دانه برای تبدیل شدن به درخت باید مراحل را طی کند، یعنی اول باید دانه بشکافد و ریشه بزند و سپس ساقه‌اش با آب و املاح و هوا و آفتاب و ... پیوند داشته باشد تا مراحل رشد را طی کند و به کمال برسد. همه کشاورزان جهان با فراهم بودن این امکانات امید به رشد درخت دارند. از این رو، از هر کدام بپرسند که آیا این دانه بالاخره سبز می‌شود و رشد می‌کند و به محصول می‌رسد؟ پاسخ می‌دهند: بله. این پاسخ در حالی است که دانه‌ها هنوز زیر خاک پنهان است. سبب آن نیز مایه مثبتی است که کشاورزان در قلب خویش دارند که از این مایه مثبت به امید و انتظار تعبیر می‌شود.

(1). علل الشرائع، شیخ صدوق، ج 1، ص 4 (از مقدمه)؛ نیز با کمی اختلاف در عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج 1، ص 39 و کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ص 644.

(2). عوالی اللئالی، احسائی، ج 1، ص 293 (از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله).

معروف است که امیرمومنان، علیه السلام، روزی پشت شتری راه می رفتند و مواظب بار آن بودند. در همین اثنا، کسی به حضرت رسید و پرسید: بار این شتر چیست؟ امام، علیه السلام، فرمودند: اگر خدا بخواهد، صد هزار درخت خرماست. یعنی حضرت به هسته خرما نگاه نکردند، بلکه به آینده این هسته ها نظر کردند. این آینده نگری و عاقبت بینی حاصل امید است.

چنین امیدی در دل همه انبیاء خدا، ائمه، اولیای خدا، و بیداران عالم نسبت به همه امور مثبت - چه امور مثبت ظاهری و چه امور مثبت باطنی وجود داشته است. بدین معنا که آنان وقتی وارد جریان مثبتی می شدند، امید به تحقق و ظهور آن داشتند.

امید یعقوب به زنده بودن یوسف

یوسف پیامبر هفت یا هشت سال داشت که برادرانش که در آن زمان انسان های شیطان صفتی بودند او را از دامن پدر جدا کردند و حدود 40 سال بین این دو جدایی انداختند. پروردگار عالم نیز از اوضاع و احوال این فرزند پدر را بی خبر نگهداشته بود، زیرا اگر یعقوب، علیه السلام، خبر داشت که فرزندش کجاست، با چند نفر دیگر از افراد خانواده اش به سر چاه می رفت و او را بیرون می آورد.

خداوند متعال به سبب آن محصولات باارزشی که باید از وجود یوسف، علیه السلام، در مصر ظهور می کرد، خبر این فرزند را به پدر نداد. با این همه، با توجه به آیات قرآن، وقتی پسران یعقوب برای او خبر آوردند که یوسف را گرگ دریده است او آن را نپذیرفت و سخنشان را دروغ پنداشت و فرمود:

«بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ». «1»*

شما فریب نفس خود را خورده اید.

(1). یوسف، 18: «وَجَاءُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ»؛ نیز همین سوره، آیه 83: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ». (مراد آیه قبلی است)

معرفت دینی، ص: 240

او از سرنوشت یوسف خبر نداشت، اما یقین داشت که یوسف را گرگ نخورده است، زیرا وقتی یوسف خوابش را برای او تعریف کرد به او گفت:

«كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُؤُكَ». «1»

در آینده پروردگار عالم تو را انتخاب می کند.

چه نوع انتخابی در آن زمان مد نظر یعقوب بوده است؟ به یقین، او می دانست که این مقام مقام نبوت است. از این رو، او یقین داشت که یوسف را گرگ نخورده و او هنوز زنده است.

برای همین، پس از چهل سال، وقتی پسرانش عازم سفر به مصر بودند، به آنان فرمود:

«ادْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ». «2»

واکنش فرزندان یعقوب نسبت به این جمله پدرشان این بود که به هم نگاه کردند و گفتند: پیرمرد بر اثر سن زیاد و اندوه فراوان عقلش را از دست داده است! زیرا ما حدود 40 سال پیش یوسف را در چاه انداختیم و بعد به بردگی فروختیم و تا به حال باید هفت کفن پوسانده باشد!

تحسس به جای تحسس

نکته جالب توجه موجود در آیه امر به تحسس به جای تحسس است. قرآن مجید وقتی به کلمه تحسس می رسد يك لای نهی به آن اضافه می کند و می گوید «لاتحسسوا». «3» یعنی در اعمال و رفتار پنهان مردم جستجو نکنید، زیرا جستجو در زندگی مردم حرام است و این حق را خداوند به کسی نداده که در زندگی مردم وارد مسیری شود که نتیجه آن شکسته شدن شخصیت و ریخته شدن آبروی مردم است.

به نقل قرآن مجید، حضرت یعقوب، علیه السلام، به فرزندانش امر به «تحسس» کرد؛ یعنی در این امر و کار مثبت جستجو کنید.

(1). یوسف، 6: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَّبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُسِّمُ نِعَمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».

(2). «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ* وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ* قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنَا نَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ* قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ* يَا بَنِيَّ ادْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَبَيَّسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبَيَّسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ». یوسف، 83- 87.

(3). حجرات، 12: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَحْسَسُوا وَ لَا يَعْتَبِ بَعْضُكُمْ بِعَصَا أَيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ».

معرفت دینی، ص: 241

در پی گمشده خویش گشتن، در صدد یافتن ایمان بودن، دنبال علم و حقیقت بودن و ... تجسس در امور مثبت است، اما این که افراد را وادار کنیم بدی‌های دیگران را افشا کنند، حرام و معصیت است. روایات به وضوح بر این معنا دلالت دارند که هر کس در پی کشف عیب مردم باشد، خداوند متعال در قیامت در منظر اهل محشر عیب‌های او را بر ملا می‌کند. پس، اگر کسی آبروی دیگری را نزد صد نفر ببرد، خداوند در قیامت آبروی او را نزد اولین و آخرین انسان می‌برد.

سخن یعقوب، علیه السلام، نشانه امید او بود

بعد از این سخن، یعقوب، علیه السلام، به این موضوع اشاره کرد که این سخن بر اساس امید مثبتی است که در دل دارم:

«إِنَّهُ لَا يَبَيَّسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ».

یعنی از رحمت خداوند که هر امر مثبتی را اراده می‌کند ظهور می‌دهد ناامید نباشید. انسان‌های ناامید و دلسرد افراد ناسپاسی هستند و در اعتقاداتشان خللی وجود دارد. کسی که دلسرد و ناامید است، در حقیقت، گمان می‌کند خداوند

بر انجام امور قادر نیست و نمی تواند این برنامه را ظهور دهد. چنین پنداری نزدیک به کفر بلکه خود کفر است. در مقام قیاس، چنین پنداری بدین مانند است که کسی دانه ای بکارد و امید نداشته باشد که خدا آن را سبز کند و تبدیل به درخت و در نهایت محصول شود. چنین پنداری بدین معناست که خداوند در کارگردانی اش ناقص است و توانایی کامل بر انجام کارها ندارد.

به هر حال، فرزندان یعقوب در سفر مصر برادرشان را یافتند و فهمیدند که خودشان به حقیقت جهل داشتند و پدرشان انسان بسیار عاقلی بوده است.

معرفت دینی، ص: 242

همه انبیاء خدا به همین ترتیب قلبی پر از امید داشتند و هرگز از پیمودن مسیر حق ناامید نمی شدند.

امیدواری پیامبر اسلام در تبلیغ دین

روزی که وجود مبارك رسول خدا، صلی الله علیه و آله، تبلیغ دین اسلام را در مکه آغاز کردند، تنها دو نفر به ایشان ایمان آوردند. نخست، همسر ایشان حضرت خدیجه کبری، علیها السلام، بود و سپس امیرالمومنین، علیه السلام. با این حال، پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، مسیر خویش را با امید کامل ادامه دادند و محصول نبوت ایشان در روزگار ما بیش از یک میلیارد و چند صد میلیون مسلمان است که در جای جای جهان پراکنده اند.

از طرفی، هم مسلمانان دارند به تدریج به بیداری کامل می رسند و هم فرهنگ صحیح اسلام دارد به مردم دنیا می رسد. با بیداری ای که امروز در امت پیامبر پیدا شده، قدرت کفر در حال ضعیف شدن است و همه وحشت کفر نیز از همین است. در حقیقت، جهان کم کم آماده پذیرش میوه و محصول نهایی نبوت و امامت می شود که وجود مبارك امام دوازدهم، عجل الله تعالی فرجه الشریف، است.

این امید به ظهور میوه درخت نبوت و امامت عمل قلب انسان است که پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، آن را افضل اعمال امت خویش خوانده است. مسلمانان و همه مردم دنیا باید امیدوار باشند که روزی همه گره ها باز می شود، تمام مشکلات حل می شود، تمام دردها درمان می شود، و سرانجام عدالت بر جهان حکم فرما می گردد. «1» این امید در همه ادیان عالم نیز به نوعی وجود دارد. در هندوئیسم با ظهور تجلی یازدهم خدای ویشنو که «کالکی» نام دارد؛ در بودیسم با ظهور بودای چهارم؛ در

(1). نَحْجُ الْبَلَاغَهُ، خطبه 138: «عطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى، ويعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأى ... ألا وفى غد- وسيأتى غد بما لا تعرفون- يأخذ الوالى من غيرها عما لها على مساوى أعمالها وتخرج له الأرض أقاليد كبدها، وتلقى إليه سلماً مقاليدها. فيريكُم كيف عدل السيره. ويحيى ميت الكتاب والسنة».

معرفت دینی، ص: 243

مسیحیت و یهودیت با بازگشت دوباره موسی از کوه طور و حضرت عیسی و

پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، به همه مسلمانان این پیام را داده اند که امید داشته باشید، گرم و بانشاط زندگی کنید، از مواضع حق خود عقب نشینی نکنید و راهتان را با این امید ادامه دهید، زیرا با تکیه بر این امید نیروی انسان زیادتیر می شود و در نهایت، جهان آماده پذیرش حکومت عدل همگانی می شود.

سرّ این که قرآن سستی و ناامیدی را کفر می داند این است که اگر انسان ها ناامید شوند، نسبت به اعمال مثبت بی تفاوت می شوند و در هر کاری با خویش می گویند: این کار که انجام شدنی نیست، پس ما برای چه دنبال خدا و کارهای خیر برویم؟

آری، وقتی انسان ناامید شود، از همه امور مثبت کناره گیری می کند، اما اگر امیدوار باشد، حرکت خود را ادامه می دهد و دیگران هم که حرکت مثبت او را می بینند تشویق به انجام آن ها می شوند و بدین ترتیب بر نیروها اضافه می شود.

نمونه بارز این امید در زمان ما پیدایش «حزب الله لبنان» است. تا چند دهه قبل، حزب الله وجود نداشت و مسلمانان لبنان وضع نامناسبی داشتند. وقتی حرکت اسلامی به امید برچیدن خیمه طاغوت در ایران آغاز شد، در لبنان و سایر کشورها هم حرکت های مشابهی صورت گرفت و موضوع نهضت اسلامی وارد عرصه جدیدی شد و نهضت ایران نقطه عطفی در تاریخ اسلام گشت. البته، ناگفته نباید گذاشت که این خیمه هنوز کامل نشده است و برای کامل کردن آن نیروهای صالح فراوانی لازم است که متأسفانه در حال حاضر کم اند، ولی باید با امیدواری به سوی کامل کردن این خیمه گام برداریم.

معرفت دینی، ص: 244

رشد حرکت اسلامی در آمریکا

روزی، با يك سياهپوست آمريكايي ملاقاتي يك ساعته داشتم كه خيلي برلیم جالب بود. در ابتدای جلسه از ایشان پرسیدم: در آمریکا مهم‌ترین کاری که در نظر دارید برای خودتان انجام دهید چیست؟ گفت: ابتدا از من پرس متدین به چه دینی هستم؟ گفتم: چه دینی دارید؟ گفت: من پیش از این مسیحی بودم، ولی بعد گرایش به اسلام تسنن پیدا کردم. بعد از انقلاب ملت ایران، درباره مکتب شیعه مطالعه کردم و شیعه شدم و خیلی از دوستانم هم بعد از من شیعه شدند. بعد از آن، در تمام ایالات متحده آمریکا تعداد زیادی از سياهپوست‌ها را شیعه کردیم و این زمینه را ایجاد کردیم که فرهنگ اهل بیت، علیهم‌السلام، تبلیغ و تبیین شود. حال، امیدواریم بعد از 20 سال که نسل شیعیان در آمریکا زیاد شد، نیروی کافی برای نشر فرهنگ اهل بیت، علیهم‌السلام، در همه ایالات داشته باشیم. ما این زمینه را آماده دیده‌ایم، از این رو، قصد داریم در سراسر آمریکا انقلاب فرهنگی انجام دهیم.

آری، فرهنگ پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، با امیدی که خود پیامبر عظیم الشان اسلام داشتند در همه جهان پر و بال خویش را گشوده است و این وعده خداوند در قرآن در حال ظهور و تحقق است که:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ». «1»

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

این سخن خدا با پیامبر خویش است که با کمک من و مردم مومن فرهنگ تو بر تمام فرهنگ‌های عالم چیره می‌شود. البته، این واقعه هنوز به طور کامل اتفاق نیفتاده، زیرا در عالم هنوز پیروان ادیان دیگر یا

(1). توبه، 33.

معرفت دینی، ص: 245

بی‌دینان فراوانند، اما به وضوح می‌توان زمینه ظهور «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» را دید و امید داشت که این وعده خداوند به زودی تحقق پیدا می‌کند.

سخنی از اسقف کلیسای سن پل لندن

ایامی که در لندن بودم، روزی با یکی از دوستان برای دیدار از کلیسای سن پل رفتیم. این کلیسا به واقع تماشایی و مکان فوق‌العاده‌ای است و بازدید از آن لااقل سه ساعتی به طول می‌انجامد. وقتی در حال بازگشت از کلیسا بودیم، از قضا من کشیش این کلیسا را دیدم و به همراهم گفتم: از ایشان بپرس فرصت دارد چند دقیقه‌ای با هم صحبت کنیم؟ و جناب کشیش که انسان باسواد و اهل مطالعه‌ای بود و دکترای فلسفه و الهیات داشت موافقت کرد.

مطالبی که آن روز بین ما رد و بدل شد درباره فساد حاکم بر جوامع غربی بود (فساد در فکر، در اقتصاد، در خانواده، در جامعه، در نسل و ...). پس از این سخنان، از ایشان پرسیدم: شما که لباس مسیح را به تن دارید چرا به داد این مردم نمی‌رسید؟ پاسخ داد: ما توان معنوی و توان مکتبی کافی برای نجات اروپا و مردم غرب را نداریم. از این رو، بر شما مسلمانان که هم توان معنوی و هم توان مکتبی بالایی دارید واجب است ما را هم نجات دهید!

سخن این کشیش مرا وادار کرد پس از بازگشت به ایران ده کار مختلف را بنیان بگذارم، در حالی که هیچ‌گونه امکان مالی برای انجام آن‌ها نداشتم.

یکی از آن کارها این است که اکنون با ده زبان مختلف از طریق وب سایت با کل جهان در تماس هستیم و محققان و صاحب‌نظران نامه‌ها و

معرفت دینی، ص: 246

ی

میل‌های رسیده را در موضوعات مختلف پاسخ می‌دهند.

تنها در دهه عاشورا، طبق آمار، 276 هزار نفر از آمریکا سخنرانی‌های صبح و شب مرا ملاحظه کرده بودند. هم‌چنین، هشتصد و شصت نفر از اسرائیل به منبرهای این ده روز گوش داده بودند و

باید امید قطعی به این معنا داشت که اسلام به سوی پیروزی جهانی پیش می‌رود و کفر به سوی نابودی. اگر هر کس به اندازه وسع و ظرفیتش امید حاصل از این گفته پیامبر (افضل اعمال امتی انتظار الفرج) را در خود پرورش دهد و به واقع علاقمند باشد که برای همه انسان‌ها (شش میلیارد و اندی جمعیت جهان) گشایشی پیدا شود و مشکلات همه انسان‌ها

حل شود و در سایه حکومت امام دوازدهم، عجل الله تعالی فرجه الشریف، گره امور گشوده شود و دردها درمان گردد، اتفاق بسیار مهمی روی داده است.

چنین شخصی در پی آن است که در حد خود فرج و گشایشی برای مردم ایجاد کند. برای مثال، اگر با آبرویش بتواند مشکلی را حل کند، از آبرویش مایه می‌گذارد؛ همچنین، اگر بتواند با پول، زبان، علم یا موقعیتش گرهی را از کار کسی باز کند چنین می‌کند. این حاصل آن امید و انتظار است که به چنین عملی منتهی می‌شود. پس، امید فرج را نباید تنها در قلب خویش داشت، بلکه باید برای پیاده کردن آن در حد وسع کوشید.

حال، باید دید اگر این اندیشه عمومی شود چه حرکت مهمی در جهان روی داده است.

حدود سی سال قبل در تهران، چنین حرکتی در گروه‌های ده نفره آغاز شد. ابتدا، این گروه‌ها عصرهای جمعه به بیمارستان‌ها می‌رفتند و از بیماران بی‌بضاعت سراغ می‌گرفتند. بدین ترتیب، هفته‌ای ده مریض از

معرفت دینی، ص: 247

نظر بدهی به بیمارستان، خرج منزل، هزینه دارو و ... پشتیبانی می‌شدند و خانواده بعضی از آنها تحت مراقبت قرار می‌گرفتند تا بیمارشان صحت پیدا کند و قادر به انجام کار شود.

طرح دیگر این بود که در شب‌های عید و ماه مبارک رمضان تا جایی که امکان داشت زندانیان محترمی که به سبب مشکل اقتصادی در زندان بودند به وسیله مدیران زندان‌ها شناسایی می‌شدند و با پرداخت بدهی آنان یا جلب رضایت طلبکارانشان از زندان آزاد می‌شدند.

کم‌کم، کار این گروه‌ها گسترده شد و به مرزهای کشور رسید. اکنون آمار دقیقی از فعالیت آنان ندارم تا بگویم چند غسالخانه و درمانگاه و مسجد در مناطق مختلف ساخته شده است یا چقدر به بیماران کمک رسانده شده است، ولی یاد دارم روزی عده‌ای را در مرزهای دور خراسان یافته بودند که همه کور بودند و سال‌های سال نمی‌دیدند، ولی پزشکان مشهد تشخیص داده بودند که آنها کور نیستند، بلکه پرده‌ای بر دیدگانشان هست که با عمل برداشته می‌شود و می‌توانند به راحتی ببینند. بعد از آن، همه آنان بینایی خود را باز یافتند و به زندگی مشغول شدند.

این نمونه‌ای از گشایش در امر مسلمانان است. درست است که ما نمی‌توانیم مشکل شش میلیارد نفر جمعیت کره زمین را حل کنیم، اما باید این امید را داشته باشیم و به خداوند اعلام کنیم که عاشق حل مشکل این شش میلیارد نفر هستیم.

اگر امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف، در زمان ما ظهور کرد و دولت ایشان را دیدیم که چه بهتر، اما اگر ندیدیم به سبب امیدی که در دل داشتیم در قیامت ثواب حل مشکل شش میلیارد نفر را در پرونده اعمالمان می نویسند. این گونه است که خواطر قلبی ما تبدیل به عمل می شود و

معرفت دینی، ص: 248

نیت‌ها به ثواب می‌رسند. و از این روست که پیامبر، صلی الله علیه و آله، فرموده است:

«لکل امرء ما نوى». «1»

یعنی هر چیزی که نیت انجام را داشته باشیم، ولی موفق به انجام آن نشده باشیم، در قیامت پاداش عمل به آن را به ما می‌دهند.

*** در بحث معرفت، یکی از مهم ترین مسائلی که هر کس باید بداند و بدان خو بگیرد داشتن امید به حاکم شدن حق و حقیقت است. از این رو، داشتن معرفت بدون داشتن امید به فراگیر شدن حقیقت معنای مُحَصَّلی ندارد.

(1). الخلاف، شیخ طوسی، ج 4، ص 458؛ نیز فتح الباری، ابن حجر، ج 5، ص 115.

معرفت دینی، ص: 253

14- دین و معرفت

معرفت دینی، ص: 255

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على أعدائهم اجمعين.

قرآن کریم هدف زندگی پاک و الهی همه پیامبران، از جمله پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، را انتقال علم و معرفت و دانایی به مردم می‌داند و آیاتی که در سوره‌های مبارکه آل عمران (164)، و جمعه (2) آمده است به روشنی بر این مطلب صحه می‌گذارد:

- «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

یقیناً، خدا بر مؤمنان مَنّت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و [از آلودگی‌های فکری و روحی] پاکشان می‌کند، و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد، و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

- «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

اوست که در میان مردم بی‌سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او

معرفت دینی، ص: 256

را بر آنان بخواند و آنان را [از آلودگی‌های فکری و روحی] پاکشان کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، و آنان به یقین پیش از این در گمراهی آشکاری بودند.

منظور از جمله «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ*» این نیست که پیامبر آمده تا انسان را نسبت به خدا، جهان، و خودش عارف و بینا کند، بلکه مراد قرآن مجید این است که پیامبر عظیم الشان اسلام، صلی الله علیه و آله، روش زندگی صحیح را به مردم تعلیم می‌دهد تا مردم در زندگی هم فقیه شوند و هم حکیم گردند؛ یعنی از نظر عملی دارای زندگی صحیح و روش استواری باشند تا در حیات دنیایی و اخروی‌شان زیان نبینند و ضرر نکنند.

مفهوم خسارت در قرآن

«خسارت» در اصطلاح قرآن به معنای نابودی موجودیت انسانی است. از این رو، در آیات قرآن مجید کلمه خسارت در کنار انسان یا لفظی که مرتبط به انسان است ذکر شده است:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ». «1»

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ...». «2»

این تعابیر مربوط به کسانی است که موجودیت خود را تباه کرده و از بین برده‌اند و از وجود خود سودی برای خویش ایجاد نکرده‌اند. در نتیجه، به تعبیر قرآن مجید، تبدیل به زمین آلوده و ناپاکی شده‌اند که در آن جز مقداری گیاه بی‌حاصل و بی‌ریشه چیز دیگری سبز نمی‌شود:

«لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا». «3»

هم‌چنان‌که پیش از این گذشت، خداوند متعال حیات واقعی انسان را به معرفت انسان و به عمل او بر اساس معرفتش می‌داند. معیار ارزیابی پروردگار هرگز فزونی مال و دارایی نبوده است تا به واسطه آن مردمان

(1) بی‌نوشت

. عصر، 2.

(2). «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ». انعام، 31.

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ». انعام، 140.

«وَ يَوْمَ يَخْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ». یونس، 45.

(3). اعراف، 58: «وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خُبَّتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ».

معرفت دینی، ص: 257

ثروتمند را علیهم السلام و تهی‌دستان را علیهم العنه بدانند. به عکس، خداوند در میان بندگان افراد تهی‌دستی دارد که آنان را عباد مقرب خویش معرفی کرده است و ثروتمندان و قدرتمندانی که آنان را طاغی و باغی خوانده است. «1»

ارزیابی قرآن از حضرت عیسی، علیه السلام

زندگی مادی حضرت مسیح، علیه‌السلام، به فرموده رسول خدا در چند چیز خلاصه می‌شود: ایشان از همه پارچه‌های جهان به يك لباس، از کفش به پوست کف پا، از غذا به علف سبز و شیرین بیابان، و از چراغ به ماه آسمان اکتفا کرده بود و بهترین اتاق ایشان نیز وقتی برف و باران می‌آمد غاری در دل کوه‌های شهر ناصریه و سایه‌بان‌ش در روزهای آفتابی سایه درختان و صخره‌ها بود. «2» با این همه، ارزیابی قرآن مجید در حق این بنده صالح پروردگار از این آیه به دست می‌آید:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنْ الْمُقَرَّبِينَ». «3»

یعنی قرآن آن حضرت را فردی آبرودار و باارزش در دنیا و آخرت می‌داند.

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من

اسرار زندگی باطنی انسان‌ها بر کسی معلوم نیست. همین قدر معلوم است که در امور مادی خداوند فرموده است:

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ فَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ». «4»

خدا روزی را برای هر کس که بخواهد، وسعت می‌دهد و برای هر کس

(1). نهج البلاغه، خطبه 160: امیرمومنان در وصف رسول خدا می‌فرماید: «لقد كان في رسول الله صلى الله عليه وآله كاف لك في الأسوه. ودليل لك على ذم الدنيا وعيبها، وكثرة مخازيها ومساوئها، إذ قبضت عنه أطرافها، ووطئت لغيره أكنافها، وفطم عن رضاعها، وزوى عن زخارفها. وإن شئت ثنيت بموسى كليم الله صلى الله عليه وسلم إذ يقول: «رب إنى

لما أنزلت إلى من خير فقير» والله ما سأله إلا خبزاً يأكله لأنه كان يأكل بقله الأرض. ولقد كانت خضره البقل ترى من شفيف صفاق بطنه، لهزاله وتشذب لحمه. وإن شئت ثلثت بداود صلى الله عليه صاحب المزامير وقارئ أهل الجنة، فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده، ويقول لجلسائه أيكم يكفيني بيعها. ويأكل قرص الشعير من ثمنها».

(2). مكارم الأخلاق، شيخ طبرسي، ص 447: قال رسول الله: ... يا ابن مسعود: إن الله اصطفى موسى بالكلام والمناجاة حتى كان يرى خضره البقل في بطنه من هزاله وما سأل موسى عليه السلام حين تولى إلى الظل إلا طعاماً يأكله من الجوع. يا ابن مسعود: إن شئت نبأتك بأمر نوح [نبي الله] عليه السلام إنه عاش ألف سنة إلا خمسين عاماً يدعو إلى الله، فكان إذا أصبح قال: لا أمسى. وإذا أمسى قال: لا أصبح، وكان لباسه الشعر وطعامه الشعير. وإن شئت نبأتك بأمر داود عليه السلام خليفه الله في الأرض، كان لباسه الشعر وطعامه الشعير. وإن شئت نبأتك بأمر سليمان عليه السلام مع ما كان فيه من الملك، كان يأكل الشعير ويطعم الناس الحواري، وكان لباسه الشعر، وكان إذا جنة الليل شد يده إلى عنقه فلا يزال قائماً يصلي حتى يصبح. وإن شئت نبأتك بأمر إبراهيم خليل الرحمن عليه السلام، كان لباسه الصوف وطعامه الشعير. وإن شئت نبأتك بأمر يحيى عليه السلام، كان لباسه الليف وكان يأكل ورق الشجر. وإن شئت نبأتك بأمر عيسى بن مريم عليه السلام فهو العجب، كان يقول: إدامي الجوع وشعاري الخوف ولباسي الصوف ودابتي رجلاي وسراجي بالليل القمر واصطلائي في الشتاء مشارق الشمس وفاكهي وريحانتي بقول الأرض مما يأكل الوحوش والانعام، أبيت وليس لي شيء وأصبح وليس لي شيء وليس على وجه الأرض أحد أغنى مني. يا ابن مسعود: كل هذا منهم ييغضون ما أبغض الله ويصغرون ما صغر الله ويزهدون ما أزهده الله وقد أثنى الله عليهم في محكم كتابه، فقال لنوح عليه السلام: إنه كان عبداً شكوراً. وقال لإبراهيم عليه السلام: واتخذ الله إبراهيم خليلاً. وقال لداود عليه السلام: إنا جعلناك خليفه في الأرض وقال لموسى عليه السلام: وكلم الله موسى تكليماً. وقال أيضاً لموسى عليه السلام: وقريناه نجيا. وقال ليحيى عليه السلام: وآتيناه الحكم صبياً. وقال لعيسى عليه السلام: يا عيسى بن مريم اذكر نعمتي عليك وعلى والدتك إذ أيدتك بروح القدس تكلم الناس في المهد وكهلاً (إلى قوله) وإذا تخلق من الطين كهيئة الطير بإذني. وقال: انهم كانوا يسارعون في الخيرات ويدعوننا رغبا ورهبا وكانوا لنا خاشعين. يا ابن مسعود: كل ذلك لما خوفهم الله في كتابه من قوله: وإن جهنم لموعدهم أجمعين، لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم. وقال تعالى: وحيى بالنبیین والشهداء وقضى بينهم بالحق وهم لا يظلمون. يا ابن مسعود: النار لمن ركب محرماً والجنة لمن ترك الحلال، فعليك بالزهد فإن ذلك مما يباهي الله به الملائكة وبه يقبل الله عليك بوجهه ويصلي عليك الجبار. يا ابن مسعود: سيأتى من بعدى أقوام يأكلون طيبات الطعام وألوانها ويركبون الدواب ويتزينون بزينة المرأة لزوجها ويتبرجون تبرج النساء، وزينهم مثل زى الملوك الجبابرة، هم منافقو هذه الامه في آخر الزمان، شاربوا القهوات، لاعبون بالكعب، راكبون الشهوات، تاركون الجماعات، راقدون عن العتمات، مفرطون في الغدوات، يقول الله تعالى: فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا.

(3). آل عمران، 45.

(4). رعد، 26.

معرفت دینی، ص: 258

که بخواهد، تنگ می گیرد. و [آنان که از حیات جاوید و پرنعمت آخرت بی خبرند] به زندگی زودگذر دنیا شادمان شدند، در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت جز متاعی اندک و ناچیز نیست.

یعنی پخش مال و ثروت در جهان بر دو گونه تنظیم شده است: برای عده‌ای در نعمت باز است و ثروت سیل وار بر ایشان جاری است و برای عده‌ای دیگر، نعمت به قدر روزه‌ای باز است. به قول شاعر:

ی

یکی را می دهی خروار خروار یکی را می دهی سوزن به سوزن «1» .

آگاهی و معرفتی که در ابتدای ورود به امور مادی در زندگی لازم است این است که قرآن مجید ثروت را آزمایش الهی برای ثروتمندان می داند. «2» از این رو، ممکن است ثروتمندی بر اثر کسب دانایی و معرفت ثروتش را تبدیل به مرکبی کند که او را به بهشت می رساند یا بر اثر جهل و غفلت آن را مرکبی برای دخول در جهنم قرار دهد. اما بی تردید، اگر ثروتمندی دانا باشد، ثروتش بهترین وسیله برای رسیدن او به خداست.

امیرالمومنین، علیه السلام، بر خلاف آنچه عده زیادی می اندیشند انسانی فقیر و تهیدست نبود. ایشان زمین و باغ و چاه‌های آب فراوانی داشت که همه را با زحمت و کار بی وقفه به دست آورده بود، به طوری که می گویند ثروتی که امیرالمومنین، علیه السلام، به دست آوردف بود نزدیک به چهار میلیارد تومان (به حساب زمان ما) بوده است. با این همه، آن حضرت همه دارایی خویش را صرف نیازمندان و فقرا کرد یا در راه خدا وقف نمود. از این روست که در وصیت نامه ایشان که در شب بیست و یکم ماه رمضان بیان فرموده راجع به پول و ثروت کلمه‌ای دیده نمی شود.

دانایی و معرفت تا این حد در رفتار انسان تاثیر دارد. به طوری که

(1). از ایرج میرزاست.

(2). انفال، 28 و مشابه آن در سوره تغابن، 15: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»؛ نیز انبیاء، 35: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِنَّا نُرْجِعُونَ».

معرفت دینی، ص: 259

حتی بر نماز و عبادات نیز برتری دارد. در روایات آمده است که بعد از معرفت هیچ چیز با فضیلت تر از نمازهای پنجگانه نیست. «1»

عقل معیار عبادت است

نقل است که نزد حضرت صادق، علیه السلام، از عبادات کسی تعریف کردند. امام به این تعریف‌ها عکس‌العملی نشان ندادند و تنها نگاه کردند. وقتی همه حرف‌ها تمام شد، از امام پرسیدند: یابن رسول الله، نظری ندارید؟ فرمودند: این شخص چقدر می‌فهمد و عقل دارد؟ «2» روزی دویست رکعت نماز خواندن و هفته‌ای پنج روز روزه گرفتن ملاک نیست. پیغمبر اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، نیز هفته‌ای پنج روز روزه نمی‌گرفتند. ملاک عقلی است که موجب این عبادت شده است. وقتی در محضر امام صادق، علیه السلام، از ابوذر سخن به میان آمد، حضرت فرمودند:

«کان اکثر عبادة ابي ذر التفكير و الاعتبار». «3»

بیشترین عبادت ابوذر اندیشه کردن در حقایق عالم به منظور افزودن به عقل و فهم خویش و پند گرفتن و عبرت گرفتن از حقایق بود.

تو را دوگوش دادند و يك زبان ...

موضوع مهمی که در این روایت وجود دارد این است که حضرت نمی‌فرماید بیشترین عبادت ابوذر پند دادن و نصیحت کردن بود. اصولاً، یکی از ارزش‌های مهم در اسلام کمتر سخن گفتن و بیشتر گوش دادن است. به قول سعدی:

تو را دو گوش دادند و يك زبان، يعنى دوچندانكه مى گويى بشنو.

در آخرين آيه از سوره بقره نيز پروردگار مومنين واقعى را با لفظ سمعنا و اطعنا معرفى مى كند: «وَقَالُوا سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا».

«4»

(1). الأمالى، شيخ طوسى، ص 694: «عن على بن عقبه، عن أبي كهمس، قال: وبالسناد الاول عن زرعه، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قلت له: أى الاعمال هو أفضل بعد المعرفة؟ قال: ما من شئ بعد المعرفة يعدل هذه الصلاه، ولا بعد المعرفة والصلاه شئ يعدل الزكاه، ولا بعد ذلك شئ يعدل الصوم، ولا بعد ذلك شئ يعدل الحج، وفتح ذلك كله معرفتنا، وخاتمته معرفتنا، ولا شئ بعد ذلك كبر الاخوان والمواساه ببذل الدينار والدرهم، فإنهما حجران ممسوخان، بهما امتحن الله خلقه بعد الذى عدت لك، وما رأيت شيئا أسرع غنى ولا أنفى للفقير من إيمان حج هذا البيت، وصلاه فريضه تعدل عند الله ألف حجه وألف عمره مبرورات متقبالات، والحجه عنده خير من بيت مملوء ذهباً، لا بل خير من ملء الدنيا ذهباً وفضه تنفقه فى سبيل الله عزوجل، والذى بعث محمداً بالحق بشيراً ونذيراً لقضاء حاجه امرئ مسلم وتنفيس كربته، أفضل من حجه وطواف وحجه وطواف - حتى عقد عشرة - ثم خلا يده، وقال: اتقوا الله، ولا تملوا من الخير، ولا تكسلوا، فإن الله عزوجل ورسوله صلى الله عليه وآله لغنيان عنكم وعن أعمالكم، وأنتم الفقراء إلى الله عزوجل، وإنما أراد الله عزوجل بلطفه سبباً يدخلكم به الجنة».

- الأربعون حديثاً، شهيد اول، ص 80: «أخبرنا الشيخ أبو عبد الله المفيد، أخبرنا ابن قولويه، أخبرنا ابن يعقوب، عن محمد يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن وهب، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن أفضل ما يتقرب به العباد إلى ربهم وأحب ذلك إلى الله عزوجل ما هو؟ فقال: لا أعلم شيئاً بعد المعرفة أفضل من [هذه] الصلاه، ألا ترى إلى العبد الصالح عيسى بن مريم عليه السلام قال (وأوصاني بالصلوه والزكوه مادمت حياً).

(2). كافى، ج 1، ص 24: «إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك إن لى جارا كثير الصلاه، كثير الصدقه، كثير الحج لا بأس به قال: فقال: يا إسحاق كيف عقله؟ قال: قلت له: جعلت فداك ليس له عقل، قال: فقال: لا يرتفع بذلك منه»؛ نيز همين جلد، ص 11 12: «محمد بن سليمان الديلمى، عن أبيه قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: فلان من عبادته ودينه وفضله؟ فقال: كيف عقله؟ قلت: لا أدري، فقال: «إن الثواب على قدر العقل»؛ نيز در صفحه 26: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا رأيتم الرجل كثير الصلاه كثير الصيام فلا تباهاوا به حتى تنظروا كيف عقله».

(3). بحار الانوار، ج 22، ص 431.

(4). بقره، 285.

معرفت دینی، ص: 260

یعنی مومنان واقعی همه وجودشان گوش سپردن و عمل کردن است.

به واقع، انسان از چنین دین و چنین فرهنگی لذت می برد. بر اساس پندار رایجی که از لفظ مومن در میان مردم وجود دارد، پیش از شنیدن کلام امام صادق درباره ابوذر، انسان گمان می کند ابوذر سالی يك بار به حج می رفته و صبح و ظهر و شب در مسجد بوده و چنان سجده ای به جای می آورده که نمی توانستند از جا بلندش کنند، اما بزرگی ابوذر در عمل به هیچ يك از این ظواهر دین نبوده است، بلکه در علم و معرفت و آگاهی و بینش او بوده است.

دین با علم و معرفت آغاز شد

نبوت پیامبر اسلام با ترغیب به علم و عقل و فهم آغاز شد. شروع نبوت با دستور به خواندن بود. آیا خواندن خدایی که انسان را خلق کرده است بدون معرفت به او امکان دارد؟

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ». «1»

فهم درست از خدا برترین فهم هاست. گستره دانش آدمی از خدا شروع می شود و به وجود خود او می رسد.

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ». «2»

در این آیات، از خدا به انسان و از انسان به خدا باز می گردیم که کریم ترین وجود عالم است.

«اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ». «3»

به راستی، چه ارزشی قرآن مجید برای قلم در این آیه قائل شده و چه مقدار بر ارزش علم تاکید کرده است؟

این نخستین آیات قرآن در لحظات اول بعثت پیامبر اسلام است که شامل موضوعات قرائت، مطالعه، شناخت خدا، شناخت انسان، ارزش قلم، و ارزش علم می شود.

(1). علق، 1.

(2). علق، 4.

(3). علق، 3- 6.

معرفت دینی، ص: 261

فوق کل ذی علم علیم «1»

بر این اساس، دانش آموختن و معرفت جستن در هیچ زمان و مکانی پایان نمی پذیرد و انسان در هر رتبه و مقامی که باشد نیازمند آموختن است. خود را دانای دهر دانستن خطای پندار آدمی است و همواره کسی هست که بیشتر و بهتر از ما بداند. به قول شاعر:

چو گویی که وام خرد توختم

همه هر چه بایستم آموختم

یکی نغزبازی کند روزگار

که بنشاندت پیش آموزگار «2» .

حضرت موسی بن عمران، علیه السلام، که ملقب به کلیم الله است و از زمان آدم تا قیام قیامت تنها کسی است که این صفت را داراست، «3» روزی در اوج نبوت و عظمت، به پروردگار عالم عرض کرد: خدایا، عالم تر از من نیز در این دنیا وجود دارد؟ پروردگار عالم فرمود: بله. و آن حکایت عجیب که در سوره مبارکه کهف آمده است میان او و آن عالم ربانی که روایات او را خضر نبی خوانده اند روی داد. «4» برای انبیاء داشتن فهم و عقل و علم متعالی آن قدر ارزش داشت که همواره در پی آن بودند.

آن که ادب را از دست داد چه به دست آورد؟

این جمله معروف از بزرگمهر، وزیر انوشیروان، است که می گوید: آن که ادب را ازدست داد چه به دست آورد و آن که ادب را به دست آورد چه از دست داد؟ به راستی، اگر کسی به واقع بفهمد و آگاه شود، چه از دست می دهد؟ مگر جز این است که او دربند هیچ شیطان کوچک و بزرگی نمی افتد و دیگر کسی نمی تواند از او سوء استفاده کند؟ در مقیاس وسیع تر، آیا محرومیت و استضعاف توده ها و ملت ها و کشورها و به یغما رفتن سرمایه های آنها جز بر اثر ناآگاهی و نادانی بوده است؟

اگر کسی اسناد آرشیو وزارت خارجه انگلیس در لندن را مطالعه کند

(1). یوسف، 76.

(2). این ابیات را هم از رودکی دانسته اند و هم از کسایی مروزی.

(3). خداوند متعال با پیغمبر اسلام، صلی الله علیه و آله، هم با واسطه سخن می گفت، اما با موسی، علیه السلام، بی واسطه سخن گفت: «وَرُسُلًا قَدْ فَصَّصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا». نساء، 164. (مولف)

(4). سوره کهف، آیات 60 به بعد مربوط به این داستان است.

معرفت دینی، ص: 262

به نامه ای از وزیر امور خارجه انگلستان به سفیر انگلستان در تهران در زمان ناصرالدین شاه قاجار بر می خورد که در آن آمده است:

جناب سفیر! به کمپانی هند شرقی در هندوستان دستور داده شده که سالی يك لك روپيه برای جناب عالی به تهران بفرستند. شما وظیفه دارید این مبلغ را صرف بی سواد نگهداشتن مردم ایران کنید!

حقیقت این است که تا به حال هر بلایی بر سر این مملکت و مردم آن آمده و می آید همه از سر نادانی و نفهمی و ناآگاهی بوده است و مسبب آن مردم نادان به همراهی علما بی عمل بوده اند. در بسیاری از امور، کارها به دست افراد

حکایت حاکم مصر

درباریان کسی را برای این منظور پیدا کردند و هارون حکم حکمرانی او را بر مصر صادر کرد.

- (1). کافی، ج 1، ص 44: «أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من عمل على غير علم كان ما يفسد أكثر مما يصلح».
- (2). كهف، 103 - 104: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُجْتَسِمُونَ صُنْعًا».

معرفت دینی، ص: 263

وقتی این شخص وارد مصر شد، مدتی بود که باران نیامده بود و کشت پنبه، که تجارت شش هزار ساله مصر است و بهترین پنبه دنیا در آن تولید می‌شود، با مشکل جدی رو به رو شده بود.

نمایندگان پنبه کاران که از این وضع ملول شده بودند، با اشک چشم و دل زار نزد استاندار جدید آمدند و شرح ماجرا گفتند و از او خواستند که فکری به حالشان بکند.

او زمانی به تفکر در حل مساله پرداخت و سرانجام گفت: این که مشکل مهمی نیست. بروید از این به بعد به جای پنبه پشم بکارید!

حکایت مرحوم جهانگیرخان قشقایی

بر خلاف حکایت بالا، داستان زندگی مرحوم جهانگیرخان قشقایی ارزش‌های آگاهی و لحظه‌ای دل سپردن به معرفت را به خوبی نشان می‌دهد. من اولین بار این داستان را در کتاب ریحانه الادب مرحوم مدرس خیابانی دیدم و بعد از این که قبر قهرمان این داستان را در اصفهان پیدا کردم که در حال نابودی بود، به شهردار اصفهان ماجرای زندگی ایشان را بازگو کردم و گفتم: حیف است مقبره انسان باارزش فهیم فقیه حکیم عالمی چون او از بین برود! ایشان هم مقبره و بارگاهی برای این مرد بزرگ بنا کرد تا یاد و خاطره این بزرگمرد فراموش نشود.

جهانگیر خان فرزند رئیس ایل قشقایی در منطقه سمیرم استان فارس بود. برای همین، او را «خان» صدا می‌کردند. او، در ایام جوانی، زمانی که برای فروش کشک و پنیر و روغن و سایر محصولات ایل خود به اصفهان رفته بود، علاقمند به یادگیری تار شد. از آن پس، او شب‌ها در چادر خود می‌نشست و تار می‌زد.

وقتی سن او به 35 یا 36 رسید، جوان تنومندی بود که مانند پدرش سبیل‌هایش از بناگوش در رفته بود و لباس خانی به تن داشت و کلاه

معرفت دینی، ص: 264

قشقایی بر سر می‌گذاشت.

در همین ایام، روزی که برای داد و ستد به اصفهان رفته بود، نشانی تارزنی را خواست تا تار شکسته‌اش را تعمیر کند. مردی که خان نشانی را از او پرسیده بود از او پرسید: خان! چند سال تار می‌زنی؟ گفت: از 14-15 سالگی. پرسید: چند سال داری؟ گفت: نزدیک 40 سال. گفت: خان! يك بار هم بنشین و تار وجود خود را بزنی و ببین چه صداهایی از آن در می‌آید!

جهانگیر خان با شنیدن این سخن به فکر فرو رفت و پرسید: کجا باید بروم تا تار وجود خودم را بزنی؟ آن مرد هم مدرسه صدر را در بازار اصفهان نشان داده و گفته بود: این‌جا.

پس از آن، جهانگیرخان کاروانش را به یکی از همراهانش سپرد و گفت: به ایل برگرد و به خانواده من بگو منتظر من نباشند. و به سمت مدرسه به راه افتاد.

از آن طرف، طلبه‌های مدرسه دیدند جوان تنومندی از ایل قشقایی داخل مدرسه شد. یکی از او پرسید: خان! این جا چه کار داری؟ گفت: آمده‌ام نواختن تار وجودم را یاد بگیرم.

معلوم نیست آن طلبه چه کسی بوده که از خان با محبت بسیار استقبال کرده و تشویق به ماندنش در مدرسه کرده است، ولی می دانیم که او را به حجره خود برده و به او در آموختن علم کمک فراوان کرده است.

خان از آن روز به تحصیل علم مشغول شد و به زودی فقیه و ادیب و اصولی و حکیم و عارف و فیلسوف بزرگی شد. ایشان هرگز عمامه بر سر نگذاشت و ازدواج نکرد و همواره همان لباس ایلیاتی خویش را به تن داشت، با این تفاوت که کلاه لبه‌دارش را کنار گذاشته و کلاه پوستی بر سر گذاشته بود.

معرفت دینی، ص: 265

در مکتب درس جهانگیر خان، حدود 50 نفر از علمای بزرگ پرورش یافتند که یکی از یکی بهتر و بی نظیرتر بودند. یکی از شاگردان ایشان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی است. شاگرد دیگرشان مرحوم آیت الله العظمی آسید جمال الدین گلپایگانی است که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی سالی يك بار از قم برای ایشان نامه می نوشت و به نجف می فرستاد که «حضرت آیت الله آسید جمال الدین گلپایگانی! حسین بروجردی را نصیحت کن!»

از شاگردان دیگر ایشان مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ مرتضی طالقانی و مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا رحیم ارباب است که من در 90 سالگی ایشان را در اصفهان دیدم و از زبان ایشان راجع به جهانگیر خان مطالب عجیب شنیدم. شاگرد دیگرشان نیز شهید کم نظیر مرحوم آیت الله سید حسن مدرس است.

این است ثمره يك لحظه آگاهی یافتن و با بصیرت به زندگی نگریستن. از این روست که به حق می گوئیم آگاهی و بینش و معرفت رمز سلامت و سعادت انسان در دنیا و آخرت است و بدون آن رستگاری ممکن نیست.

خوشا آنان که در این صحنه خاك

چو خورشیدی درخشیدند و رفتند

خوشا آنان که بذر آدمی را

به جسم خاك پاشیدند و رفتند

حساب خویش سنجیدند و رفتند

خوشا آنان که در میزان وجدان

کشیدند و نرنجیدند و رفتند

خوشا آنان که بار دوستی را

نهادند و نلغزیدند و رفتند.

خوشا آنان که پا در وادی حق

معرفت دینی، ص: 271

15- معرفت: هدیه ای الهی

معرفت دینی، ص: 273

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصل على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

سخن در معرفت و آگاهی و رشد بود. وجود مبارك حضرت حق استعداد به دست آوردن هر برنامه مثبتی، به ویژه قدرت تحصیل علم و معرفت، را به انسان عنایت فرموده است. از این رو، تهیدستی و فقر انسان در این ارزش‌ها تقصیر خود او و محصول تلخ تنبلی و کاهلی و کسالت اوست.

پرهیز از کسالت و تنبلی

یکی از فصل‌های بسیار مهم روایات اسلامی آن دسته از روایات است که آدمی را از تن دادن به کسالت و سستی و تنبلی و تن‌پروری برحذر می‌دارند. قرآن مجید نیز در آیات متعدد انسان را به فعالیت و کوشش در امور مثبت سفارش کرده و بهره و نصیب او در دنیا و آخرت را نتیجه سعی و تلاش او معرفی کرده است:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَى». «1»

(1) پی نوشت

. نجم، 39- 41.

معرفت دینی، ص: 274

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره‌ای] نیست. و این که تلاش او به زودی دیده خواهد شد. سپس، به تلاشش پاداش کامل خواهند داد.

حاصل و ثمر و محصول زندگی انسان جز در سایه کوشش و فعالیت نیست. از این رو، قرآن مجید انسان را از سستی و تنبلی و از این که بنشیند و غصه بخورد نهی می‌کند؛ آن‌جا که می‌فرماید:

«1» در انجام فرمان‌های حق و در جهاد با دشمن [سستی نکنید و] از پیش آمدها و حوادث و سختی‌هایی که به شما می‌رسد [اندوهگین مشوید که شما اگر مؤمن باشید، برترید

قرآن به صراحت می‌فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا»؛ سست نباشید و زانوی غم بغل نگیرید، زیرا همه امکانات باطنی و ظاهری برای به دست آوردن هر محصول مثبتی برای شما فراهم است. «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ انسان مومن نباید در گوشه‌ای بنشیند و زانوی غم بغل بگیرد و از تهیدستی غصه بخورد. توجیهی ندارد که انسان در انجام کارهایش سستی کند و غصه‌دار باشد، بلکه او باید در هر سنّ و موقعیتی که هست با نشاط و شاد و سرحال به زندگی خویش ادامه دهد.

عمار یاسر در جنگ صفین

عمار یاسر، که الگویی واقعی برای اهل ایمان است، در جنگ صفین بیش از نود سال داشت. با این حال، با دشمنان خدا در کمال نشاط و رغبت و شوق و در نهایت فعالیت جنگید تا به شهادت رسید. «2»

سزااست مومنان نیز به این صحابه بزرگ پیامبر و یار باوفای امیرمومنان، علیهما السلام، اقتدا کنند و در هر حال و مقام به انجام امور مثبت مشغول باشند.

(1). آل عمران، 139؛ نیز با اختلاف در محمد، 35.

(2). أسد الغابه، ابن اثیر، ج 4، ص 46-47: «قال أبو البحتري قال عمار بن ياسر يوم صفين اثتوني بشرية، فأتى بشرية لبن. فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: آخر شربة تشربها من الدنيا شربة لبن! وشربها. ثم قاتل حتى قتل وكان عمره يومئذ أربعاً وتسعين سنة وقيل ثلاث وتسعون وقيل إحدى وتسعون».

معرفت دینی، ص: 275

حافظ شصت هزار بیت شعر

من در طول دوره زندگی ام انسان‌های عجیبی را دیده‌ام. یادم هست در ایام جوانی که در قم طلبه بودم، شب‌های جمعه برای دیدن پدر و مادرم به تهران می‌رفتم. در این ایام، گاه می‌شد که دوستان مرا به جلسه‌ای خصوصی دعوت می‌کردند (البته به عنوان مستمع)؛ و گاه نیز به دوستانی که به آن‌ها علاقه داشتم و انسان‌های بافضیلتی بودند سر می‌زدم و با آنان نشست و برخاست می‌کردم. این رفت و آمدها برایم در آن دوران بسیار سودمند بود. با این‌که برخی از آن‌ها کاسب و مغازه‌دار بودند و بعضی‌هاشان در میدان تره‌بار میوه فروشی داشتند، ولی حقیقت این بود که به اندازه يك عالم از راه گوش و مطالعه علم کسب کرده بودند.

یادم هست يك روز بعد از ظهر که به منزل یکی از همین دوستان رفته بودم، ایشان دایی خود را، که پیرمردی 80 ساله بود و مغازه سبزی‌فروشی داشت، به من معرفی کرد و گفت: ایشان در مغازه تا فرصتی پیدا می‌کند سراغ کتاب می‌رود و مطالعه می‌کند و با استفاده از همین فرصت‌های کم توانسته 60 هزار بیت شعر سودمند حفظ کند.

من بعد از آن‌که آن پیرمرد را دیدم، به مطالعه بیشتر و حفظ کردن شعر روی آوردم و در همان سال، با وجود اشتغال به تحصیل در دروس حوزوی، توانستم چهار هزار بیت شعر مفید را حفظ کنم.

ی

ادگیری تا دم مرگ

استفاده از فرصت برای یادگیری علم و اندوختن معرفت برای برخی به قدری مهم است که تا زمان مرگ نیز آن را رها نمی‌کنند. در احوالات ابوریحان بیرونی نوشته‌اند که مرد عالمی به نام سید مرتضی - البته، این فرد غیر از سید مرتضی علم‌الهدی برادر سید رضی است «1» - در لحظات آخر عمر ابوریحان بیرونی «2» به ملاقات او آمد. وقتی او کنار بستر

(1). در فضیلت این دو برادر همین بس که در قوانین الأصول، میرزای قمی، ص 496 آمده: «فی حکایه رؤیا المفید رحمه الله حیث رأى فی المنام فاطمه الزهراء صلوات الله وسلامه علیها والحسنین علیهما الصلاه والسلام معها قالت له فی المنام: یا شیخ علمهما الفقه؛ فجئت فی یومه والده السیدین المرتضی والرضی رحمهما الله بهما وقالت یا شیخ علمهما الفقه».

(2). بحار الأنوار، ج 54، پاورقی ص 229: «أبوریحان محمد بن أحمد البیرونی الخوارزمی الحکیم، الریاضی، الطبیب، المنجم المعروف، کان فیلسوفا عالما بالفلسفه اليونانیه وفروعها وفلسفه الهندود، وبرع فی علم الریاضیات والفلك، بل قیل إنه أشهر علماء النجوم والریاضیات من المسلمین، کان معاصرا لابن سینا وکان بینهما مراسلات وأبحاث، کان أصله من (بیرون) بلد فی السند وسافر إلى بلاد الهند أربعین سنه اطلع فیها علی علوم الهندود وأقام مده فی (خوارزم) وکان أكثر اشتغاله فی النجوم والریاضیات والتاریخ، وخلف مؤلفات نفیسه منها (الآثار الباقیه عن القرون الخالیه) فی التاریخ الفه لشمس المعالی قابوس حکى انه کان مکبا علی تحصیل العلوم متفننا فی التصنيف لا یکاد یفارق یده القلم وعینه النظر وقلبه الفکر، وکان مشغولا فی جمیع أيام السنه الا یوم النیروز والمهرجان. وحكى عن الشیخ صلاح الدین الصفدی أنه قال: کان أبو ریحان البیرونی حسن المعاشره، لطیف المحاضره، خلیعا فی ألفاظه، عفیفا فی أحواله لم یأت الزمان بمثله علما وفهما. توفی سنه 430 تقریبا».

معرفت دینی، ص: 276

ابوریحان نشست، این دانشمند بزرگ چشم باز کرد و درباره مسئله مشکلی از ایشان سوال کرد. یکی دیگر از دوستان که کنار بستر ابوریحان نشسته بود با تعجب گفت: چه فایده‌ای دارد در چنین موقعیتی پاسخ این سوال را بدانی؟! ابوریحان در جواب گفت: پاسخ این مسئله را بدانم و بمیرم بهتر است یا ندانم و بمیرم؟ بعد، رو به سید کرد و گفت: اگر جواب را می‌دانید، به من هم بگویید! و سید پاسخ سوال او را داد.

پس از آن، سید از ابوریحان خداحافظی کرد و از اتاق بیرون رفت و لحظاتی بعد صدای شیون و زاری از اتاق او به گوش رسید و سید دانست که ابوریحان درگذشته است.

به راستی، چه خوب است انسان تا لحظه مرگ عمر خود را صرف تحصیل یا نشر علم کند! و این موضوعی است که در سیره پیشوایان ما به چشم می‌خورد.

وصیت حضرت امیرمؤمنان، علیه السلام، در شب شهادتش در یابی از علم و معرفت است؛ «1» هم‌چنین است سخنان حضرت امام حسن مجتبی، علیه السلام، که در نفس‌های آخر عمر شریفشان نیز به نشر معارف الهی مشغول بوده‌اند. «2» لحظات آخر عمر حضرت ابی‌عبدالله الحسین، علیه السلام، نیز بدین گونه است. «3» از این رو، بی‌تردید می‌توان گفت که همه اولیاء و انبیاء خدا و بندگان شایسته حق این سیره را داشته‌اند و اغلب یا درحال تحصیل از دنیا رفته‌اند یا در حال تبلیغ معارف و نشر علم.

بسیاری از بزرگان دین قلم یا کتاب در دست داشتند و از دنیا رفتند؛ عده‌ای بر فراز منبر و در حال نشر معارف الهی از دنیا رفتند و با توجه به این نکته، هیچ کس حق تبلی و ناامیدی ندارد و باید برای رسیدن به مقصود تلاش کند و رنج و زحمت را به جان بخرد. حافظ در بیت نغزی می‌گوید:

(1). نهج البلاغه، نامه 47: «من وصیه له علیه السلام للحسن والحسین علیهما السلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله: أوصیکما بتقوی الله وأن لا تبغیا دنیا وإن بغتکما، ولا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما. وقولا بالحق. واعملا للأجر. وکونا للظالم خصما وللمظلوم عوناً أوصیکما وجميع ولدی وأهلی ومن بلغه کتابی بتقوی الله ونظم أمرکم، وصلاح ذات بینکم، فإنی سمعت جدکما صلی الله علیه وآله یقول: «صلاح ذات البین أفضل من عامه الصلاة والصیام» والله الله فی الأیتام فلا تغبوا أفواههم ولا یضیعوا بحضرتکم. والله الله فی جیرانکم فإنهم وصیه نبیکم ما زال یوصی بهم حتی ظننا أنه سیورثهم. والله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم. والله الله فی الصلاة فإنها عمود دینکم. والله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فإنه إن ترک لم تناظروا. والله الله فی الجهاد بأموالکم وأنفسکم وألسنتکم فی سبیل الله. وعلیکم بالتواصل والتبادل. وإیاکم والتدابیر والتقاطع. لا تترکوا الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یتجاب لکم. یا بنی عبد المطلب لا ألفینکم تخوضون دماء المسلمین خوفاً تقولون قتل أمیر المؤمنین، ألا لا تقتلن بی إلا قاتلی انظروا إذا أنا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضربه، ولا یمثل بالرجل فإنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: إیاکم والمثله ولو بالکلب العقور».

(2). بحار الأنوار، ج 44، ص 138-140: «طلحه بن زيد الرقي، عن الزبير بن عطاء، عن عمير بن ماني العبسي، عن جناده بن أبي أميه قال: دخلت على الحسن بن علي ابن أبي طالب عليه السلام في مرضه الذي توفي فيه وبين يديه طست يقذف عليه الدم ويخرج كبده قطعه قطعه من السم الذي أسقاه معاويه لعنه الله فقلت: يا مولاي مالك لا تعالج نفسك؟ فقال: يا عبد الله بماذا أعالج الموت؟ قلت: إنا لله وإنا إليه راجعون. ثم التفت إلى فقال: والله لقد عهد إلينا رسول الله صلى الله عليه وآله أن هذا الأمر يملكه اثنا عشر إماما من ولد علي وفاطمه، ما منا إلا مسموم أو مقتول، ثم رفعت الطست وبكى صلوات الله عليه وآله. قال: فقلت له: عظمي يا ابن رسول الله، قال: نعم استعد لسفرك، وحصل زادك قبل حلول أجلك، واعلم أنك تطلب الدنيا والموت يطلبك، ولا تحمل هم يومك الذي لم يأت على يومك الذي أنت فيه، واعلم أنك لا تكسب من المال شيئا فوق قوتك إلا كنت فيه خازنا لغيرك. واعلم أن في حلالها حساب، وفي حرامها عقاب، وفي الشبهات عتاب، فأنزل الدنيا بمنزله الميتة، خذ منها ما يكفيك، فإن كان ذلك حلالا كنت قد زهدت فيها، وإن كان حراما لم يكن فيه وزر، فأخذت كما أخذت من الميتة، وإن كان العتاب فإن العتاب يسير. واعمل لدينك كأنك تعيش أبدا، واعمل لآخرتك كأنك تموت غدا، وإذا أردت عزا بلا عشيره، وهيبه بلا سلطان، فاخرج من ذل معصية الله إلى عز طاعة الله عز وجل، وإذا نازعتك إلى صحبه الرجال حاجه فاصحب من إذا صحبتك زانك، وإذا خدمته صانك، وإذا أردت منه معونه أعانك، وإن قلت صدق قولك وإن صلت شد صولك وإن مددت يدك بفضل مدها، وإن بدت عنك ثلمه سدها، وإن رأى منك حسنه عدها، وإن سألته أعطاك، وإن سكت عنه ابتداك وإن نزلت إحدى الملمات به ساءك. من لا تأتيك منه البوائق، ولا يختلف عليك منه الطرائق، ولا يخذلك عند الحقائق، وإن تنازعتما منقسما أثرك. قال: ثم انقطع نفسه واصفر لونه، حتى خشيت عليه، ودخل الحسين عليه السلام والأسود بن أبي الأسود فانكب عليه حتى قبل رأسه وبين عينيه، ثم قعد عنده فتسارا جميعا، فقال أبو الأسود: إنا لله إن الحسن قد نعت إليه نفسه».

(3). ينابيع الموده، قندوزی، ج 3، ص 82: «أبو مخنف: وبقي الحسين عليه السلام ثلاث ساعات من النهار ملطخا بدمه رامقا بطرفه إلى السماء وينادي: يا إلهي صبرا على قضائك ولا معبود سواك يا غياث المستغيثين».

معرفت دینی، ص: 277

طلب به راحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید.

مکن ز غصه شکایت که در طریق

خداوند در تایید همین معنا در سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید:

«وَكَايْنِ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَيْثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ». «1»

چه بسا پیامبرانی که انبوهی دانشمندان الهی مسلک [و کاملان در دین] به همراه او با دشمنان جنگیدند، پس در برابر آسیب‌هایی که در راه خدا به آنان رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و [در برابر دشمن] سر تسلیم و فروتنی فرود نیاوردند؛ و خدا شکیبایان را دوست دارد.

چه بسیار کسانی که وارد میدان کارزار و مبارزه شدند و از خود سستی و ضعف نشان ندادند و از میدان مبارزه فرار نکردند و راه خدا را ادامه دادند تا آن‌جا که یا پیروز شدند و یا به شهادت رسیدند.

نکته مهم موجود در آیه نیز تاکید بر سستی نکردن و صبر کردن بر ناملایمات و بشارت انتهای آیه درباره پیشه‌کنندگان صبر است.

صبر و پشتکار روحانی هنرمند

خاطره دیگری که از دوران اوایل طلبگی در ذهن دارم مربوط به آشنایی با روحانی هنرمندی است که ایشان را در جلسه‌ای که برای توسعه يك درمانگاه برگزار شده بود دیدم. ایشان در آن زمان که من 21 یا 22 سال داشتم 41 یا 42 سالشان بود و بسیار برخورد شیرینی داشتند و معلوم بود که انسانی متخلق به اخلاق‌اند.

آن روز، حس کردم آشنایی با ایشان برایم سودمند است، لذا از ایشان پرسیدم: شما در تهران زندگی می‌کنید؟ گفت: بله. گفتم آدرس می‌دهید من گاهی خدمتتان برسم! گفت: مانعی ندارد.

اولین جلسه‌ای که به منزل ایشان رفتم، ایشان برای این که مرا راه بیندازد همین بحث را پیش آورد و گفت: من خیلی بدخط بودم، ولی

معرفت دینی، ص: 278

يك روز تصميم گرفتم خوش خط شوم. وقتی اين تصميم را گرفتم، قلمی برداشتم و به دفترچه‌ای که از سرمشق اساتید خط در خانه داشتم نگاه کردم و به تمرین خط پرداختم.

سپس، او مرا به طبقه دوم منزل برد و 32 نوع خط در بهترین شکل به من نشان داد و گفت: همه این‌ها نوشته‌های من است. يك قرآن و يك مفاتیح نیز به خط خود به من نشان داد و هم اکنون نیز کتیبه چندین مسجد یادگار خط ایشان است.

ایشان ادامه داد: وقتی دوران هنرمندی‌ام در خط گذشت، به نقاشی علاقه پیدا کردم و به تمرین نقاشی مشغول شدم. کم‌کم، کار به جایی رسید که يك روز پدرم را دعوت کردم و در همین حیاط برای ایشان صندلی گذاشتم و چهره ایشان را کشیدم. از قضا، ایشان این تصویر را نیز با عکس پدرشان به من نشان دادند و عجیب این بود که این دو با هم تفاوتی نداشتند.

ایشان در ادامه گفت: بعد، به شعر علاقمند شدم، اما نمی‌توانستم شعر بگویم و چیزهایی که به عنوان شعر می‌گفتم به همه چیز شبیه بود مگر شعر. با این حال، ناامید نشدم و آن قدر نوشتم و پاره کردم و از نو نوشتم که وارد دنیای شعر شدم. «1» به خوبی یادم هست که در آغاز قرن پانزدهم بعثت رسول خدا، یکی از نهادهای فرهنگی کشور از شاعران خواست تا آثارشان را درباره پیامبر برای شرکت در مسابقه ارسال کنند. از میان شعرها، تنها اثر دو نفر مقبول طبع داوران واقع شد که یکی مرحوم امیری فیروزکوهی بود و دیگری ایشان.

این ویژگی خواستن و تلاش کردن است که لاجرم انسان را به مقصد می‌رساند. خداوند عالم انسان را برای «شدن» و «حرکت کردن» ساخته

(1). روزی که به منزل این روحانی هنرمند رفته بودم، برای من غزلی خواندند که همان روز آن را حفظ کردم و به یادگار از ایشان در اینجا ذکر می‌کنم: آه شب گیر کند فاش چو روزی رازم / همچو منصور سر دار فنا سر بازم / شده‌ام غنچه صفت تنگدل و غرقه خون / بس که با خار غم هجر تو من دمسازم / مرغی خسته دلم در قفس عشق اسیر / سوی کوی تو به ناچار بود پروازم / من و شمع شب و پروانه سه عاشق بودم / سوختند آن دو شی من به غمت می‌سازم / می‌دهم جان به هوای رخت ای طلعت عشق / به امیدی که بیای و ببینی بازم / از ازل عبد تو مصباحم و دارای جهان / تا ابد من به چنین سلطنتی می‌نازم. (مولف)

معرفت دینی، ص: 279

است نه «نشدن» و «متوقف شدن». همه انسان‌ها برای عالم شدن، حکیم شدن، ادیب شدن، هنرمند شدن، مخترع شدن، سلمان و مقداد و بلال شدن، زینب و خدیجه شدن، و ... استعداد و نیروی کافی دارند، فقط باید بخواهند و در مسیر صحیح حرکت کنند و در این راه صبر و تحمل داشته باشند و از مشکلات و دوری راه و خطرات نهراسند.

آموختن علم واجب است، حتی اگر در چین باشد

طی کردن فاصله مدینه تا کشور چین در روزگار پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، برای مسافران آن روزگار تقریباً ناممکن بود و اگر کسی می‌خواست از مدینه به چین برود و برگردد، باید عمری را در این راه هزینه می‌کرد و چه بسا امکان بازگشت نیز نداشت. در روزگار ما هم، با وجود این همه امکانات، از عربستان تا چین با هواپیما بیش از 12 ساعت طول می‌کشد. با این حال، آن قدر جستجوی معرفت و آموختن علم به نظر پیامبر اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآله، باارزش بوده که اعلام کرده‌اند:

«اطلبوا العلم و لو بالصین. فان طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة». «1»

روایت «طلب العلم...» روایت جدایی نیست و دنبال‌ه همین روایت «اطلبوا العلم...» است. پیامبر اکرم به صراحت به مسلمانان دستور می‌دهند که دنبال علم و معرفت بگردند اگرچه در چین باشد. ایشان طلب دانش را بر هر مرد و زن مسلمانی فریضه می‌دانند.

فرق فريضة با واجب

فريضة چیزی است که خدا از انسان می‌خواهد، و واجب حقیقی است که پیامبران یا ائمه، علیهم‌السلام، آن را بر انسان لازم شمرده‌اند. بنابراین، فريضة بالاتر و برتر از واجب است. فرق دوم این است که گاهی از واجب می‌توان گذشت، ولی از فريضة نمی‌توان گذشت.

معرفت دینی، ص: 280

پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، در مدت حضور ده ساله شان در مکه، بنا به روایات شیعه و سنی، نمازهای یومیه را دو رکعتی می خواندند. بیش از يك سال نیز بعد از هجرت به مدینه، نمازها را دو رکعتی می خواندند، ولی از سال دوم هجری که حضرت مجتبی، علیه السلام، متولد شد، رسول خدا، صلی الله علیه و آله، دو رکعت به نماز ظهر و دو رکعت به نماز عصر - به شکرانه نعمت وجود حضرت مجتبی، علیه السلام - اضافه کردند. آن دو رکعت اصلی فریضه و دو رکعت فرعی واجب النبی است. از این رو، در سفر دو رکعتی را که پیامبر واجب کرده اند حذف می شود و تنها دو رکعت فریضه خوانده می شود.

در سال سوم هجرت نیز که حضرت ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، به دنیا آمد، رسول خدا يك رکعت به نماز مغرب و دو رکعت به نماز عشاء اضافه کرد که پروردگار آن دو رکعت عشاء را مانند دو رکعت ظهر و عصر قرار داد، ولی يك رکعت نماز مغرب به خاطر حضرت امام حسین، علیه السلام، باقی ماند. «1» با این بیان، وقتی پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، می فرماید: «طلب العلم فریضه»؛ یعنی طلب علم را من بر شما لازم نکردم، بلکه طلب معرفت الزام پروردگار است و او دوست دارد که شما ظرف معرفت و شناخت باشید.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، در اهمیت معرفت در جمله بسیار باارزشی خطاب به کمیل بن زیاد نوحی می فرماید:

«یا کمیل، ما من حركه الا و انت محتاج فیها الى المعرفه». «2»

ای کمیل، هیچ عملی و حرکتی برای انسان متصور نیست، مگر این که در آن نیازمند به معرفت است.

یعنی انسان قبل از این که بخواهد قدمی بردارد و کاری انجام دهد باید

(1). الکافی، ج 3، ص 272: «عن أبی جعفر علیه السلام قال: كان الذی فرض الله علی العباد من الصلاه عشر رکعات وفيهن القراءة وليس فيهن وهم یعنی سهوا فزاد رسول الله صلی الله علیه و آله سبعا وفيهن الوهم وليس فيهن قراءة».

(2). بحار الانوار، ج 74، ص 267.

معرفت دینی، ص: 281

حق و باطل بودن آن را بشناسد تا مبدا عمری در باطل قدم بردارد و نفهمد. به همین سبب بود که گذشتگان متدین ما با عالمان ربانی شهر یا منطقه خود در ارتباط بودند و تا مسئله‌ای پیش می‌آمد که نمی‌فهمیدند حق است یا باطل، به در خانه آن عالمان می‌رفتند و از حق یا باطل بودن آن استفسار می‌کردند، زیرا آن‌چه برای گذشتگان ما مهم بود خود عمل نبود، بلکه درك این معنا بود که عمل حق است یا باطل.

این قدر این مسئله در دین اسلام اهمیت دارد که امیرالمومنین، علیه‌السلام، در بازار کوفه راه می‌رفتند و با صدای بلند همه کاسبان و مغازه داران را خطاب قرار می‌دادند که:

«يا معشر التجار الفقه ثم المتجر، الفقه ثم المتجر، والله للربا في هذه الامه ديب اخفى من ديب النمل على الصفا، صونوا أموالكم بالصدق، التاجر فاجر، والفاجر في النار إلا من أخذ الحق وأعطى الحق». «1»

یعنی ای جماعت بازاریان، پیش از آن‌که در مغازه خود را باز کنید و به تجارت مشغول شوید، حرام و حلال خدا را یاد بگیرید.

جمله دوم حضرت که در واقع استدلال ایشان برای این سخن است با قسم به خدا آغاز می‌شود تا اهمیت موضوع را بهتر نشان دهد. حضرت می‌فرمایند: زیرا اگر در پی شناخت حرام و حلال نباشید، در بسیاری از مواقع دچار گناه می‌شوید و گمان می‌کنید خطایی نکرده‌اید، چرا که ربا در معاملات از لغزیدن مورچه‌ای بر روی يك قطعه سنگ مخفی‌تر و نهان‌تر است.

آری، آگاه نبودن به حلال و حرام خدا سبب می‌شود انسان عمری دچار ربا باشد و نفهمد و تازه در روز قیامت که پرونده اعمالش را می‌بیند متوجه شود که همه نمازها، صدقات، حج و غیره‌اش باطل بوده است؛ زیرا لباس نماز و مکان نمازش از پول حرام تهیه شده بوده و

(1). من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 3، ص 194: «عن الاصبغ بن نباته قال: «سمعت علیا علیه السلام یقول علی المنبر: «يا معشر التجار...»».

معرفت دینی، ص: 282

لباس احرامش را با مال حرام تهیه کرده بوده است. این است که حضرت در ادامه سخن خویش می‌فرمایند:

«التاجر فاجر والفاجر في النار الا من اخذ الحق واعطى الحق».

یعنی تاجر بدکار است و جایگاه انسان بدکار در دوزخ است؛ مگر کسی که مال حلال به دست آورد و از مال حلال خویش در انجام کارها استفاده کند.

معرفت هدیه‌ای الهی است

امام باقر، علیه‌السلام، در حدیثی از پدرانشان به نقل از رسول خدا، صلی الله علیه و آله، آورده‌اند که خداوند فرموده است:

«المعروف هدیه منی إلى عبدی المؤمن، فإن قبلها منی فبرحمتی ومنی، وان ردها فبذنبه حرمتها ومنه لا منی، وأیما عبد خلقتة فهدیتة إلى الايمان وحسنت خلقة، ولم ابتله بالبخل، فإنی أرید به خیرا». «1»

یعنی همه خیرها و خوبی‌ها - چه مادی باشد و چه معنوی - هدیه من به بندگان مومن است. اگر کسی آن را پذیرفت و قبول کرد، به سبب رحمت من بوده است که آن را قبول کرده و اگر قبول نکرد، اشکال از خود او و سبب این محرومیت خود اوست.

قرآن کریم نیز به صراحت بر این معنا تاکید می‌کند و می‌فرماید:

«إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ». «2»

خدا ناسپاسی و کفر را برای هیچ کس نمی‌پسندد و دوست ندارد کسی به سبب این کفر به دوزخ برود، بلکه خوبی و سلامت بندگان خویش را می‌پسندد.

ادامه روایت همین معنا را باز می‌نماید، زیرا خداوند می‌فرماید: در هر بنده‌ای که می‌آفرینم، زمینه اخلاق نیک را نیز به سبب محبتی که به او دارم فراهم می‌کنم و او را به سوی ایمان رهنمون می‌شوم، زیرا بهترین

(1). الأُمّالی، شیخ طوسی، ص 24: «عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام، عن آبائه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يقول الله تعالى: المعروف هديه...».

(2). زمر، 7.

معرفت دینی، ص: 283

چیزها را برای او می‌خواهم. نتیجه آن که خداوند برای بندگان خود جز خیر چیزی نمی‌خواهد، اما بندگان بر اثر جهل و غفلت راه خویش از خدا جدا می‌کنند و به بیراهه می‌روند و سبب تیره‌روزی خویش می‌شوند.

موضوع مهم در این جا این است که تنها با کسب معرفت می‌توان از این دام رست و بر بام سعادت نشست و از این روست که مسئله معرفت این اندازه برای انسان اهمیت و ضرورت دارد و نباید در به دست آوردن آن سستی و کاهلی کند.

معرفت دینی، ص: 287

16- محور های کسب معرفت در قرآن

معرفت دینی، ص: 289

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

مسئله معرفت، در لسان رسول خدا و ائمه طاهرين، عليهم السلام، با فضيلت‌ترين حقيقتي است که انسان در طول عمر خویش با آن مواجه است. «1» جستجوی معرفت و به دست آوردن آن به قدری مهم است که با آن که همه انبياء خدا

اهل معرفت بودند، از پروردگار عالم درخواست معرفت بیشتر می کردند. خداوند در قرآن مجید به پیامبر اسلام که معرفت اولین و آخرین را با خود داشت این چنین سفارش می کند:

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا». «2»

بگو: پروردگارا! بر دانش من بیفزای.

نتیجه‌ای که از این آیه شریفه می توان گرفت در حقیقت پاسخ این سوال نیز هست که آیا ظرف وجود انسان برای پذیرش معرفت محدود است و به ظرف آبی مانند است که وقتی پر شد دیگر گنجایش پذیرش آب بیشتر را ندارد؟ یا این که ظرف وجود آدمی برای پذیرش علم و آگاهی و معرفت همواره گنجایش دارد؟

(1) پی نوشت

. رجوع شود به: اول کتاب کافی، ج 1 (کتاب عقل و جهل؛ همچنین کتاب فضل العلم)؛ نیز نهج البلاغه، حکمت 147: «قال کمیل بن زیاد: أخذ بیدی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فأخرجنی إلى الجبان، فلما أصر تنفس الصعداء ثم قال: یا کمیل إن هذه القلوب أوعیه فخیرها أوعاها. فاحفظ عنی ما أقول لك الناس ثلاثه: فعالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاه، وهمج رعاع أتباع كل ناعق یمیلون مع كل ریح، لم یستضیئوا بنور العلم، ولم یلجأوا إلى ركن وثیق یا کمیل العلم خیر من المال. والعلم یحرسك وأنت تحرس المال. المال تنقصه النفقه والعلم یزكو علی الانفاق، وصنیع المال یزول بزواله. یا کمیل العلم دین یدان به. به یکسب الإنسان الطاعه فی حیاته، وجمیل الأحداثه بعد وفاته. والعلم حاکم والمال محکوم علیه یا کمیل هلك خزان الأموال وهم أحياء، والعلماء باقون ما بقی الدهر. أعیانهم مفقوده، وأمثالهم فی القلوب موجوده. ها، إن ههنا لعلماء جما (وأشار إلى صدره) لو أصبت له حملة، بلی أصبت لقنا غیر مأمون علیه، مستعملا آله الدین للدنیا، ومستظهرا بنعم الله علی عبادہ، وبحججه علی أولیائه، أو منقادا لحملة الحق لا بصیره له فی أحنائه، ینقدح الشک فی قلبه لأول عارض من شبهه. ألا لا ذا ولا ذاك، أو منهوما باللذه سلس القیاد للشهوه، أو مغرما بالجمع والادخار لیس من رعاہ الدین فی شیء. أقرب شیء شبهها بهما الأنعام السائمه، كذلك یموت العلم بموت حاملیه اللهم بلی، لا تخلو الأرض من قائم لله بحجه. إما ظاهرا مشهورا أو خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله وبنیاته. وکم ذا؟ وأین أولئك؟ أولئك والله الأفلون عددا والأعظمون قدرا. یحفظ الله بهم حججه وبنیاته حتی یودعوها نظراءهم ویزرعوها فی قلوب أشباههم همج بهم العلم علی حقیقه البصیره، وباشروا روح الیقین، واستلانوا ما استوعره المترفون، وأنسوا بما استوحش منه الجاهلون، وصحبوا الدنیا بأبدان أرواحها معلقه بالحلل الأعلى. أولئك خلفاء الله فی أرضه والدعاه إلى دینہ. آه آه شوقا إلى رؤیتهم. انصرف إذا شئت».

(2). طه، 114: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا».

معرفت دینی، ص: 290

حقیقت این است که وجود انسان هرگز از معرفت پر نمی شود و اگر عمری صدها برابر حضرت نوح، علیه السلام، هم داشته باشد و همه روزهای حیاتش را بیدار بماند و جز کسب معرفت به کار دیگری مشغول نباشد باز برای کسب معرفت آماده است. به عبارت دیگر، ظرفیتی که پروردگار عالم برای کسب معرفت به انسان عطا کرده نامحدود است و گستره آن قابل درک نیست.

محورهای کسب معرفت در قرآن

آیات قرآن مجید انسان را به کسب معرفت در سه محور فرا خوانده اند: معرفت به خدا، معرفت به وجود خویش، و معرفت به هستی. کمترین صفاتی که از وجود پروردگار عالم در اختیار انسان قرار داده شده شامل هزار صفت است که مجموع آنها در دعای جوشن کبیر گرد آمده است. «1» فهم همین صفات هزارگانه دریایی از معارف الهی را پیش چشم می نهد که کسی به کنه آن نمی رسد.

مطلب دیگر این که پروردگار در حدود هفتصد آیه قرآن از حقایق موجود در عالم هستی سخن به میان آورده است که آدمی می تواند از طریق آنها به هستی و عناصر آن معرفت پیدا کند.

سومین دعوت قرآن معرفت به وجود خویش است. «2» در این باره نیز کافی است بدانیم که تا چند سال پیش طبق آمار - در رابطه با انسان هفت میلیون مسئله در علم مطرح شده است که خود رشته معرفتی جداگانه است.

از دیگر دعوت های پروردگار در قرآن، معرفت به عالم ملکوت و ملکوتیان یعنی معرفت به اسرار پشت پرده عالم است. «3» حقیقت این است که اگر انسان بخواهد، می تواند حقایق ماوراء عالم را نیز بفهمد. البته، باید نگاه عقل خویش را در این راه به کار گیرد؛ یعنی همان نگاهی

(1). دعای جوشن کبیر صد قسمت است و در هر قسمت ده صفت خداوند بیان شده است که جمعا هزار صفت می شود.

(2). فصلت، 53: «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ نیز ذاریات، 20- 21: «وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ* وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ».

(3). فصلت، 53: «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ آل عمران، 190- 191؛ نیز با اختلاف در بقره، 164: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

معرفت دینی، ص: 291

که ابراهیم از دریچه آن به ملکوت آسمانها و زمین می نگریست:

«وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ». «1»

و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمانها و زمین به ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود.

گسترده‌گی وجود انسان برای کسب معرفت از توجه به گسترده‌گی معارفی که او می تواند کسب کند به دست می آید، زیرا او می تواند عارف بالله، عارف به طبیعت، عارف به خود، و عارف به ماوراء آسمانها و زمین شود و می تواند از فهم ارتباطات عناصر عالم رشته‌های بسیار عظیم علمی به وجود آورد که تاکنون نیز به وجود آورده است. مگر جز این است که این همه کتاب و رساله و اختراع و اکتشاف را در دنیا، از هزاران سال پیش تاکنون، جنس بشر به وجود آورده است؟

این همه در حالی است که آگاهی‌های ما از هستی و خودمان به قدر سر سوزنی است و در پس پرده‌های ضخیمی از جهل و نادانی و بدفهمی و خطا و اشتباه زندگی می کنیم، زیرا قرآن مجید تصریح می کند که در لحظه مرگ پرده‌های واقعیت کنار می رود و نگاه بشر به حقایق نگاهی دقیق می شود. قرآن می گوید:

«لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» «2»... «3»

[به او می گویند:] تو از این روز بزرگ در بی خبری و غفلت بودی، پس ما پرده بی خبری را از دیده [بصیرت] ات کنار زدیم. در نتیجه، دیده‌ات امروز بسیار تیزبین است.

لحظه مرگ لحظه‌ای است که پروردگار عالم می‌خواهد حقایق را تا حدود زیادی در آن برای انسان روشن کند. در عالم برزخ، درک این حقایق در سطحی گسترده‌تر روی می‌دهد و در عالم قیامت پرده از همه حقایق برداشته می‌شود؛ یعنی کسی در قیامت جاهل نمی‌ماند، لیکن این علم تنها برای مومنان مفید است، زیرا برای غیرمومنان تنها مایه حسرت

(1). انعام، 75.

(2). حدید یعنی تیز و دقیق. مفردات راغب، ص 110: «قال عز وجل: «فَبَصَّرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» ويقال لسان حدید نحو لسان صارم وماض وذلك إذا كان يؤثر تأثير الحديد. قال تعالى: سَلُّوْكُمْ بِاللَّيْسَةِ حِدَادٍ».

(3). ق، 19-22: «وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ* وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعْدِ* وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ* لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَّرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ».

معرفت دینی، ص: 292

بیشتر است «1» و در آن روز فهم حقایق دیگر به دادشان نمی‌رسد.

بدین ترتیب، معلوم می‌شود که در قیامت هیچ کس جاهل نیست و همه انسان‌ها از حقایق آگاه می‌شوند. از این میان، عالمان مومن اهل بهشت و عالمان غیرمومن اهل دوزخ‌اند.

خداوند بنا ندارد هیچ جاهلی را در جهنم جای دهد. اگر کسی در دنیا جاهل ماند، بدین معنا نیست که در قیامت هم جاهل می‌ماند و می‌تواند جهنم را با جهل خویش نجس کند. بر عکس، جاهلان دنیا عالم وارد قیامت و دوزخ می‌شوند. از این رو، در قرآن کریم سخنان دوزخیان را با پروردگار و با خود بسیار عالمانه می‌یابیم. «2» کسی که در دنیا جاهل بوده باید در قیامت دانا شود تا بیشتر عذاب بکشد و کسی که اهل بهشت بوده باید داناتر باشد تا بیشتر از آن لذت ببرد.

راستی، کسی که در دنیا قدر و منزلت خویش را نمی‌شناسد و به دست خویش بر خود ستم می‌کند و نعمت فهم و ادراک را معطل می‌گذارد و هیچ تلاشی برای بیرون کردن سر خویش از لاک حیوانیت نمی‌کند، چه کسی را می‌تواند بر محرومیت خویش از نعمت‌های اخروی ملامت کند؟ به قول حافظ:

شاه خوبانی و منظور گدایان شده‌ای

قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه؟

دعوت به علم آموختن در قرآن

خداوند در آیه 12 از سوره مبارکه طلاق می فرماید:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا». «3»

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آن‌ها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آن‌ها نازل می‌شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و این که یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

(1). به عنوان نمونه سوره اعراف، آیات 44- 51.

(2). ملک، 8- 10: «تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ* قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ* وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ*؛
نیز مدثر، 38- 47: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ* إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ* فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ* عَنِ الْمُجْرِمِينَ* مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ* قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ* وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ* وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ* وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ* حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ*».

(3). طلاق، 12.

«الله» وجود مقدسی است که مستجمع جمیع صفات کمال است و حضرت او کمترین نقصی در هیچ ناحیه‌ای ندارد، اما به تعبیر قرآن در این آیه، او کسی است که هفت آسمان و هفت زمین را آفریده است «1» و میان این هفت آسمان و هفت زمین فرمان او به طور دائم در جریان است.

نمونه‌ای از شگفتی و عظمت آسمان

شب‌های تاریک در آسمان دو خط موازی شیری رنگ به چشم می‌آید که دانشمندان بزرگ از قدیم نام آن را کهکشان راه شیری گذاشته‌اند. در این کهکشان حدود سیصد میلیون ستاره رصد شده است که منظومه شمسی در آن قرار گرفته و جزء بسیار کوچکی از آن است. نکته جالب توجه این است که دانشمندان نجوم در آسمان 30 میلیون کهکشان دیگر مانند را هر شیری کشف کرده‌اند که فاصله هر کهکشان با کهکشان دیگر دو میلیون سال نوری است و تازه همه این‌ها در آسمان اول قرار دارد. حال، این سبع سماوات چه مقدار کهکشان دارند و چه اندازه بزرگ‌اند را تنها خدا می‌داند که فرمانش در آن‌ها در جریان است.

انسان محصول و ثمره همه کائنات است

مجموعه بزرگ هستی با میلیاردها جریانی که در طی سالیان دور در آن روی داده سبب پیدایش زمین شده است. پس از آن، خاک بدل به نطفه شده و آن نطفه به انسان بدل گشته است. «2» بدین ترتیب، عجیب نیست اگر بگوییم انسان محصول همه عالم «3» و حاصل همه جریان‌های خلقت است. قرآن کریم خلقت انسان را در «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» «4» می‌داند؛ یعنی انسان گران‌ترین جنس عالم است، «5» اما بدبختانه او خود را به ارزان‌ترین قیمت ممکن به دشمن خدا می‌فروشد که قرآن مجید از این فروخته‌شدگان تعبیر به «حزب شیطان» می‌کند. «6»

(1). هنوز، بعد از هزار و پانصد سال از نزول قرآن، معنای هفت آسمان و هفت زمین برای بشر معلوم نشده است. تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ج 19، ص 326: «قوله: ومن الأرض مثلهن ظاهره المثليه فی العدد، وعلیه فالمعنی: وخلق من الأرض سبعا كما خلق من السماء سبعا فهل الأرضون السبع سبع کرات من نوع الأرض التي نحن علیها والتي نحن علیها إحداها؟ أو الأرض التي نحن علیها سبع طبقات محیطه بعضها ببعض والطبقه العليا بسیطها الذی نحن علیها؟ أو المراد الأقالیم السبعه التي قسموا إليها المعمور من سطح الكرة؟ وجوه ذهب إلى کل منها جمع وربما لاح بالرجوع إلى ما تقدم فی تفسیر سوره حم السجده محتمل آخر غیرها. وربما قيل: إن المراد بقوله: ومن الأرض مثلهن أنه خلق من الأرض شیئا هو مثل السماوات السبع وهو الانسان المركب من الماده الأرضیه والروح السماویه التي فیها نماذج سماویه ملکوتیه».

(2). مؤمنون، 12- 14: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

(3). رسائل الکرمی، محقق کرکی ج 3 ص 162: «با انسان خلقت الأشياء لأجلک وخلقتک لأجلی».

(4). تین، 4: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ».

(5). نهج البلاغه، حکمت 456: «ألا حر يدع هذه المماظه لأهلها؟ إنه ليس لأنفسكم ثمن إلا اجنه فلا تبيعوها إلا بها»؛ نیز در کافی، ج 1، ص 10: «أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبل فأقبل ثم قال له: أدبر فأدبر ثم قال: وعزتي وجلالي ما خلقت خلقاً هو أحب إلى منك ولا أكملتک إلا فيمن أحب».

(6). مجادله، 14- 19: «أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ * لَنْ تُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُخَلِّفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ * اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ».

معرفت دینی، ص: 294

هدف از خلقت انسان

یکی از اهداف آفرینش انسان، بر اساس آیه شریفه پیش، دانستن و فهمیدن یا به تعبیر آیه «لتعملوا» است. لامی که بر سر فعل تعلموا آمده لام سبب و علت است؛ یعنی خداوند انسان را بعد از خلقت هفت آسمان و هفت زمین آفرید تا بداند که: «أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً»؛ برای این که او ظرف معرفت باشد و خدا را با قدرت بی نهایت و با احاطه علمی اش بر تمام هستی بشناسد.

اگر ظرف وجود انسان از معرفت به خدا نور بگیرد، ارزش پیدا می کند، ولی اگر جاهل بماند، وزنش با حیوانات یکی است؛ «1» زیرا مطالبی که در قرآن آمده یا حقایقی که در کتب علمی موجود است حقایقی است که هیچ حیوانی از آن ها آگاه نیست.

آری، انسان بی خبر با حیوان بی خبر هم وزن و هم قیمت و هم ارزش است و حتی ارزشش از آن نیز کمتر است.

علم در چهار موضوع خلاصه شده است

در روایتی از امام صادق، علیه السلام، آمده است:

«وجدت علم الناس كله في أربع: أولها أن تعرف ربك و الثاني أن تعرف ما صنع بك و الثالث أن تعرف ما أراد منك و الرابع أن تعرف ما يخرجك من دينك». «2»

جمع علم آدمی در چهار چیز خلاصه شده است:

- اول این که انسان باید به پروردگار خود معرفت پیدا کند و او را بشناسد؛ زیرا کسی که از معرفت خدا پر است امواج و جریانات مخالف زندگی او را نمی شکنند و غرق نمی کنند.
- دوم این که انسان باید خودش را بشناسد و بداند که او موجودی است که به آسمان و زمین پیوند خورده است.

(1). اشاره است به: اعراف، 179: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ نیز فرقان، 43-44: «أَأَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ أَمْ فَإِنَّتْ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا* أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا».

- (2). کافی، ج 1، ص 50؛ نیز با اختلاف خیلی اندک در محاسن، برقی، ج 1، ص 233؛ نیز الإرشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 203؛ نیز خصال، شیخ صدوق، ص 1-239؛ نیز الأمالی، شیخ طوسی، ص 581 (در بحار، ج 75، ص 328؛ نیز نزهه الناظر و تنبيه الخاطر، حلوانی، ص 121 همین روایت از موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است): «عن القاسم بن محمد عن المنقري عن سفيان بن عيينه قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول وجدت علم الناس كله في

أربع أولها أن تعرف ربك والثاني أن تعرف ما صنع بك والثالث أن تعرف ما أراد منك والرابع أن تعرف ما يخرجك من دينك».

معرفت دینی، ص: 295

- سوم این که انسان باید بداند خداوند برای چه او را خلق کرده است.

- وچهارم این که او باید خطرهای مربوط به دین خویش را بشناسد.

در حقیقت، با توجه به این روایت، علم آدمی در چهار موضوع خداشناسی، خودشناسی، مسئولیت شناسی، و خطرشناسی خلاصه شده است.

معرفت دینی، ص: 301

17- ابزار کسب معرفت در قرآن

معرفت دینی، ص: 303

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

وجود مبارك حضرت حق برای آفرینش انسان در قرآن کریم چهار هدف حکیمانه را بیان می کند که هر کس این چهار هدف را درک کند، از آفرینش خویش احساس رضایت و افتخار می کند و در نتیجه، با تحقق بخشیدن به این اهداف، با نشاط و شوق مسیر زندگی را طی می کند و با آبرومندی و ارزش از دنیا به عالم آخرت سفر می کند. چنین کسی در آن دنیا با چهره‌ای نورانی بر حضرت حق وارد می شود و در قیامت، به فرموده قرآن کریم، در «عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» ¹ قرار می گیرد.

نخستین هدفی که در قرآن برای آفرینش انسان بیان شده کسب معرفت است که به فرموده ائمه طاهرين، عليهم السلام، در رأس همه ارزش‌ها قرار دارد. بی تردید، انسان بدین منظور خلق شده است که این گوهر تابناک در ظرف وجود او قرار گیرد و به اندازه توان و استعدادش همرنگ خدا شود و خداگونه گردد.

همچنان که در مقال پیش بیان شد، در آیه 12 سوره طلاق آمده است:

(1) پی نوشت

. حاقه، 19-21: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَفْرُوا كِتَابِيَةَ* إِيَّيْ طَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَةَ* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ؛ نيز قارعه، 7: «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ».

معرفت دینی، ص: 304

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا». «1»

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آن‌ها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آن‌ها نازل می‌شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و این که یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

واژه «لتعلموا» در این آیه حاوی نکته بسیار مهمی است و آن این که انسان باید بداند که تنها خداست که بر همه چیز احاطه و علم دارد. درست است که انسان با کسب معرفت همرنگ حق می‌شود، ولی میان دانایی انسان و علم پروردگار فرق بسیار است که ریشه آن به بی‌نهایت بودن ذات حق و محدود بودن انسان باز می‌گردد. علم بی‌نهایت ذات بی‌نهایت می‌خواهد، در حالی که وجود انسان محدود است و حتی اگر میلیون‌ها سال زنده باشد و تحصیل علم کند، باز دانشش نسبت به علم پروردگار هیچ است. «2»

همین نکته که انسان متوجه باشد که محدود است و به تبع علم محدودی نیز دارد، سبب می‌شود که او دچار کبر و غرور نشود. در حقیقت، خود این دانایی سبب پاکسازی و طهارت است.

معرفت سبب فروتنی است

وقتی کسی این حقیقت را یافت که در احاطه ذات بی‌نهایت پروردگار قرار دارد که دارای علم بی‌نهایت است و علم او به نسبت علم الهی نقطه هم محسوب نمی‌شود، همیشه حالت خاکساری و فروتنی دارد. از این روست که حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، در دعای عرفه عرضه می‌دارد:

«الهی انا الجاهل فی علمی فکیف لا اُکون جهولا فی جهلی».

یعنی من در عالم بودن خود جاهلم. وای به حال این که جاهل باشم!

(1). طلاق، 12.

(2). اِسراء، 85: «... وَ مَا أُوتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا».

معرفت دینی، ص: 305

ابزار به دست آوردن معرفت

حال که موضوع معرفت این اندازه اهمیت دارد این پرسش به ذهن می‌رسد که راه دست یافتن به معرفت چیست و ابزار رسیدن بدان کدام است؟ قرآن کریم در این باره آیات قابل توجهی دارد که سه آیه از آن در سوره مبارکه مائده و آیه دیگر در سوره مبارکه نحل است.

در سوره نحل، پروردگار عالم ابزار به دست آوردن معرفت را نشان می‌دهد؛ یعنی معلوم می‌سازد که ما برای این که ظرف وجود خویش را با معرفت نورانی کنیم به چه ابزاری نیاز داریم. آیه شریفه چنین است:

«وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». «1»

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس‌گزاری کنید.

گوش و چشم و قلب: ابزار کسب معرفت

به تصریح آیه شریفه، وقتی خداوند انسان را از رحم مادر وارد دنیا کرد، موجودی کاملاً نادان بود و هیچ نمی دانست: «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا». اما ابزاری را در او برای کسب معرفت و دانایی قرار داد: «جعل».

انسان وقتی متوجه این نکته می شود که فاعل فعل «جعل» خداوند است، ارزش ابزارهایی را که خداوند به او داده بهتر درک می کند. ساخت این ابزارها کار هیچ آهنگر یا صنعتگری - چه از جنس انس، چه از جنس جن، و چه از ملائکه - نبوده است، زیرا خداوند در قرآن تصریح می کند که اگر همه عالمیان جمع شوند، نمی توانند حتی پشه ای بیافرینند. «2»

(1). نخل، 78.

(2). حج، 73: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ».

معرفت دینی، ص: 306

اصولاً، خلقت پروردگار از نوع ابداع است؛ یعنی به وجود آوردن هستی از نیستی؛ در حالی که کار بشر ابداع نیست، بلکه با حساب منظمی آفریده های پروردگار را در کنار هم چیدن است. روزی که خداوند می خواست جهان را به وجود بیاورد نه مصالحی وجود داشت، نه طرح و نقشه ای تهیه شده و نه ابزاری خلق شده بود. فقط خدا بود و جز او هیچ نبود:

«كان الله و لم يكن معه شيء». «1»

آری، او این نظام شگفت انگیز را بدون این که مایه قبلی در اختیارش باشد یا ابزاری در دستش باشد و بدون نقشه و طرح قبلی و بدون این که به خودش حرکتی بدهد به وجود آورد. به قول امیرمومنان:

«أنشأ الخلق إنشاء و ابتدأه ابتداء بلا روية أجالها و لا تجربة استفادها و لا حركة أحدثها و لا همامة نفس اضطرب فيها». «2»

فهم این نکته برای کسانی که می‌خواهند اهل معرفت باشند بسیار مهم است. به راستی، کاری که خداوند در آفرینش خویش انجام داده و صنعت و هنری که در آن به کار برده چه اندازه ارزش دارد؟ این مسئله‌ای است که باید به دقت ارزیابی شود تا ارزش حقیقی خلقت برای انسان معلوم شود تا او قدر نعمت‌های الهی را بهتر بداند.

جعل لكم السمع والابصار والافئدة

یکی از ابزارهای کسب معرفت گوش است، زیرا انسان علم را به وسیله گوش از عالمان می‌شنود و نادانی‌اش برطرف می‌گردد. دومین ابزار کسب علم و معرفت چشم است و سومین ابزار قلب است که منظور از آن نیروی درک و فهم است. حال، باید دید کسی که عمری در دنیا زندگی کرده و این سه نعمت پروردگار را معطل گذارده است و به جای گوش سپردن به علوم پر منفعت آن را وسیله شنیدن انواع لغویات و

(1). ظاهراً این جمله بین عرفا معروف هست. فقط مرحوم حر عاملی در کتاب الفصول المهمة، ج 1، ص 154 از امام صادق روایت کرده است. ولی احادیثی هست که مضمون این جمله را در بر دارند: کافی، ج 1، ص 120؛ نیز التوحید، شیخ صدوق، ص 186: «علی بن محمد مرسلان عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قال: اعلم علمك الله الخیر أن الله تبارك وتعالى قدیم والقدم صفته التي دلت العاقل على أنه لا شيء قبله ولا شيء معه في ديموميته، فقد بان لنا بإقرار العامة معجزه الصفه أنه لا شيء قبل الله ولا شيء مع الله في بقائه»؛ نیز کافی، ج 1، ص 90: «علی بن محمد رفعه، عن زراره قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: أكان الله ولا شيء قال: نعم كان ولا شيء قلت: فأين كان يكون؟ قال: وكان متكئاً فاستوى جالسا وقال: أحلت يا زراره وسألت عن المكان إذ لا مكان».؛ نیز از دعاهاى حضرت علی علیه السلام: «أنت الله لا اله الا أنت كنت أذل لم تكن سماء مبنیه ولا ارض مدحیه ولا شمس مضيئه ولا لیل مظلم ولا نهار مضی ولا بحر لجی ولا جبل رأس ولا نجم ستار ولا قمر منیر ولا ریح قهب ولا سحب یسكب ولا برق یلمع ولا رعد یسبح ولا روح تتنفس ولا طائر یطیر ولا نار تتوقد ولا ماء یطر كنت قبل كل شيء وكونت كل شيء وقدرت على كل شيء وابتدعت كل شيء...».

(2). نهج البلاغه، خطبه 1.

سخنان بیهوده و حرام و علوم غیر سودمند «1» قرار داده و چشم و قلب خویش را جایگاه انواع جلوه‌های نامشروع و حرام کرده است، چه بر سر سعادت خویش آورده و چه اندازه از دایره رستگاری فاصله گرفته است. مگر نه این است که ابن سینا و زکریای رازی «2» و ... در روز تولدشان نادان محض بودند، ولی به قول امیرالمومنین مدتی گوش خود را وقف شنیدن دانش‌های مفید کردند (وقفوا أسماعهم علی العلم النافع لهم) «3» و چنین شخصیت‌های بزرگی شدند؟

به همین قیاس، باید گفت اگر نعمت گوش و چشم و قلب در راهی که خداوند برای آن مقرر کرده قرار نگیرند، صاحبان آنها در قیامت پاسخی برای کوتاهی‌شان در کسب معرفت نخواهند داشت. برای همین است که وقتی کارگردانان دوزخ از دوزخیان می‌پرسند: چرا اهل دوزخ شدید؟ پاسخ می‌دهند: به سبب این که از گوش و عقلمان درست استفاده نکردیم.

«لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ». «4»

اگر ما [دعوت سعادت بخش آنان را] شنیده بودیم، یا [در حقایقی که برای ما آوردند] تعقل کرده بودیم، در میان [آتش] اهل آتش سوزان نبودیم.

مسئله تاسف‌آور این جاست که مردم بسیاری به دوزخ می‌روند، در حالی که خداوند چنین سرنوشتی را برای هیچ يك از بندگان نخواست و هیچ کس را برای رفتن به جهنم نیافریده است. مگر نخستین سخنان خداوند با آدم و حوا این نیست:

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا...». «5»

و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در این بهشت سکونت گیرید و از هر جای آن که خواستید فراوان و گوارا بخورید.

افسوس! که عمری گوش و چشم و عقل خویش را معطل کردیم و به اسارت هوای نفس دادیم و ندانستیم که چه نعمت عظیمی را بر باد

(1). کافی، ج 1، ص 32؛ نیز عوالی اللئالی، احسائی، ج 4، ص 79؛ نیز منیه‌المرید، شهید ثانی، ص 113؛ نیز با اختلاف در الأمالی، شیخ صدوق، ص 340؛ نیز کنز العمال؛ متقی هندی، ج 10، ص 280؛ «محمد بن عیسی، عن عبید الله بن عبد الله الدهقان، عن درست الواسطی، عن إبراهیم بن عبد الحمید، عن أبی الحسن موسی علیه السلام قال: دخل رسول الله صلی الله علیه وآله المسجد فإذا جماعه قد أطافوا برجل فقال: ما هذا؟ فقيل: علامه فقال: وما علامه؟ فقالوا له: أعلم الناس بأنساب العرب ووقائعها، وأيام الجاهلیه، والأشعار العربیه، قال: فقال النبی صلی الله علیه وآله: ذاك

علم لا يضر من جهله، ولا ينفع من علمه، ثم قال النبي صلى الله عليه وآله: إنما العلم ثلاثة: آية محكمه، أو فريضه عادله، أو سنه قائمه، وما خلاهن فهو فضل».

(2). فهرست ابن النديم، ابن ندیم بغدادی، ص 356 - 358: «أبو بكر محمد بن زكريا الرازي. من أهل الري، أوجد دهره وفريد عصره، قد جمع المعرفة بعلوم القدماء، وسيما الطب. وكان ينتقل في البلدان، وبينه وبين منصور بن إسماعيل صداقه، وله الف كتاب المنصوري. قال لي محمد بن الحسن الوراق: قال لي رجل من أهل الري شيخ كبير سألته عن الرازي فقال: كان شيخا كبير الرأس مسفته، وكان يجلس في مجلسه ودونه التلاميذ، ودونهم تلاميذهم، ودونهم تلاميذ آخر. وكان يجيء الرجل فيصف ما يجد لأول من يلقاه، فان كان عندهم علم، والا تعدهم إلى غيرهم فان أصابوا، والا تكلم الرازي في ذلك. وكان كريما متفضلا بارا بالناس، حسن الرأفة بالفقراء والأعلاء، حتى كان يجري عليهم الجرايات الواسعه، ويمرضهم. قال: ولم يكن يفارق المدارج والنسخ. ما دخلت عليه قط الا رأيته ينسخ، اما يسود أو يبيض. وكان في بصره رطوبه لكثرة اكله للباقي، وعمى في آخر عمره. وكان يقول إنه قرأ الفلسفه على البلخي. خبر فلسفه هذا هذا كان من أهل بلخ، يطوف البلاد ويجول الأرض، حسن المعرفة بالفلسفه والعلوم القديمه. وقد يقال ان الرازي ادعى كتبه في ذلك. ورأيت بخطه شيئا كثيرا في علوم كثيره، مسودات ودساتير لم يخرج منها إلى الناس كتاب تام. وقيل إن بخراسان كتبه موجوده، وكان في زمان الرازي. رجل يعرف بشهيد بن الحسين ويكنى أبا الحسن، يجري مجرى فلسفته في العلم. ولكن لهذا الرجل كتب مصنفه، وبينه وبين الرازي مناظرات، ولكل واحد منهما نقوض على صاحبه. ما صنفه الرازي من الكتب منقول من فهرسته كتاب البرهان، مقالتان. الأوله سبعة عشر فصلا. والثانيه اثنا عشر فصلا. كتاب الطب الروحاني، عشرون فصلا. كتاب ان للانسان خالقا حكيما، مقاله. كتاب سمع الكيان، مقاله. كتاب المدخل إلى المنطق وهو إيساغوجي. كتاب جمل معاني قاطيقورياس. كتاب جمل معاني انالوطيقا الأولى إلى تمام القياسات الحمليه. كتاب هيئه العالم. كتاب الرد على من استقل بفصول الهندسه. كتاب اللذه، مقاله. كتاب في السبب في قتل ربح السموم أكثر الحيوان، مقاله. كتاب فيما جرى بينه وبين سيس المناني. كتاب في الخريف والربيع. كتاب في الفرق بين الرؤيا المنذره وبين سائر ضروب الرؤيا. كتاب الشكوك على جالينوس. كتاب كيفيات الابصار. كتاب الرد على الناشئ في نقضه الطب. كتاب في أن صناعه الكيمياء إلى الوجوب أقرب منها إلى الامتناع. قال محمد بن إسحاق: هذا من الاثني عشر كتابا وقد ذكرنا جميعها في موضعه من الكتاب، وكذلك سائر كتبه في الصناعه، فمن يريد معرفه ذلك فلينظر في مقاله العاشره انشاء الله تعالى. كتاب الباه، مقاله. كتاب المنصوري في الطب، إلى منصور بن إسماعيل (بن نوح بن نصر من ملوك آل سامان) ويحتوى على عشر مقالات. كتاب الحاوى ويسمى الجامع الحاصر لصناعه الطب، وينقسم هذا الكتاب إلى اثني عشر قسما. القسم الأول منه، في علاج المرضى والأمراض. القسم الثاني في حفظ الصحه. القسم الثالث في الرئه والجبر والجراحات. القسم الرابع في قوى الأدوية والأغذيه وجميع ما يحتاج إليه من المواد في الطب. القسم الخامس في الأدوية المركبه. القسم السادس في صنعه الطب. القسم السابع في صيدنه الطب، الأدوية وألوانها وطعومها وروائحها. القسم الثامن في الأبدان. القسم التاسع في الأوزان والمكاييل. القسم العاشر في التشريح ومنافع الأعضاء

القسم الحادی عشر فی الأسباب الطبیعیة من صناعه الطب. القسم الثانی عشر فی المدخل إلى صناعه الطب، مقالاتان فی الأوله الأسماء الطبیة. وفی الثانیة أوائل الطب. کتاب فی استدراك ما بقى من كتب جالینوس مما لم يذكره حنین ولا جالینوس فی فهرسته، مقاله. کتاب فی أن الطین المتقل به فیہ منافع، مقاله. کتاب فی أن الحمیه المفرطه. تضرر بالأبدان، مقاله. کتاب فی الأسباب الممیله لقلوب الناس عن أفاضل الأطباء إلى أحسانهم. کتاب ما يقدم من الفواكه والأغذیه وما يؤخر. کتاب علی أحمد بن الطیب فیما رد به علی جالینوس فی أمر الطعم المر. کتاب الرد علی المسمعی المتکلم فی رده علی أصحاب الهیولی. کتاب الرد علی جریر الطیب فیما خالف فیہ من أمر التوث الشامی بعقب البطیخ. کتاب فی نقض کتاب أنابوا إلى فرفوریوس فی شرح مذاهب أرسطالیس فی العلم الإلهی. کتاب فی الخلاء والملاء وهما الزمان والمكان. کتاب الصغیر فی العلم الإلهی. کتاب الهیولی المطلقه والجزویه. کتاب إلى أبی القاسم البلخی فی زیاده علی جوابه وعلی جواب هذا الجواب. کتاب الرد علی أبی القاسم البلخی فی نقضه مقاله الثانیة فی العلم الإلهی. کتاب الجدری والحصبة. کتاب الحصى فی الکلی والمثانه. کتاب إلى من لا یحضره طیب. کتاب الأدویه الموجوده بكل مکان. کتاب الطب الملوکی».

(3). نهج البلاغه، خطبه 193.

(4). ملک، 8- 10: «تکاد تمیز من الغیظ کلما ألقى فیها فوج سألهم خزنتها ألم یأتکم نذیر* قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا وقلنا ما نزل الله من شیء إن أنتم إلا فی ضلال کبیر* وقالوا لو کنا نسمع أو نعقل ما کنا فی أصحاب السعیر».

(5). بقره، 35؛ نیز با اختلاف در اعراف، 19: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ».

معرفت دینی، ص: 308

داده‌ایم؛ حال آن‌که هشیاران با استفاده از همین نعمت‌ها خود را به مقام قرب رساندند و رضایت و جنت پروردگار را به دست آوردند!

سه آیه از سوره مبارکه مائده

این سه آیه درباره کسانی است که نعمت گوش را به درستی به کار گرفتند و با شناخت ارزش آن، این نعمت را در جای خویش هزینه کردند. آیه نخست این است:

«وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ».

«1»

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند، دیدگان‌شان را می‌بینی به سبب آنچه از حق شناخته‌اند، لریز از اشک می‌شود، می‌گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان [به حقایق پیامبر و قرآن] بنویس.

قرآن می‌فرماید کسانی که به قرآن نازل شده بر پیامبر گوش می‌دهند، چشمان‌شان بعد از شنیدن قرآن لریز از اشک می‌شود: «تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ». چرا و به چه دلیل ایشان تحت تاثیر قرآن قرار می‌گیرند؟ زیرا بعد از شنیدن قرآن اهل معرفت می‌شوند و حق را می‌فهمند و حق شناس می‌شوند: «مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ». برای همین است که بعد از شنیدن و معرفت پیدا کردن می‌گویند خدایا، برنامه‌های تو را باور کردیم و به تو ایمان آوردیم: «يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا». پس، ما را در زمره کسانی محسوب کن که در دنیا و آخرت با همه وجود به وحدانیت تو و به آیات تو گواهی می‌دهند: «فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ*».

فرشتگان نیز شاهدند

همان گونه که قرآن بیان می‌دارد گروهی از این گواهی‌دهندگان فرشتگان هستند:

(1). مائده، 83.

معرفت دینی، ص: 309

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

«1»

خدا در حالی که برپا دارنده عدل است [با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی می‌دهد که هیچ معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی می‌دهند که هیچ معبودی جز او نیست؛ معبودی که توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

در حقیقت، این عده با شنیدن و یافتن معرفت، از نظر ارزش، همپایه فرشتگان الهی می‌شوند. یعنی موجودی زمینی با هزینه کردن درست گوش خویش و کسب معرفت هم‌شان آسمانیان می‌شود و با بال معرفت با ملائک همراه می‌شود.

آیه دوم:

«وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ». «2»

و با چه عذر و بهانه‌ای به خدا و آنچه از حق برای ما آمده ایمان نیاوریم و حال آن‌که امید داریم که پروردگارمان ما را در زمره شایستگان درآورد؟

این گروه از معرفت پیشگان به بی‌خبران و ایرادکنندگان می‌گویند: چرا به خدا دل نبندیم و قرآن مجید را باور نکنیم؟ برای چه به پروردگار امید نداشته باشیم تا ما را جزو صالحان عالم قرار دهد؟ به چه دلیل دنبال خدا نرویم و به جای خدا دنبال چه کسی برویم؟ اگر خدا را کنار بگذاریم، چه کس را در زندگی جایگزین او کنیم؟ «وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ». برای چه ما دل به کسی که کلیدهای آفرینش در دست اوست ندهیم و قرآن مجید را باور نکنیم؟ «وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ». چرا به پروردگار امید نبندیم و به وعده او دلخوش نباشیم تا ما را در زمره صالحین قرار دهد؟ «أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ».

(1). آل عمران، 18.

(2). مائده، 84.

معرفت دینی، ص: 310

آیه سوم:

«فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ». «1»

پس خدا به پاس این سخنان [و عقاید صادقانه] به آنان بهشت‌هایی پاداش داد که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن جاودانه‌اند؛ و این است پاداش نیکوکاران.

پروردگار پاداش این گوش دادن و معرفت پیدا کردن و دل سپردن به حق را در آیه سوم بیان می کند که همانا ورود به بهشت است. بر اساس آیات قرآن، خداوند هشت بهشت برای بندگان خویش آفریده است که عرض آن ها به اندازه تمام آسمانهاست. نکته جالب توجه این آیه این است که صاحبان معرفت صاحبان هر هشت بهشت اند (جنات)، نه فقط يك بهشت (جنت). در حقیقت، خداوند در این آیه می فرماید همه بهشت ها را در اختیار ایشان می گذارم نه فقط يك بهشت را، زیرا جنات جمع است و دلالت بر هر هشت بهشت می کند.

این ارزش گوش و حاصل تجارت گوش است، زیرا خداوند می فرماید: «وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ»؛ یعنی این پاداش نیکوکاران است. نیکی این انسان ها چه بوده جز این که گوش خود را در راه درست هزینه کردند؟

وقتی انسان به این آیات قرآن توجه می کند و اهمیت گوش را در کسب معرفت درك می کند، تازه به این نکته پی می برد که چرا امام زین العابدین، علیه السلام، زمانی که از کربلا بازگشت به خود سستی راه نداد و داغ 72 شهید کربلا را مستمسکی برای دوری و بی علاقهگی به مردم قرار نداد، بلکه در عرض 40 سال که بعد از حادثه کربلا زیست برای گوش مردم و باقی گذاردن معارف الهیه برای جویندگانش به ادعیه روی

(1). مائده، 85

معرفت دینی، ص: 311

آورد و سفره ای مملو از معنویت برای دل ها و گوش های مردم گسترده. حاصل این حرکت امام ادعیه صحیفه سجاده است که شامل 54 دعاست و نابترین گوهرهای معرفت را در خود جای داده است. این دعاها سفره ای است که امام زین العابدین، علیه السلام، برای تغذیه گوش ها و دل های مومنان پهن کرده است.

معرفت دینی، ص: 317

معرفت دینی، ص: 319

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

در گفتار پیش گذشت که گوش و چشم و قلب ابزارهای کسب معرفت اند. قرآن کریم در رابطه با این سه نعمت انسان را مسئول دانسته است. بدین معنا که در قیامت از انسان درباره نحوه استفاده از این سه عضو سوال می شود. البته، ناگفته نباید گذاشت که سوال پروردگار در قیامت برای معلوم کردن مجهول برای خودش نیست، «1» بلکه نوعی توبیخ و اعتراض نسبت به نحوه استفاده از نعمتی است که در اختیار انسان گذارده شده است.

قرآن مجید به صراحت بیان می دارد که هیچ کس در برابر اعتراضات پروردگار جواب قابل قبولی ندارد «2» و اگر با همه وجود در برابر پروردگار در مقام عذرخواهی نیز بریاید، عذر او پذیرفته نخواهد شد. کسی که نعمت های خدا را در راه ناصحیح هزینه کرده، نه پاسخ مقبولی برای کار خویش دارد و نه عذرخواهی او مفید فایده ای است. در نتیجه، برای او راه نجات بسته است و این پایان کار بدکاران است.

(1) پی نوشت

. زیرا پرونده همه موجودات پیش پروردگار حاضر است و او جهل به چیزی ندارد. شاهد مطلب این دو آیه از قرآن است. «لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا». و «وَمَا تَسْأَلُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا».

الخصال، شیخ صدوق، ص 305، مفضل از امام صادق علیه السلام: «الابتلاء على ضربين أحدهما يستحيل على الله تعالى ذكره، والآخر جائز، فأما ما يستحيل فهو أن يختبره ليعلم ما تكشف الأيام عنه، وهذا ما لا يصح له لأنه عز وجل علام الغيوب، والضرب الآخر من الابتلاء أن يبتليه حتى يصبر فيما يبتليه به فيكون ما يعطيه من العطاء على سبيل الاستحقاق، ولينظر إليه الناظر فيقتدى به، فيعلم من حكمه الله عز وجل أنه لم يكل أسباب الإمامة إلا إلى الكافي المستقل، الذي كشفت الأيام عنه بخبره».

(2). انعام، 149: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»؛ نیز در نیز الأملی، شیخ مفید ص 227-228؛ نیز الأملی، شیخ طوسی، ص 9-10: «محمد بن عبد الله ابن جعفر الحمیری عن أبيه، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة

بن زیاد قال: سمعت جعفر بن محمد عليهما السلام وقد سئل عن قوله تعالى: فله الحجه البالغه فقال: إن الله تعالى يقول للعبد يوم القيامة: عبدی أکنت عالما؟ فإن قال: نعم، قال له: أفلا عملت بما علمت؟ وإن قال: كنت جاهلا، قال له: أفلا تعلمت حتى تعمل؟ فيخصمه، وذلك الحجه البالغه».

معرفت دینی، ص: 320

در مقابل، کسی که با پرونده صحیح وارد قیامت می شود، راه هر گونه اعتراض را بر خویش بسته است. در نتیجه، دادگاهی در انتظار او نیست و اعتراضی نیز به او نمی شود:

«كَأَنَّ كِتَابَ الْأُبْرَارِ لَفِي عَلَيَيْنِ* وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عَلَيْنَا* كِتَابٌ مَرْفُومٌ* يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ». «1»

این چنین نیست [که این سبک مغزان درباره نیکان می پندارند] بلکه پرونده نیکان در علیین است. تو چه می دانی علیین چیست؟ قضا و سرنوشتی حتمی [برای نیکان] است. مقربان آن را مشاهده می کنند.

این آیه شریفه در بردارنده این بشارت است که پرونده نیکان عالم در اوج رفعت و علو و عظمت است و اعتراضی بر آنان وارد نیست. از این رو، باید بر اساس آیات قرآن کریم، مسائل مربوط به قیامت را از هم تفکیک کرد تا این خطا در ذهن ایجاد نشود که در قیامت خداوند همه انسان ها را در دادگاه حاضر می سازد یا به همه اعتراض می کند. زیرا ممکن نیست خداوند درباره پرونده نیکان چنین بفرماید و سپس به آنان اعتراض کند.

برای مثال، فرض کنید کسی در دنیا نه به دیگران بدهکار است و نه در حق کسی ظلم کرده، نه به کسی ستمی روا داشته است، و همه مردم محل نیز او را به نیکی و خوبی می شناسند و به او اعتماد دارند. آیا رواست برای چنین کسی کلانتری یا دادگاه احضاریه بفرستد؟ آیا برای بدهکار و ظالم نبودن یا جرم و جنایت و خیانتی مرتکب نشدن می توان کسی را بازخواست کرد؟

برای همین، وقتی از وجود مبارك رسول خدا درباره میزان توقف انسانی که به حقیقت مومن بوده و به قدر توانایی و ظرفیت دینش را به پروردگار ادا کرده و برای مردم سودمند بوده سوال می کنند، حضرت می فرماید: ورود مومن به صحرای قیامت و داخل شدنش در بهشت

(1). مطففین، 18 - 21.

معرفت دینی، ص: 321

کمتر از زمان آمدن رعد و برق و خاموش شدن آن طول می کشد. «1»

به واقع، خداوند در قیامت به اولیاء خود چه بگوید؟ پرسد: چرا در راه من کوشش کردید و زحمت کشیدید؟ چرا در مجالس علم نشستید و در پی کسب معرفت بودید؟ چرا حق زن و فرزند را رعایت کردید؟ به اولیاء خدا و عباد صالح پروردگار اعتراض وارد نیست، زیرا اعتراض متعلق به کمبدهایی است که مردم در بعد ایمان و عمل خود دارند. برای مثال، از خطاکاران می پرسند: چرا گوش خود را در راه مناسب به کار نگرفتی و به اندازه کافی از حقایق آگاه نشدی تا خطا نکنی و به اشتباه نیفتی؟ این گونه چراها بی جواب است. قرآن مجید می فرماید که بی جوابها به جای پاسخ شروع به عذرخواهی می کنند، ولی عذرشان پذیرفته نمی شود. «2» پس، از يك طرف اعتراض الهی بی جواب است و از طرف دیگر، عذرخواهی مقبول نیست. دوزخ جزای طبیعی چنین انسانهایی است و اگر خود این انسانها به جای خدا بودند همین رفتار را می کردند. به راستی، اگر ما به جای خدا بودیم و این همه برای بنده خود هزینه کرده بودیم و او همه را در زیاله دانی گناه ریخته بود، او را به بهشت می بردیم یا در دوزخش می انداختیم؟ اگر کسی سرمایه عمر ما را غارت کند، به او آفرین می گوئیم و از زحماتش تشکر می کنیم یا این که به او اعتراض می کنیم و چون دلیل موجهی برای انجام کار خود ندارد عذرخواهی اش را نیز مصداق عذر بدتر از گناه قلمداد می کنیم و آن را نمی پذیریم؟

در قرآن کریم می خوانیم:

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ». «3»

و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک و بی ارزش باشد، به سبب اینکه

(1). ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص 291؛ نیز با اختلاف در مجمع الزوائد، هیشمی، ج 2، ص 39؛ نیز میزان الاعتدال، ذهبی، ج 4، ص 488 از رسول اکرم صلی الله علیه وآله: «من حافظ علی الجماعه حیث ما کان مر علی الصراط کالبرق اللامع فی أول زمره مع السابقین»؛ نیز الأمالی، شیخ صدوق، ص 629؛ نیز روضه الواعظین، فتال

نیشابوری، ص 398 از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله: «من صام من رجب عشره أيام جعل الله عز وجل له جناحين أحضرین منظومین بالدر والياقوت يطير بهما على الصراط كالبرق الخاطف إلى الجنان»؛ نیز ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص 289 از رسول اکرم صلی الله علیه وآله: «من أقرض أخاه المسلم كان له بكل درهم أقرضه وزن جبل أحد وجبال رضوی وطور سیناء حسنات فان رفع به فی طلبه یعبر به على الصراط كالبرق الخاطف الالامع بغير حساب ولا عذاب»؛ نیز فضائل الشیعه، شیخ صدوق، ص 4 از رسول اکرم صلی الله علیه وآله: «الا ومن أحب علیا وضع على رأسه تاج الملك والبس حله الکرامه الا ومن أحب علیا جاز على الصراط كالبرق الخاطف»؛ نیز ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص 289: «عن النبی صلی الله علیه وآله من قام على مريض یوما ولیله بعثه الله تعالى مع إبراهيم الخلیل علی نبینا وعلیه السلام وجاز علی الصراط كالبرق الالامع»؛ نیز من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج 4، ص 16: «ومن مرض یوما ولیله فلم یشک إلى عواده بعثه الله عز وجل یوم القیامه مع خلیله إبراهيم علیه السلام حتی یجوز الصراط كالبرق الالامع».

(2). توبه، 65 در مورد منافقین: «لا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ تُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ»؛ نیز توبه، 94: «يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ سَبَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تَزِدُونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ نیز توبه، 96: «يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»؛ نیز تحریم، 7: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».

(3). اعراف، 9؛ نیز با اختلاف در مؤمنون، 103؛ و در سوره كهف، 103-104: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»؛ نیز زمر، 15: «فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ».

معرفت دینی، ص: 322

همواره به آیات ما ستم می‌ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان را تباه کرده] اند.

عبارت «خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ»* بدین معناست که آنان همه سرمایه‌های وجودی خود را که پروردگار به آنها عنایت کرده بود به باد دادند. آیا از چنین انسان‌هایی باید تشکر کرد و به آنان پاداش داد؟ کسی که می‌توانسته سلمان باشد، اما به اختیار خود شمر شده را چه کسی محترم می‌شمارد تا خداوند او را محترم بشمارد؟

بر اساس تعالیم قرآن، خداوند نه سلمان را سلمان آفریده و نه شمر را شمر خلق کرده است. برای همین، وقتی قرآن درباره خلقت نیکوکاران و بدکاران سخن می‌گوید می‌فرماید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ». «1»

پس [با توجه به بی‌پایه بودن شرک] حق‌گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای‌بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار.

هر انسانی همه مایه‌های رسیدن به کمال واقعی را چه در دنیا و چه در آخرت داراست. کسی که این مایه را در راه درست هزینه کند سلمان می‌شود و کسی که آن را در راه باطل هزینه کند شمر می‌شود. پس، طبیعی است که در قیامت به شمر اعتراض کنند که گوش و چشم خویش را کجا بردی و دست خود را در چه کاری حرکت دادی؟ آیا خداوند دست را به شمر داده بود تا سر عزیزترین انسان‌های عالم را از تن جدا کند؟ این دست را حر هم داشت، ولی او آن را در دفاع از ابی‌عبدالله، علیه السلام، هزینه کرد. برای همین، هزار و اندی سال است که شیعیان اشک می‌ریزند و خطاب به حر بن یزید می‌گویند:

(1). روم، 30: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ».

معرفت دینی، ص: 323

«السلام علیکم یا أولیاء الله وأحبائه». «1»

و در مقابل، درباره شمر و هم‌مسلمانان او می‌گویند:

«ولعن الله شمرا ... اللهم العن أبا سفیان ومعاویه ویزید بن معاویه». «2»

زیرا آنان سرمایه‌های الهی خویش را در جای خود هزینه نکردند و آن را به انحراف کشیدند. آهن را در این باره نمونه می‌آوریم تا موضوع روشن‌تر شود. سنگ آهن را مهندسان معدن کشف کرده و کارگران آن را استخراج می‌کنند. عده‌ای دیگر سنگ را در کوره‌های بزرگ حرارت می‌دهند تا آهن آن را از مواد دیگر جدا کنند. سپس، آهنگر از این آهن شمشیر می‌سازد. یکی از این شمشیرها در دست علی ابن ابی طالب، علیه السلام، قرار می‌گیرد و در جنگ خندق علیه کفر به کار می‌رود تا جایی که پیامبر اسلام می‌فرماید:

«ضربه علی يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين». «3»

و دیگری در دست ابن ملجم قرار می‌گیرد تا در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان فرق امیرمومنان را بشکافد و ایشان را به شهادت برساند.

خداوند دست را برای کشتن مردم مظلوم به کسی نداده است؛ دست را برای لمس بدن نامحرم و در آغوش کشیدن او به انسان نداده است؛ خداوند دست را برای جابه‌جا کردن پرونده مردم عنایت نکرده تا به وسیله آن ظالم را مظلوم و مظلوم را ظالم نشان دهد. به همین ترتیب، چشم و گوش و قلب را برای هزینه کردن در راه باطل به انسان نداده است. پس، حق است اگر به نحوه مصرف آن اعتراض کند که چرا آن‌ها را در باطل هزینه کردید؟ از این روست که انسان در برابر گوش و چشم و قلب خویش مسئول است:

«إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا». «4»

گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی‌اند] مورد بازخواستند.

(1). زیارت‌نامه امام حسین علیه السلام.

(2). زیارت عاشورا.

(3). شرح اصول کافی، مولا محمد صالح مازندرانی، ج 12، ص 413؛ نیز الفصول المهمة فی معرفه الأئمه، ابن صباغ، ج 2، ص 1169؛ نیز با اختلاف در ینابیع الموده، قندوزی، ج 1، ص 412.

(4). اسراء، 36: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا».

معرفت دینی، ص: 324

وظایف و مسئولیت‌های گوش

گوش انسان دو وظیفه دارد: اول شنیدن است و دوم نشنیدن. یکی از مسئولیت‌های بسیار مهم گوش این است که معرفت و علم و مواد شناخت خدا و قیامت و حلال و حرام و مسائل اخلاقی را بشنود، اما وظیفه گوش تنها شنیدن نیست، بلکه یکی از وظایف مهمش نشنیدن سخنانی است که عاری از مسائل فوق و ضد آنهاست.

چرا قرآن مجید بر این موضوع تاکید دارد که اگر فرد عادل دربارہ موضوعی سخن گفت سخن او را بپذیرید، ولی رای و نظر و سخن فاسق را دور بریزید مگر این که صحت آن بر شما ثابت شود؟ «1» آری، انسان حق ندارد گوش خود را هزینه هر زبان نجسی خواه در داخل خانه یا بیرون از آن - کند. گوش سطل زباله نیست که هر زباله‌ای را بتوان در آن ریخت. از این رو، در شنیدن باید دقت فراوان کرد.

یکی از سرزنش‌های سخت قرآن در سوره مائده ناظر به عملکرد گوش است، آن جا که می فرماید:

«سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ». «2»*

آنان فوق‌العاده شنوای دروغ‌اند.

متأسفانه، بسیاری از مردم قبول کنندگان دروغ‌اند! یعنی هر دروغی را راست می‌پندارند و بر اساس آن تصمیم می‌گیرند و این در حالی است که تعداد راستگویان نسبت به دروغگویان بسیار کم است. انسان‌های عادل دروغ نمی‌گویند و فاسقان تا بتوانند دروغ می‌بافند. راستی، از هر هزار نفر چند نفر عادل هستند؟

کز دیو و دد ملوم و انس‌ام آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

شیر خدا و رستم دست‌ام آرزوست

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت

گفت آنکه یافت می‌نشود آم آرزوست «3» .

گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما

(1). حجات، 6: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ».

(2). مائده، 41 و 42.

(3). از مولوی است.

معرفت دینی، ص: 325

دروغی که سبب ترك جماعت شد

در یکی از شب‌های ماه مبارك رمضان، جوانی نزد من آمد و گفت: می‌خواهم پدر همسرم را با خود به این مجلس بیاورم، ولی راهش دور است و نمی‌شود. از طرفی، او که همواره اهل مسجد و نماز جماعت بوده مدتی است مسجد را ترك کرده و وقتی به او می‌گویم: چرا به مسجد نمی‌روی؟ می‌گوید: دیگر نمی‌شود به این پیش‌نماز اقتدا کرد.

در این مدت، هر چه دلیلش را پرسیدم چیزی نگفت تا این که دیشب گفت: مردم می‌گویند پسر امام جماعت معاون یکی از وزرا شده و هنوز مرگب حکمش خشك نشده، شش میلیون تومان از بیت المال برداشته و و يك میلیون آن را هم به پدرش داده است. برای همین، پشت سر این روحانی دیگر نمی‌شود نماز خواند.

او ادامه داد: من به پدرم چیزی نگفتم، ولی به منزل آن پیش‌نماز رفتم و گفتم: می‌خواهم ده دقیقه با شما صحبت کنم. بعد، برای ایشان آنچه را شنیده بودم نقل کردم که مردم می‌گویند فرزند شما در روز روشن از بیت المال دزدیده و به شما هم مبلغی از آن را داده است. «1»

پیش‌نماز لبخندی زد و گفت: مساله مهمی نیست، نگران نباشید! بعد، مرا به چای و میوه دعوت کرد و مقداری شیرینی نیز به همراه سه شناسنامه از داخل منزل با خود آورد. سپس گفت: خداوند به من سه فرزند داده: دو دختر و يك پسر، که شناسنامه آن‌ها را برایتان آورده‌ام. شما این شناسنامه‌ها را نگاه کنید تا من به پسرم بگویم بیاید و خودش درباره این شش میلیون توضیح دهد.

سپس، بیرون رفت و با کودکی در آغوش بازگشت که هنوز زبان باز نکرده بود و گفت: من همین يك پسر را دارم که این شناسنامه‌اش است. حال، شما از خودش بپرسید این پول را برای چه منظوری دزدیده است؟

(1). دزدی‌های قدیم در شب روی می‌داد، یعنی وقتی که همه خواب بودند. در روزگار ما، دزدی‌ها در روز روشن واقع می‌شود و کلان هم هست: دین را می‌دزدند، شرف را می‌دزدند، حجاب را می‌دزدند، بیت المال را می‌دزدند، حق را می‌دزدند، ناموس را می‌دزدند و همه در روز روشن واقع می‌شود. قدیم‌ها این طور نبود و ناموس کسی را نمی‌دزدیدند. در تهران در هر محلی يك مشت لات گردن کلفت زندگی می‌کردند که افراد محل گاهی که می‌خواستند به سفر بروند به این لات‌ها می‌گفتند در مدتی که ما نیستیم، مواظب زن و بچه ما باشید! آن‌ها هم می‌گفتند: خیالتان راحت باشد چون اگر کسی چپ به ناموستان نگاه کند چشمانش را در می‌آوریم! لات‌های آن زمان با همه بدی‌هاشان دزد ناموس و شرف و دین مردم نبودند، اما امروزه جناب جنتلمن در دانشگاه و دبیرستان و خیابان با نامه یا تلفن به زور یا به اختیار ناموس مردم را می‌دزد و شرف و دین و عقل مردم را غارت می‌کند. معلوم نیست بچه‌های ما در آینده می‌خواهند چه بکنند؟ چون روز به روز تعداد این گرگ‌ها دارد زیاد می‌شود (بخشی از سخنرانی استاد)

معرفت دینی، ص: 326

این دست تصمیمات و سوءظن‌ها بر اثر گوش سپردن به لغویات و سخنان بیهوده به وجود می‌آیند، در حالی که خداوند وظیفه انسان را در این باره معین کرده و فرموده است:

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ». (1)

مومنین کسانی هستند که از شنیدن سخنان لغو پرهیز می‌کنند.

نعمت گوش به قدری مهم است که در قرآن مجید نزدیک به 100 آیه درباره آن وارد شده است. در ابتدای آیاتی که اعضاء و جوارح انسان را شرح می‌دهند، سخن از گوش به میان آمده و بعد از گوش، نوبت به چشم و قلب رسیده است. به عبارت دیگر، آن اندازه که قرآن بر موضوع گوش تاکید کرده، درباره هیچ عضو دیگری تاکید نکرده است. از این روست که وقتی خداوند اهل ایمان را وصف می‌کند، در آخرین آیه سوره بقره می‌فرماید:

«قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا». «2»

شنیدیم و اطاعت کردیم.

حضرت ابراهیم، علیه السلام، از آن جهت بدان مقامات والا رسید که به فرمان پروردگار گوش سپرده و از آن اطاعت کرده بود. قرآن در این باره می‌فرماید:

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ». «3»

[و یاد کنید] هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم باش. گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.

شکرگزاران اندک‌اند

متأسفانه، آدمی در طول تاریخ حیات خویش کمتر راه صلاح و صواب را پیموده و به رستگاری چشم دوخته است. او در اغلب دوران حیات به طغیان و عصیان و نافرمانی گذرانده و نعمت‌های الهی را در راه باطل

(1). مؤمنون، 3؛ در سوره فرقان، 72 هم در مورد عباد الرحمن آمده: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا».

(2). بقره، 285: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ».

(3). بقره، 131.

معرفت دینی، ص: 327

صرف کرده و از توانایی خویش برای یافتن مینوی سعادتمند بهره جسته است. قرآن کریم با لحن گلایه آمیزی درباره نعمت گوش و چشم و قلب می‌فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ». «1»

و اوست که برای شما گوش و دیده و دل پدید آورد، ولی اندکی سپاس‌گزاری می‌کنید.

خداوند گوش و چشم و قلب را خلق کرد «2» و آنها را ابزار تحصیل معرفت و دانایی قرار داد تا بشر با استفاده از آنها به رشد و تعالی برسد، اما او به جای بهره‌برداری درست، آنها را در راه سقوط و انحراف به کار برد و نعمت‌های الهی را تباه کرد. بدین ترتیب، عبارت انتهایی آیه، در حقیقت، شکایت و گله‌ای است که قرآن از نوع بشر دارد، زیرا می‌فرماید تنها عده اندکی از انسان‌ها قدر این نعمت‌ها را می‌دانند و آن را در راه درست هزینه می‌کنند: «قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ».

(1). مؤمنون، 78؛ نیز با اختلاف در سجده، 9؛ نیز ملك، 23؛ نیز نحل، 78.

(2). داستان آفرینش گوش نیز حکایت عجیبی است که می‌توانید آن را در کتاب فیزیولوژی انسان بخوانید و ببینید خدا در ساختن گوش چه هنری به کار برده است. به طوری که امیرالمومنین می‌فرماید من از خلقت گوش غرق در شگفتی هستم. گوش انسان ترکیبی از سه بخش است که لاله گوش بخش بیرونی آن است و ماده‌ای غضروفی است. اگر این بخش از استخوان ساخته شده بود، یکی دو بار که انسان در کودکی به زمین می‌خورد می‌شکست و از بین می‌رفت. از طرفی، گوش در ندارد و شب‌ها که می‌خواهیم انواع حشرات می‌توانند داخل آن شوند و بلایی به سرمان بیاورند که تا آخر عمر بهبودی نیابد و خوب نشود، اما خداوند آب بسیار تلخی را در آن جاری کرده که انواع حشرات از بوی آن متواری می‌شوند. با این حال، ما يك عمر بوی آن را با وجودی که گوش همسایه بینی است درك نمی‌کنیم.

از طرفی، مقداری بالاتر از این منبع آب تلخ، يك عمر آب شور در چشم می‌جوشد و مقداری پایین‌تر از آن سه چشمه آب شیرین در زیر زبان قرار دارد. اگر این آب‌ها به هم راه پیدا می‌کردند و مثلاً آب تلخ در چشم جاری می‌شد یا در دهان می‌ریخت چه می‌خواستیم بکنیم؟ ... ای بی‌انصاف جنس دویا! (بخشی از سخنرانی استاد).

19- بهره برداری صحیح از نعمت گوش

معرفت دینی، ص: 335

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على أعدائهم اجمعين.

موضوع بحث درباره معرفت و دانایی و آگاهی بود. وجود مبارك حضرت ابی عبدالله الحسین، علیه السلام، به مرد حاجتمندی که به ایشان مراجعه کرده بود، از قول پیغمبر اسلام، صلی الله علیه و آله، فرمودند:

«المعروف بقدر المعرفة». «1»

یعنی خوبی‌هایی که از انسان صادر می‌شود یا به او می‌رسد به تناسب معرفت و آگاهی و دانایی اوست. درصد بالایی از این خوبی‌ها در زمره ارزش‌های الهی و انسانی است که خداوند متعال طلوع آن را در آگاهان و دانایان قرار داده است. از این رو، عبادات دانایان قابل مقایسه با عبادت افرادی که از معرفت تهی هستند نیست. «2»

کسب معرفت واجب عینی است

این همه تأکید برکسب معرفت ممکن است سبب ایجاد این توهم در ذهن شود که آیا همه باید برای کسب معرفت بیست سال از عمر خود را در محضر اهل معرفت بگذرانند تا خود نیز در زمره اهل معرفت قرار

(1) پی‌نوشت

. تفسیر رازی، ج 2، ص 198؛ نیز با اختلاف اندک در بحار الانوار، ج 44، ص 196: «أعرابي قصد الحسين بن علي رضي الله عنهما، فسلم عليه وسأله حاجه وقال: سمعت جديك يقول: إذا سألتكم حاجه فاسألوها من أحد أربعة: إما عربي شريف، أو مولى كريم، أو حامل القرآن، أو صاحب وجه صبيح. فأما العرب فشرفت بجديك، وأما الكرم فداؤكم وسيرتكم، وأما القرآن ففي بيوتكم نزل، وأما الوجه الصبيح فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: إذا أردتم أن تنظروا إلى فانظروا إلى الحسن والحسين، فقال الحسين: ما حاجتك؟ فكتبها على الأرض. فقال الحسين سمعت أبي عليا يقول: قيمة كل امرئ ما يحسنه. وسمعت جدي يقول: المعروف بقدر المعرفة. فأسألك عن ثلاث مسائل إن أحسنت في جواب واحد فلك

ثَلَاثَ مَا عِنْدِي وَإِنْ أَجَبْتَ عَنْ اثْنَيْنِ فَلَكَ ثَلَاثًا مَا عِنْدِي وَإِنْ أَجَبْتَ عَنْ الثَّلَاثِ فَلَكَ كُلُّ مَا عِنْدِي وَقَدْ حَمَلَ إِلَى صِرْهِ مَخْتُومِهِ مِنَ الْعِرَاقِ فَقَالَ: سَلْ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَقَالَ: أَيْ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ قَالَ الْأَعْرَابِيُّ: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ. قَالَ: فَمَا نَجَاهُ الْعَبْدَ مِنَ الْهَلَكَةِ قَالَ: الثَّقَةُ بِاللَّهِ، قَالَ: فَمَا يَزِينُ الْمَرْءَ قَالَ: عِلْمٌ مَعَهُ حِلْمٌ قَالَ: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ قَالَ: فَمَالٌ مَعَهُ كَرَمٌ قَالَ: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ قَالَ: فَفَقْرٌ مَعَهُ صَبْرٌ قَالَ: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ قَالَ: فَصَاعِقُهُ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فَتَحْرِقُهُ فَضْحُكُ الْحُسَيْنِ وَرُمَى بِالصِّرْهِ إِلَيْهِ».

(2). به عنوان نمونه: من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، ج 4، ص 367: «يا على نوم العالم أفضل من عباده العابد. يا على! ركعتين يصليهما العالم أفضل من ألف ركعه يصليه العابد»؛ نیز کافی، ج 4، ص 41: «سهل بن زیاد، عن عمرو بن عثمان، عن محمد بن شعيب، عن أبي جعفر المدائني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: شاب سخي مرهق في الذنوب أحب إلى الله من شيخ عابد بخيل». و احادیثی که در جلد اول کافی کتاب عقل و جهل در مورد معرفت آمده است.

معرفت دینی، ص: 336

بگیرند؟ پاسخ این است که قرآن مجید چنین کاری را لازم نمی داند، چرا که اگر بنا بود همه مردم برای کسب معرفت به مراکز علمی روی بیاورند و نیمی از عمر خود را در این راه بگذرانند، نظام زندگی در عالم مختل می شد. در عوض، قرآن مجید لازم می داند از هر قبیله یا منطقه ای عده ای در صدد این کار برآیند و به تفقه در دین پردازند:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ». «1»

در قرآن، از میان همه انبیاء الهی، تنها نام 26 نفر آمده «2» و از بقیه ایشان به صورت کلی سخن رفته است که تعداد ایشان را 124 هزار پیامبر دانسته اند. این مجموعه از اهل معرفت را، پروردگار عالم در قرآن یاد کرده و معارفی از آنان را در قرآن کریم نقل کرده است تا ما با استفاده از آن ها بتوانیم راه صحیح زندگی را پیدا کنیم و در آن مسیر حرکت نماییم. بخشی دیگر را نیز در عنوان کلی اهل بیت معرفی کرده و مقدار بسیار زیادی از معارف را نیز به طور مستقیم در خود قرآن آورده است.

حال، آنان که ذوق و شوق کافی برای فهم معرفت دارند باید عمر خویش را صرف تحصیل این معارف کنند و آموخته های خود را در اختیار مردم قرار دهند تا آنان نیز در مسیر رشد و رسیدن به سلامت دنیا و آخرت قرار گیرند.

این عده وظیفه دارند پس از کسب معرفت در میان مردم و در بطن جامعه قرار گیرند و به تبلیغ و نشر حقایق بپردازند، نه این که گوشه خلوت اختیار کنند و خود را از مردم پنهان کنند. از این رو، عالمانی که خود را از مردم پنهان می کنند و در نشر معارف الهی نمی کوشند و با زبان و قلم دانش خویش را به مردم نمی رسانند، در گمراهی و شیوع فرهنگ های فاسد در میان مردم سهیم اند و از آن جا که به علم خویش

(1). توبه، 122.

(2). پیامبرانی که اسامی آنها در قرآن آمده: پیامبر اکرم، آدم، هابیل، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، لوط، زکریا، عزیر، یحیی، الیاس، ادریس، ایوب، یونس، هارون، سلیمان، داود، هود، صالح، شعیب، ذی الکفل، اسباط، و اسامی بعضی نیز مثل شیث، اشموئیل و خضر و یوشع بن نون، تارخ، إرمیا، حیقوق، دانیال، شمعون و جرجیس، اخنوخ، قیدار، و ... از احادیث استفاده می شود.

معرفت دینی، ص: 337

عمل نمی کنند به فرموده پیامبر اکرم در قیامت اهل دوزخ اند و دوزخیان از بوی بدن آنها به خدا شکایت می کنند. «1»

اما اگر چنین عالمی در جامعه حضور داشت و مردم او را غریب و تنها گذاشتند و به سراغش نیامدند تا از علمش استفاده کنند، گناه نادانی شان بر دوش خودشان است و در دادگاه قیامت محکوم به عذاب اند. این گروه از مردم از آنجا که گوش خود را معطل گذاشته اند و در نتیجه وظایف خود را ندانسته و به آن عمل نکرده اند اهل دوزخ هستند؛ زیرا در جایی که عالم آماده است علم خویش را در اختیار دیگران قرار دهد، «2» مردم موظف اند از نعمت گوش بهره ببرند و به کسب معرفت بپردازند.

از آنچه گفتیم معلوم می شود که همه مردم لازم نیست خود به تحصیل علم بپردازند، بلکه کافی است عده ای به این مهم اقدام کنند و مردم از علم ایشان استفاده کنند. خداوند در این باره به مردم دستور می دهد:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». «3»

اگر [حقیقت را] نمی دانید، از اهل دانش و اطلاع بپرسید.

مردم باید آنچه را که نمی‌دانند از دانیان بپرسند تا در حد خود دانا شوند. در روز قیامت نیز، معیار پاداش دادن به بندگان علم و عمل آنهاست. «4» در این میان، عالمان با عمل بیشترین پاداش را دارند و متعلمین با عمل در مرحله بعد از ایشان‌اند. در حقیقت، متعلمین بعد از انبیاء و ائمه و عالمان در رتبه چهارم قرار دارند و غیر از این چهار دسته، بقیه مردم بی‌تردید اهل دوزخ‌اند. «5»

گوش منفی کدام است؟

گوش منفی گوش‌ای است که صاحبش در استفاده از آن در راه مثبت و تحصیل حقایق بخل می‌ورزد. بخل بر خلاف پندار عموم مردم تنها در مسائل مالی نیست، بلکه اقسامی دارد که یکی از آنها بخل در استفاده از

(1). کافی، ج 1، ص 44: «محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن حماد بن عیسی، عن عمر بن أذینه، عن أبان بن أبي عیاش، عن سلیم بن قیس الهلالی قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يحدث عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال في كلام له: العلماء رجالان: رجل عالم أخذ بعلمه فهذا ناج وعالم تارك لعلمه فهذا هالك، وإن أهل النار ليتأذون من ريح العالم التارك لعلمه، وإن أشد أهل النار ندامه وحسره رجل دعا عبدا إلى الله فاستجاب له وقبل منه فأطاع الله فأدخله الله الجنة وأدخل الداعي النار بتركه علمه»؛ نیز در کافی، ج 1 ص 41: «أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن إسماعیل بن بزيع، عن منصور بن حازم، عن طلحه بن زيد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قرأت في كتاب علي عليه السلام إن الله لم يأخذ على الجاهل عهدا بطلب العلم حتى أخذ على العلماء عهدا ببذل العلم للجاهل، لأن العلم كان قبل الجاهل»؛ نیز در کافی، ج 1 ص 44-45: «علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقري، عن علي بن هاشم بن البرید، عن أبيه قال: جاء رجل إلى علي بن الحسين عليه السلام فسأله عن مسائل فأجاب ثم عاد ليسأل عن مثلها فقال علي بن الحسين عليه السلام: مكتوب في الإنجيل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون ولما تعملوا بما علمتم، فإن العلم إذا لم يعمل به لم يزد صاحبه إلا كفرا ولم يزد من الله إلا بعدا»؛ نیز کافی، ج 1 ص 48: «علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن عبد الله بن ميمون القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله ما العلم؟ قال: الانصاف، قال: ثم مه؟ قال: الاستماع، قال: ثم مه؟ قال: الحفظ، قال: ثم مه؟ قال: العمل به، قال: ثم مه يا رسول الله؟ قال: نشره».

(2). کافی، ج 1، ص 40: «علي بن إبراهيم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن یونس بن عبد الرحمن عن أبي جعفر الأحول، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يسع الناس حتى يسألوا ويتفقهوا ويعرفوا إمامهم. ويسعهم أن يأخذوا بما يقول وإن كان تقيه»؛

- «محمد بن عیسی، عن یونس، عن ذکره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أف لرجل لا يفرغ نفسه في كل جمعه لأمر دينه فيتعاهده ويسأل عن دينه؟»

- «علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله عز وجل يقول: تذاكر العلم بين عبادي مما تحيي عليه القلوب الميتة إذا هم انتهوا فيه إلى أمری؛

- «محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن حماد بن عيسى، عن حريز عن زرارة ومحمد بن مسلم ويريد العجلي قالوا: قال أبو عبد الله عليه السلام لحمزان بن أعين في شيء سأله: إنما يهلك الناس لأنهم لا يسألون؛»

- «سهل بن زياد، عن جعفر بن محمد الأشعري، عن عبد الله بن ميمون القداح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال: إن هذا العلم عليه قفل ومفتاحه المسألة».

(3). نخل، 43؛ و با اختلاف اندك در انبياء، 7: «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

(4). به عنوان نمونه به این احادیث اشاره می شود:

- کافی، ج 1، ص 44-45: «علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقري، عن علي بن هاشم بن البريد، عن أبيه قال: جاء رجل إلى علي بن الحسين عليه السلام فسأله عن مسائل فأجاب ثم عاد ليسأل عن مثلها فقال علي بن الحسين عليه السلام: مكتوب في الإنجيل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون ولما تعملوا بما علمتم، فإن العلم إذا لم يعمل به لم يزد صاحبه إلا كفرا ولم يزد من الله إلا بعدا»

- «محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: بم يعرف الناجي؟ قال: من كان فعله لقوله موافقا فأثبت له الشهادة ومن لم يكن فعله لقوله موافقا وإنما ذلك مستودع».

- «أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، رفعه قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام في كلام له خطب به على المنبر: أيها الناس! إذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلكم تهتدون، إن العالم العامل بغيره كالجاهل الحائر الذي لا يستفيق عن جهله، بل قد رأيت أن الحجة عليه أعظم، والحسرة أدهم على هذا العالم المنسلخ من علمه، منها على هذا الجاهل المتحير في جهله، وكلاهما حائر بائر».

(5). نُجِجِ الْبَلَاغَهُ، حُكْمَت 147: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاهٍ، وَهَمِجٌ رِعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ»؛ نِيز كَافِي، ج 1، ص 34: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَغْدَ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ أَحَبَّ أَهْلِ الْعِلْمِ، وَلَا تَكُنْ رَابِعًا فَتَهْلِكُ بِبَغْضِهِمْ»؛ نِيز كَافِي، ج 1، ص 34: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ يَغْدُوا النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ: عَالِمٌ وَمُتَعَلِّمٌ وَغَثَاءٌ، فَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَشِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَسَائِرُ النَّاسِ غَثَاءٌ».

معرفت دینی، ص: 338

گوش است. در همین باره در سوره مبارکه احقاف می خوانیم:

«وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِيْمَا إِنَّمَا مَكَنَّاكُمْ فِيْمَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ». «1»

همانا ما به آنان در اموری قدرت و تمکن داده بودیم که شما را در آن امور چنان قدرت و نیروی نداده ایم، و برای آنان گوش و چشم و دل قرار داده بودیم، ولی گوش و چشم و دلشان چیزی از عذاب را از آنان برطرف نکرد؛ زیرا همواره [با داشتن آن ابزار تشخیص] آیات ما را انکار می کردند، و سرانجام عذابی که همواره آن را مسخره می کردند، آنان را احاطه کرد.

برداشت هایی از این آیه شریفه

چنان که از آیه شریفه به دست می آید کسانی که پیش از ما بر روی زمین زندگی می کردند صاحب تمدن بزرگ و ابزارها و امکانات شگفتی بوده اند که آن توان و نیرو به ما منتقل نشده است. به عبارت دیگر، چنین نیست که گمان کنیم هر چه در تاریخ بشر به عقب برویم با انسان هایی وحشی و بی تمدن مواجه می شویم. در برخی مقالات علمی خواندم که باستان شناسان تمدن هایی را در زمین کشف کرده اند که حتی دارای سگ های پر تاب ابزارهایی به آسمان بوده اند.

اما از همه این مشاهدات و کشفیات مهم تر، شهادت پروردگار بر این مطلب است که به صراحت می فرماید امکانات و توانایی های اقوام گذشته به ما نرسیده است.

با این حال، نکته ای که میان ما و آنان مشترک است بهره مندی از نعمت گوش و چشم و قلب است:

«وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ».

خداوند می فرماید: به همه گذشتگان گوش دادم تا بفهمند و چشم دادم

(1). احقاف، 26.

معرفت دینی، ص: 339

تا عالم شوند، اما آن‌ها با گوش و چشم و نیروی درك خود از عذاب دنیا و آخرت فاصله نگرفتند و تا توانستند در این دنیا درب بدبختی و در آن دنیا درب دوزخ را به روی خود گشودند و ترجیح دادند مانند حیوانات زندگی کنند:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَهُمْ».

و در حالی که کافران همواره سرگرم بهره‌گیری از [کالا و لذت‌های زودگذر] دنیايند و می‌خورند، همان‌گونه که چارپایان می‌خورند و جایگاهشان آتش است.

خداوند در ادامه آیه می‌فرماید: آنان سخنان پیامبران خویش را نمی‌پذیرفتند و آنان را دروغگو می‌خواندند:

«إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ».

و وقتی پیامبران آنان را از این معنا می‌ترساندند که با این روش زندگی به عذاب الهی دچار می‌شوید، می‌خندیدند و پیامبران را به سخره می‌گرفتند، ولی عاقبت عذابی فراگیر آنان را فراگرفت و تمدن عظیمشان را از میان برد.

با این بیان، معلوم است که امت‌های پیشین نیز در استفاده از نعمت گوش و چشم و فلب به خطا رفته‌اند و جهلشان سبب نابودی‌شان شده است، در حالی که می‌توانستند عالم و اهل معرفت شوند و به رستگاری برسند. این است که معطل نگذاشتن نعمت گوش این انداه مهم است. از گوش برای دانا شدن باید استفاده کرد نه این‌که آن را بر هر سخنی و حرفی گشود و معطلش گذاشت. (2)

شکایت گوش و چشم از انسان در قیامت

در سوره فصلت آمده است:

«حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

(1). محمد، 12: «إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ».

(2). در روایتی آمده است که پیامبر فرمود: «اغتموا برد الربيع فإنه يفعل بأبدانكم ما يفعل بأشجاركم»؛ یعنی خود را از باد بهار نپوشانید، زیرا باد بهار با شما کاری را می‌کند که با زمین و درختان می‌کند و شما را هم زنده می‌کند. اما «واجتنوا برد الخريف فإنه يفعل بأبدانكم ما يفعل بأشجاركم»؛ از باد خزان دوری کنید که تمام برگ و بارتان را می‌ریزد.

محققین وقتی این روایت را معنی می‌کنند می‌گویند منظور پیامبر از باد بهار نسیم حقایقی است که از زبان انبیاء و ائمه و عالمان واجد شرایط به گوش می‌وزد که تمام استعدادهای خفته انسان را بیدار می‌کند. (بخشی از سخنرانی استاد)

این روایت در بحار الأنوار، ج 59، ص 271 موجود است؛ نیز روایتی دیگر با همین مضمون در نهج البلاغه، حکمت 128 از علی علیه السلام آمده: «توقوا البرد في أوله، وتلقوه في آخره فإنه يفعل في الأبدان كفعله في الأشجار. أوله يحرق وآخره يورق».

معرفت دینی، ص: 340

* وقالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا أنطقنا الله الذي أنطق كل شيء وهو خلقكم أول مره وإليه ترجعون». «1» وقتی آنان به آتش می‌رسند، گوش و چشم و پوستشان به اعمالی که همواره انجام می‌دادند، گواهی می‌دهند. و آنان به پوستشان می‌گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ می‌گویند: همان خدایی که هر موجودی را به سخن آورد، ما را گویا ساخت، و او شما را نخستین بار آفرید و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

به تصریح این آیه شریفه، وقتی گناهکاران را وارد قیامت می‌کنند، گوش و چشم و پوست آنان علیه آنها شهادت می‌دهند که خدایا این فرد در دوران عمر خویش به جای این که ما را در راه رشد و کمال هزینه کند، ما را در مسیرهای انحرافی خرج کرد.

حال، سوالی که در انتهای این مقال به ذهن می‌رسد این است که چرا باید انسان آن گونه زندگی کند که گوش و چشم و قلبش در قیامت او را رسوا کنند و سرآخر به دوزخ بکشانند؟

(1). فصلت، 19- 21: «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ* حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* وَ قَالُوا لَوْلَا دَرَجَتُهُمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ».

معرفت دینی، ص: 345

20- درباره عبادت و معرفت، و منابع و آثار خداشناسی

معرفت دینی، ص: 347

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على أعدائهم اجمعين.

در گفتارهای پیش گذشت که کسب معرفت و تحصیل حقیقت از موضوعات بسیار مهمی است که دست یافتن به آن زندگی آدمی را منظم کرده و همه حرکات ظاهر و باطن او را در راه خیر و نیکی جهت می‌دهد. رسول گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله، در روایتی می‌فرمایند:

«منهومان لا يشبعان: طالب علم، وطالب دنیا. فأما طالب العلم فيزداد رضى الرحمن، وأما طالب الدنيا فيتمادى في الطغيان». «1»

یعنی دو گرسنه هستند که هرگز سیر نمی شوند: طالب علم و طالب دنیا. کسی که لذت معرفت را چشیده از کسب آن سیر نمی شود و تا آخر عمر در پی آن است و کسی که لذت دنیا را چشیده در تمتع از آن کوتاهی نمی کند. با این تفاوت که طالب علم همواره بر خشنودی خدا از خویش می افزاید «2» و طالب دنیا در طغیان خویش غوطه می خورد.

کدام ثروت پسندیده نیست

وقتی میان علم و ثروت چنین فرق مهمی گذارده می شود عده ای

(1) پی نوشت

. الأُمّالی، شیخ مفید، ص 29: «أخبرني أبو بكر محمد بن عمر الجعابي قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني قال: حدثنا أبو موسى هارون بن عمرو الجاشعي قال: حدثنا محمد بن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن [آبائه عليهم السلام، عن] جده قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: العالم بين الجهال كالحی بین الاموات، وإن طالب العلم ليستغفر له كل شيء حتى حيتان البحر وهوام الارض وسباع البر وأنعامه، فاطلبوا العلم فإنه السبب بينكم وبين الله عزوجل، وإن طلب العلم فريضة على كل مسلم».

- میزان الحکمه، ج 3، ص 2071: رسول الله (صلى الله عليه وآله): منهومان لا يشبع طالبهما: طالب العلم وطالب الدنيا.

- الإمام الصادق (عليه السلام): منهومان لا يشبعان منهوم علم ومنهوم مال.

- الإمام علي (عليه السلام): منهومان لا يشبعان: طالب علم، وطالب دنیا.

- عنه (صلى الله عليه وآله): أجوع الناس طالب العلم، وأشبعهم الذى لا يتغيه.

- الإمام علي (عليه السلام): العالم من لا يشبع من العلم ولا يتشبع به.

(2). رسول خدا، صلى الله عليه وآله، می فرماید: «إذا جاء الموت لطالب العلم وهو في هذا الحال مات شهيدا».

معرفت دینی، ص: 348

می‌پندارند که از نظر دین ثروت همواره ناپسند است. در حالی که این پندار صحیح نیست، زیرا گاهی انسان در صدد کسب مال برای تامین نیازهای خود و خانواده خویش است یا قصد انجام کار خیری را دارد، و گاه برای رسیدن به دنیا تلاش می‌کند. گروه نخست، به قناعت روزگار می‌گذرانند و به بهره خویش از دنیا راضی‌اند، و گروه دوم اگر همه دنیا را هم داشته باشند سیر نمی‌شوند و به بخل و زراندوزی روزگار می‌گذرانند و چون خود را مستغنی می‌پندارند سر به طغیان بر می‌دارند؛ چرا که به فرموده قرآن کریم:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ. أُنْزِلَتْ آيَاتُنَا بِالْغَيْبِ. ۱»

مسلماً انسان سرکشی می‌کند. برای این که خود را بی‌نیاز می‌پندارد.

گروه اول از آنان‌اند که به قول شاعر «بی‌گمان پای چپ‌هاشان چا پای خداست»، و گروه دوم از آنان که «چشم تنگ دنیا دوستشان» را تنها «خاک‌گور» باید پر کند. «2»

بدین ترتیب، معلوم می‌شود دنیایی که در تعالیم دین ما نکوهش شده آن است که سبب فراموشی خدا و خداناترسی شود که منشأ آن غلبه جهل و غفلت است. و این در حالی است که در قرآن می‌خوانیم:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ». «3»

از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می‌ترسند

سخنی از مرحوم فیض کاشانی

وجود مبارك مرحوم فیض کاشانی در مجلد نخست از کتاب پرارزش علم‌الیقین درباره معرفت با توجه به این آیه به تفصیل سخن گفته‌اند که بسیار خواندنی و قابل تامل است و نشان از معرفت والای ایشان دارد.

درباره زندگانی این مرد بزرگ باید گفت که مرحوم فیض بخشی از تحصیلات خود را در شیراز و بخش مهم دیگر را در اصفهان به پایان

(1). علق، 6 و 7.

(2). قطعه نخست از سهراب سپهری در کتاب صدای پای آب است و قطعه دوم اقتباس از این بیت سعدی است: آن شنیدستی که در اقصای غور/ بارسالاری بیفتاد از ستور/ گفت چشم تنگ دنیا دوست را/ یا قناعت پر کند یا خاک گور.

(3). فاطر، 28.

معرفت دینی، ص: 349

بردند و پس از این که به توفیق حضرت حق از نظر معرفت و تعقل و خردورزی و اندیشه به مقام والایی رسیدند، بر اساس توصیه قرآن کریم به بازگشت علما به دیار خودشان به مولد خویش (کاشان) بازگشتند.

بر اساس تعالیم قرآن و روایات، تدریس و انتقال علم و معرفت به دیگران از اعظم عبادات الهی است که کسی پاداش آن را نمی تواند محاسبه کند، زیرا به فرموده قرآن مجید این کار ایجاد حیات معنوی در انسان هاست:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ». «1»

ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت می کنند اجابت کنید.

ارزش دعوت و هدایت مردم به قدری است که پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، زمانی که امیرمومنان، علیه السلام، را به یمن می فرستادند به ایشان فرمودند: اگر يك نفر به دست تو هدایت شود در پیشگاه خدا بهتر از آن چیزی است که خورشید بر آن طلوع و غروب می کند:

«يا على لا تقاتلن أحدا حتى تدعوه، وأيم الله لان يهدي الله على يدك رجلا خير لك مما طلعت عليه الشمس وغربت، ولك ولاؤه يا على». «2»

با این بیان، چه کسی می تواند پاداش قدم برداشتن در راه کسب معرفت و انتقال آن به دیگران را به منظور هدایت مردم محاسبه کند؟ این نخستین حرکتی بود که مرحوم فیض در کاشان بدان دست یازید.

کار دوم ایشان مشارکت در حل مشکلات مادی و معنوی مردم بود. اصولاً، در اسلام شانه از زیر بار مشکلات مردم خالی کردن مفهومی ندارد و آنچه در اسلام وجود دارد مسئولیت و تکلیف است. پس، این که آدم چهره غمناکی را ببیند و بی تفاوت از کنار آن عبور کند در اسلام جایی ندارد. «3»

(1). انفال، 24.

(2). بحار الأنوار، ج 21، ص 361: «علی، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله إلى اليمن وقال لي: ...».

(3). شاید از این روست که امیرمومنان، علیه السلام، می فرماید: «كلکم راع وكلکم مسئول عن رعیتة».

معرفت دینی، ص: 350

در اسلام، «به من مربوط نیست» و «نمی توانم» و «نمی دانستم» و «امکانش برام فراهم نبود» و «زمانه ام پر از فساد بود» و توجیهاتی از این دست چه در راه کسب معرفت، چه انتقال آن، و چه رفع مشکلات مردم - مسموع نیست و همه در برابر خود و دیگران مسئولیت دارند.

عده ای از مردم فساد اجتماعی و مخلوط شدن حق با باطل و خطاهای مسئولان و دست اندرکاران و ... را بهانه دوری از معرفت قرار داده اند. در پاسخ به این گروه باید گفت: مگر در زمان شهدای کربلا فساد نبود؟ مگر این 72 نفر در جامعه ای زندگی نمی کردند که والی کوفه از فرط مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند و بعد رو به مردم کرد و گفت: من هنوز حال دارم. اگر دوست دارید، باز هم می توانم برایتان نماز بخوانم! و بعد در محراب مسجد قی کرد؟ «1» این 72 نفر در چنین طوفان فساد زندگی می کردند، با این حال، حبیب بن مظاهر و بریر و زهیر و حر بن یزید و ... شدند. آیا این 72 نفر در جامعه ای زندگی می کردند که تك تك مردم آن نماز شب می خواندند یا این که بر اثر فساد بنی امیه اغلب مردم فاسد شده بودند؟ پس، نمی توان گفت: من در زمانی زندگی می کردم که کسب آگاهی و معرفت ممکن نبود و فیلم ها و سینماها و مجلات و ماهواره ها و اختلافات داخلی و جنگ ها و نزاع های خارجی و بین المللی و زنان نیمه عریان اجازه نمی دادند در راه حبیب بن مظاهر گام بردارم و کسی چون او باشم.

خداوند این قبیل توجیهات را نمی‌پذیرد و آن را دروغ می‌شمارد، زیرا اگر این کار شدنی نبود، شهدای کربلا هم از انجام آن عاجز بودند.

آری، کار مهم دیگر مرحوم فیض همین بود که در آن روزگاران سخت به مشکلات فکری و روحی و جسمی مردم می‌رسید و در هدایت آنان بی‌وقفه تلاش می‌کرد.

(1). شرح أصول الكافي، محمد صالح مازندرانی، ج 11، ص 332: «وليد بن عقبه بن أبي معيط أخو عثمان من أمه [و استاندار کوفه از طرف عثمان] حين كان واليا من قبله على أهل الكوفة صلى الصبح بالناس وهو سكران أربع ركعات فلما فرغ قال أيها الناس إن لي نشاطا إن شئتم أزيد لكم ركعات آخر»؛ نیز الغدير، أميني، ج 8، ص 123: «حكى أبو الفرج في الأغاني عن عبيد والكلبي والأصمعي: «إن وليد بن عقبه كان زانيا شرب الخمر فشرب الخمر بالكوفة وقام ليصلي بهم الصبح في المسجد الجامع فصلى بهم أربع ركعات ثم التفت إليهم وقال لهم: أزيدكم؟ وتقياً في المحراب وقرأ بهم في الصلاة وهو رافع صوته: علق القلب الربابا* بعد ما شابت وشابا».

معرفت دینی، ص: 351

کار دیگر مرحوم فیض این بود که مسجد را آباد نگاه می‌داشت و با حضور همیشگی در آن در پویایی و رونق آن می‌کوشید. مردم نیز در این راه به ایشان یاری می‌دادند و جمعیت قابل توجهی در نماز ایشان شرکت می‌کردند.

اما کار مهم و زیربنایی ایشان این بود که فرهنگ قرآن و اهل بیت، علیهم‌السلام، را با تفسیر و توضیح نوشت و برای نسل‌های آینده به یادگار گذاشت، زیرا این مرد بزرگ هشتاد سال در این دنیا زیست و حدود سیصد جلد کتاب از خود به یادگار گذاشت.

ارزیابی حرکت علمی مرحوم فیض

به نظر من، کار ایشان در آن دوران چیزی شبیه به معجزه بوده است، زیرا بعضی از کتبی که ایشان تالیف کرده به تنهایی به اندازه عمر يك انسان کار می‌برد و وقت لازم دارد. نمونه آن کتاب شریف وافی است که در حقیقت چهار کتاب اصلی

شیعه را در خود جمع کرده است و خوشبختانه در شهر اصفهان به وسیله کتابخانه امیرالمومنین، علیه السلام، چاپ شده و نزدیک به 30 هزار صفحه دارد.

کتاب دیگر ایشان تفسیر صافی است که حدود سه هزار صفحه است و کتاب بسیار ارزشمندی است. دیگر از آثار ایشان نیز، کتاب علم یقین است که پاسخ این سوال که «معرفت مقدم است یا عبادت؟» را از قول ایشان در این کتاب نقل خواهیم کرد. «1» اما نکته جالب این است که مرحوم فیض این خدمات را در زمانی به انجام رسانده که کولر و برق و ماشین و وسایل الکترونیکی و رفاهی امروزی وجود نداشته و مردم در گرمای 50 درجه کاشان خود را با بادبزین دستی خنک می کردند و شبانگاه خانه های خویش را با چراغ

(1). از دیگر کتب ایشان دیوان شعرشان است که حدود 2000 صفحه است و کتاب شریف شافی که همین مقدار صفحه دارد. کتاب دیگرشان محجه البیضاء است که خود در آغاز آن نوشته اند که من این کتاب را برای کسانی نوشتم که دنبال اخلاق حسنه هستند. برای این که بدانید این کتاب چه ارزشی دارد به یقین به شما می گویم که مرحوم حسینعلی راشد که 25 سال تمام شب های جمعه در رادیوی تهران سخنرانی می کرد، مدرک 70 درصد از سخنانش همین کتاب محجه البیضاء بود. (بخشی از سخنرانی استاد).

معرفت دینی، ص: 352

موشی روشن می ساختند! عظمت حرکت علمی مرحوم فیض با درک شرایط روزگار ایشان بیشتر و بهتر درک می شود. حال، پاسخ این سوال:

معرفت بالاتر است یا عبادت؟

مرحوم فیض در کتاب علم یقین در پاسخ این سوال می نویسد: به طور قطع، معرفت بر عبادت مقدم است، زیرا اگر کسی معبود خویش را نشناسد، از کیفیت عبادت اطلاع پیدا نکند، و به اهداف و نتایج عبادت در دنیا و آخرت آگاه نباشد، اصلاً عبادت برای او تحقق پیدا نمی کند.

راستی، کسی که خدا برایش مجهول است و او را درست نمی‌شناسد و تنها شنیده است که خدایی هست؛ کسی که کیفیت عبادت برایش معلوم نیست و حقیقت وضو را نمی‌شناسد و از شرایط ظاهری و باطنی نماز و آثار و منافع آن آگاه نیست، چه نمازی می‌خواند؟ آیا این نماز به ورزش شباهت بیشتری ندارد؟

نمازی که از زمین به سوی آسمان بالا می‌رود و فرشتگان برای بدرقه آن به عالم بالا نازل می‌شوند و به تصریح قرآن مجید «

تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

«1» است نماز با معرفت و از سر آگاهی است. برای همین، کسی که نماز می‌خواند، اما گرفتار فحشا و منکر است، در حقیقت نماز نمی‌خواند؛ زیرا اگر نماز می‌خواند در خیمه زندگی‌اش فحشا و منکر راه نداشت. در حقیقت، چنین کسی مصداق کسی است که نماز را ضایع کرده است. «2» مرحوم فیض در ادامه سخن خویش به آیه «

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ

« استناد می‌کند و می‌فرماید: خشیت از خدا ویژه آگاهان است و وقتی خشیت از خدا در کسی وجود داشته باشد، در دوره عمر خویش عاشقانه و آگاهانه با خدا و با خلق خدا و با نعمت‌ها برخورد می‌کند.

(1). عنکبوت، 45.

(2). در باب ضلیع کردن نماز روایات مختلفی وجود دارد. از جمله: بحار الأنوار، ج 80، ص 9: «کتاب حسین بن عثمان: عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن العبد إذا صلى الصلاه لوقتها وحافظ عليها ارتفعت بيضاء نقية تقول حفظتني حفظك الله، وإذا لم يصلها لوقتها ولم يحافظ عليها رجعت سوداء مظلme تقول: ضيعتني ضيعك الله». نیز: همان، ص 10: «ومنه: عن الحسين بن إبراهيم بن ناتانه، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمار الساباطي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من صلى الصلوات المفروضات في أول وقتها فأقام حدودها، رفعها الملك إلى السماء بيضاء نقية وهي تهتف به: حفظك الله كما حفظتني، و استودعك الله كما استودعتني ملكا كريما. ومن صلاها بعد وقتها من غير عله فلم يقم حدودها رفعها الملك سوداء مظلme، وهي تهتف به ضيعتني ضيعك الله كما ضيعتني، ولا رعاك الله كما لم ترعني».

معرفت دینی، ص: 353

عبادت مرحوم آخوند کاشی

مرحوم آیت الله حاج آقا رحیم اریاب می فرمودند: آخوند کاشی «1» کسی بود که در مدرسه صدر وقتی شبها برای نماز شب بیدار می شد، هر چه در مدرسه بود با ناله او هماهنگ می شد.

در همین باره ایشان نقل می کرد که يك شب طلبه آگاه و با معرفتی که تازه به مدرسه صدر آمده بود، متوجه شد از در و دیوار و درخت و آجر و سنگریزه حیاط مدرسه صدای «

سبوح قدوس رب الملائکه والروح

« بلند است. او از سر تعجب، صبح فردا، نزد آخوند کاشی رفت و گفت: آقا، دیشب تمام در و دیوار مدرسه «

سبوح قدوس

« می گفتند!؟

آخوند کاشی با شنیدن این سخن گریه کرده و گفته بودند: این که در و دیوار سبوح و قدوس بگویند عجیب نیست. «2» سپس، آن طلبه نزد یکی دیگر از ساکنین مدرسه رفته و از او پرسیده بود: دیشب این جا چه خبر بود؟ او نیز پاسخ داده بود: این جا هر شب این اتفاق می افتد، زیرا وقتی جناب آخوند به سجده می رود و سبوح قدوس می گوید، همه مدرسه با او هماهنگی می کنند.

مرحوم آیت الله اریاب هم چنین می فرمودند: غذای مرحوم آخوند اغلب یا نان و سبزی یا نان خشك یا نان و ماست و یا نان و پنیر بود. سبزی را هم خود ایشان از بازار تهیه می کردند و چنان با دقت و حوصله آن را پاك می کردند که تنها ساقه های غیر قابل خوردن آن باقی می ماند. يك بار از ایشان پرسیدم: چرا این قدر با دقت سبزی را پاك می کنید؟ ایشان برگ ریحانی را به من نشان داد و گفت: میلیاردها چرخ در عالم هستی به امر خدا گشته تا این برگ ریحان به وجود بیاید. در حقیقت، خداوند این برگ ریحان را از گردش میلیاردها چرخ خلق کرده تا خوراك انسان شود و از طریق او با نردبان عبادت به خدا برسد. حال،

(1). مرحوم آخوند ملا محمد کاشانی در اصفهان می‌زیست و در همان شهر وفات یافت. او تا آخر عمر در مدرسه زندگی کرد و امکانات مادی اجازه تشکیل خانواده به او نداد. ایشان از چهره‌های برجسته و کم نظیر شیعه است.
(مؤلف)

(2). اشاره به این آیات است: اسراء، 44: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...» و جمعه، 1: «يسبح لله ما في السموات وما في الارض الملك القدوس العزيز الحكيم».

معرفت دینی، ص: 354

اگر من این برگ ریحان را دور بیندازم، باید در قیامت جواب آن را بدهم که من تا پیش تو آمدم تا جزء بدن تو شوم و با عبادت تو به خدای خود برسم. چرا مرا محروم کردی؟ و من توان پاسخ به آن را ندارم!

این نگاه اهل معرفت و اهل خشیت به دنیا است. حال، این دیدگاه را با عروسی‌ها و مهمانی‌ها و حتی زندگی عادی برخی مردم قیاس کنید که چه اندازه اسراف و تبذیر در آن‌ها وجود دارد.

اهل معرفت در سخنان امیر مومنان، علیه السلام

وجود مبارك حضرت باقر العلوم، علیه السلام، از جد بزرگوارشان چنین نقل کرده‌اند که روزی امیرالمومنین در مسجد کوفه نماز صبح را با مردم خواند و هنگامی که از نماز فارغ شد، رو به مردم کرد و آنان را موعظه نمود و خود در میان سخنانش گریست و مردم را نیز از خوف خدا به گریه انداخت:

«صلى أمير المؤمنين (عليه السلام) بالناس الصبح بالعراق، فلما انصرف وعظهم، فبكى وأبكاهم من خوف الله».

سپس فرمود: ای مردم کوفه، به خدا قسم! کسانی را در زمان پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌وآله، دیدم و شناختم که شبانه روز موبشان ژولیده و رویشان غبارآلود و شکمشان از حرام و پرخوری خالی بود:

«ثم قال: أما والله لقد عهدت أقواما على عهد خليلي رسول الله (صلى الله عليه وآله)، وإني لم ليصبحون ويمشون شعئا غبراء خصاء».

(صفات ژولیده‌مو و گردآلود بدین معناست که آنان به قدری از قید ظواهر عالم آزاد بودند که به همه دنیا می‌خندیدند).

«بين أعينهم كركب المعزى، يبيتون لرهم سجدا وقياماً، يراوحون بين أقدامهم وجباهم، ينجون رهم ويسألونه فكاك رقابهم من النار. والله لقد

معرفت دینی، ص: 355

رأيتهم مع ذلك وهم جميع مشفقون منه خائفون». «1»

ای مردم، پیشانی این افراد از کثرت سجود و عبادت مانند زانوی بز پینه بسته و خشن شده بود و تمام شب‌های زندگی‌شان را به قیام و عبادت و سجده‌گذرانده بودند. استراحت آنان در این دنیا این بود که در برابر خدا بر پا بایستند و پیشانی بر خاک بگذارند. آن‌ها هر شب در دل تاریکی و در خلوت خویش با خدا مناجات و راز و نیاز می‌کردند و از او می‌خواستند که آنان را از آتش دوزخ نجات دهد.

ای مردم کوفه، به خدا قسم من ایشان را در زندگی چنین یافت‌م، با این حال، همواره می‌ترسیدند خواسته‌شان مورد پذیرش خداوند واقع نشود و به عذاب الهی دچار گردند!

چنین خشیتی ثمره معرفت و آگاهی ناب است. حال، باید دید آیا می‌شود آدمی خدا را نشناسد و بتواند رکعتی نماز حقیقی به جای آورد یا عمل درستی در راه خدا انجام دهد؟

این روایات تنها گوشه‌ای از روایات باب معرفت و قطره‌ای از دریای معارف الهی و اسلامی شیعه در این باره است. از این جا معلوم می‌شود که چرا این اندازه بر تحصیل معرفت، به ویژه شناخت وجود مقدس حضرت حق که در صدر همه شناخت‌ها قرار دارد و در همه کتاب‌های آسمانی به ویژه قرآن - دعوت به آن دیده می‌شود توصیه شده است. زیرا زیباترین و باارزش‌ترین و بهترین و کامل‌ترین و جامع‌ترین موضوع معرفت شناخت خداست که، در حقیقت، شناخت زیبایی مطلق، رحمت بی‌نهایت، غفران بی‌انتهای، کرم نامحدود، مالک مطلق، ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین است. شناخت وجود مقدسی است که بخشی از وجودش در حدود دو هزار آیه از قرآن، و بخش دیگرش در دعای جوشن کبیر، دعای عرفه حضرت ابی عبدالله، دعای کمیل امیرالمومنین، دعای

(1). الارشاد، شیخ مفید، ج 1، ص 236: ومن كلامه عليه السلام في ذكر خيار الصحابه وزهادهم ما رواه صعصعه بن صوحان العبدی، قال: صلى بنا أمير المؤمنين عليه السلام ذات يوم صلاه الصبح، فلما سلم أقبل على القبلة بوجهه يذكر الله تعالى، لا يلتفت يمينا ولا شمالا حتى صارت الشمس على حائط مسجدكم هذا - يعني جامع الكوفه - قيس رمح، ثم أقبل علينا بوجهه عليه السلام فقال: (لقد عهدت اقواما على عهد خليلي رسول الله صلى الله عليه وآله، وإنهم ليرأحون في هذا الليل بين جباههم وركبهم، فإذا أصبحوا أصبحوا شعثا غبرا بين أعينهم شبه ركب المعزى، فإذا ذكروا مادوا كما تميد الشجر في الريح، ثم انهملت عيونهم حتى تبل ثيابهم) ثم نهض عليه السلام وهو يقول: (كأنما القوم باتوا غافلين).

- الأمالی، شیخ طوسی، ص 102: «أخبرنا محمد بن محمد، قال: أخبرنا أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمي (رحمه الله) قال: حدثني أبي، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن معروف بن خربوذ، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر (عليه السلام)، قال: صلى أمير المؤمنين (عليه السلام) بالناس الصبح بالعراق، فلما انصرف وعظهم، فبكى وأبكاهم من خوف الله (تعالى)، ثم قال: أما والله لقد عهدت أقواما على عهد خليلي رسول الله (صلى الله عليه وآله)، وإنهم ليصبحون ويمشون شعثاء غبراء خمضاء بين أعينهم كركب المعزى، يبيتون لرهم سجدا وقياما، يرأحون بين أفدامهم وجباههم، يناجون رهم ويسألونه فكاك رقابهم من النار، والله لقد رأيتهم مع ذلك وهم جميع مشفقون منه خائفون».

معرفت دینی، ص: 356

ابو حمزه امام سجاد، دعای سحر امام کاظم، علیهم السلام، و ... تبلور یافته است.

سه منبع مهم شناخت خدا

قرآن کریم مهم ترین منابع شناخت وجود مقدس پروردگار را سه کتاب دانسته است که دقت و تامل در آنها هر گونه شک و تردید و وسوسه ای را درباره وجود پروردگار از دل بیرون می کند.

منبع اول: کتاب آفاق

نام قرآنی نخستین کتابی که قرآن برای شناخت پروردگار بر آن تاکید دارد «کتاب آفاق» است «1» که همان کتاب خلقت، کتاب آفرینش، کتاب طبیعت، و در لسان حکما کتاب تکوین است.

تعداد فصل‌ها و بخش‌های این کتاب به تعداد مخلوقات خداوند است که خورشید و ماه و شب و روز و زمین و آسمان و دشت و دریا و حیوان و جماد و ... «2» از آن جمله‌اند.

دانشمندان گاه برای بعضی از این مخلوقات الهی کتاب‌های مستقلی نوشته‌اند که کتاب‌های پیدایش و مرگ خورشید، پیدایش زمین، از جهان‌های دور، افق دانش، هیئت در اسلام، آسمان و جهان، و ... تنها بخش ناچیزی از آن‌هاست و انسان با مطالعه و دقت در آن‌ها خدا را در آینه آیات و نشانه‌هایش به وضوح می‌بیند.

آفتاب آمد دلیل آفتاب

مطالعه کشفیات دانشمندان درباره خورشید راهی است که خالق آن را به انسان می‌نمایاند. امروزه، بر اثر تحقیقات دانشمندان می‌دانیم که خورشید یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین است و میلیاردها سال از عمر آن گذشته. بنابراین، به طور طبیعی باید تا به حال خاموش شده یا از انرژی

(1). فصلت، 53: «سُرِّبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ».

(2). انعام، 95-99: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ* فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ* وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ* وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ* وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونِ وَ الرُّمَّانِ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ نیز بقره، 164: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ نیز رعد، 24: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأُمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ* وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْهَارًا وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رَوَاجِينَ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ* وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٍ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَّضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ».

معرفت دینی، ص: 357

آن کاسته گشته بود. «1» به راستی، منبع این انرژی خورشید که مانند کوره‌ای سوزان است چیست و چرا تا به حال خاموش نشده است؟

تعبیر قرآن از خورشید »

سِرَاجًا وَهَّاجًا

«2» است که در آن سراج به معنای چراغ و وهَّاج به معنای شدید الحرارة و آتش بسیار سوزان و گرم است. دانشمندان درباره حرارت خورشید گفته‌اند که سبب این حرارت و نور گاز هلیوم است که هر چه می‌سوزد، دوباره با فعل و انفعال خاصی در خورشید تولید می‌شود و جای گازهای سوخته را می‌گیرد.

روی سخن قرآن با انسان‌ها در مطالعه کتاب آفرینش این است که برای مثال از خود پرسند چه کسی خورشید را به وجود آورده و آن را که يك ميليون و سیصد هزار برابر زمین است در فضا نگاه داشته است؟ چه کسی نگذاشته آتش آن خاموش شود و همواره فعل و انفعالات درون آن را سامان داده است؟ چه کسی فاصله آن را تا زمین 150 میلیون کیلومتر قرار داده «3» تا سبب حیات باشد و آن را دورتر یا نزدیک‌تر قرار نداده تا بر اثر آن زمین آتش بگیرد یا یخ ببندد؟ این نظم را در این آیه از کتاب تکوین چه کسی برقرار کرده است؟ و اگر خالق خورشید خدا نیست، پس کیست؟ عارف بزرگوار، مرحوم الهی قمشه‌ای، آن انسان کریم و آگاه که در سن 75 سالگی نیز حاضر به کم کردن عبادت خویش نبود و همواره دو ساعت پیش از نماز صبح بیدار بود و تنها نماز وترش حدود يك ساعت به طول می‌انجامید، آن‌هم در حالی که دو دستش بر آستان حق بلند بود و اشک می‌ریخت، در بیت زیبایی می‌گوید:

دیده نبیند در آن جز رخ زیبای دوست.

گیتی و خوبان آن در نظر آینه‌ای است

قرآن کریم نیز می‌گوید:

«فَأَيُّهَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ». «4»

پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست.

(1). لغت نامه دهخدا: فعالیت خورشید و تشعشعات آن: جرم و شعاع و تابناکی خورشید احتمالاً در طی چندین بیلیون (میلیارد) سال اخیر تغییر معتناهی نکرده است ولی بر سطح آن پدیده‌های موقت چندی ظاهر میشود که از آنها به فعالیت خورشید تعبیر میکنند و نواحی‌ای از خورشید را که فعالیت در آنها نسبتاً شدید است نواحی فعال آن خوانند.

(2). نبأ، 13.

(3). لغت نامه دهخدا: فاصلهء متوسط خورشید از زمین 149490000 کیلومتر است.

(4). بقره، 115.

معرفت دینی، ص: 358

آری:

بس که هست از همه سو وز همه رو راه به تو
به تو برگردد اگر راهروی برگردد.

زیرا به فرموده امیرمومنان، علیه السلام:

«لا يمكن الفرار من حكومتك». «1»

منبع دوم: کتاب نفس

قرآن کتاب نفس را منبع دوم معرفت به خدا معرفی می کند و به انسانها سفارش می کند که خدا را در خود پیدا کنید، زیرا او را از رگ گردن به انسانها نزدیک تر می داند:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ». «2»

به قول سعدی:

دوست نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم.

دقت در آفرینش انسان و توانایی‌های عجیبی که در او به ودیعت نهاده شده اهل اندیشه را به حقیقت رهنمون می‌شود. کافی است از خود پرسیم چرا استخوان‌های مجسمه با استخوان‌های سایر نقاط بدن فرق دارد؟ وجود مژه و ابرو چه تاثیری بر چشم و قوه بینایی دارند؟ چرا موی سر با موی مژه فرق می‌کند و هر دو با ابرو تفاوت دارند؟ چرا موی انسان توخالی است و چه کسی سوراخ به این نازکی را در آن به وجود آورده؟ چگونه با کمک استخوانی کوچک و پرده‌ای لطیف قادر به شنیدن انواع صداها هستیم یا با اندکی پیه مناظر جهان را می‌بینیم و با اندکی گوشت به هر زبانی حرف می‌زنیم و مزه‌ها را احساس می‌کنیم و ...؟ زمانی که پاسخ این سوالات را یافتیم، خداوند را به نور عقل می‌بینیم و وجودش را در خود احساس می‌کنیم.

منبع سوم: کتاب خدا (قرآن)

منبع سوم برای شناخت خدا قرآن مجید است که متأسفانه از زندگی

(1). فرازی از دعای کامل است.

(2). ق، 16: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ».

معرفت دینی، ص: 359

اغلب مسلمانان رخت بسته و مطالعه آن (نه تدبر و تعقل در آن) به ایام خاصی واگذار شده است. مگر با صرف چند ساعت در سال یا چند ماه رمضان می‌شود با آیات این کتاب مانوس شد و آن را فهمید؟ مگر نه این است که طلب

علم فریضه است و باید هر مسلمانی آن را مانند نماز - و با توجه به آنچه گفته آمد، حتی بیشتر از نماز و عبادات - در زندگی خویش جای دهد و در پی کسب آن باشد؟

هر مسلمانی در هر روز لااقل باید دو ساعت از وقت خود را صرف مطالعه و تفکر کند. معلوم نیست چرا نسل جدید ما با وجود این همه امکانات یا از مطالعه و تفکر دور افتاده و یا مصرف علم را تنها در کسب درآمد یا عنوان و شهرت و مقام می بیند و با علم و معرفت هم معامله امور دنیایی را می کند؟ این در حالی است که کاسب های قدیم تهران در مغازه هایشان انواع کتاب و از همه مهم تر قرآن و تفسیر و دعا داشتند و وقتی مشتری نداشتند و سرشان خلوت بود وقتشان را به مطالعه می گذراندند. چرا بازارهای ما در گذشته مرکب از حوزه علمیه و مسجد و مغازه بود و امروز همه کسب و کار ما در پاساژهای لوکس چند طبقه خلاصه شده است؟ زیرا مردم وقتشان را تنها برای به دست آوردن دنیا اختصاص نداده بودند و حاضر نبودند از هر راهی ولو حرام - مال خود را افزایش دهند. برای همین، صبح ها قبل از این که حجره خود را باز کنند نزد علما حلال و حرام و احکام کسب و کار و زندگی را می آموختند و ظهر و غروب غبار مادیات را در مسجد از تن و جان خود پاک می کردند. دریغ که آن روزگاران و آن مردمان رفته اند و با این خواب سنگین که همه عرصه های فکر و اندیشه و اقتصاد و فرهنگ ما را فرا گرفته بعید است دیگر چنان مردمانی بازگردند!

به واقع بیاندیشیم که بدون خدا مگر ما و زندگی ما چقدر می ارزد و

معرفت دینی، ص: 360

جز مقداری گل که به صورت پوست و استخوان در آمده چه چیز دیگری داریم؟ چرا دوستی و رفاقت با خدا و لذت مناجات با او را به لذت های محدود و زودگذر دنیا فروخته ایم و زندگی جانوری را در پیش گرفته ایم؟ چرا از خدا بریده ایم و در توهم خود به این باور رسیده ایم که او ما را ترك کرده و «از خدا صدا نمی رسد»؟

حافظ فرمود:

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست وگرنه طیب هست.

چرا اندکی اهل درد نمی شویم و باور نمی کنیم که به قول حافظ:

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست؟

تا فرصتی و عمری هست باید به جبران مافات همت گماشت و اهل معرفت و بصیرت شد، زیرا پس از آن خواهش »

رب ارجعون

« ما را جز به »

کَلَّا

« 1» پاسخ دیگری خواهند داد. بگذریم!

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر «2» .

آثار معرفت به خدا

کسی که از طریق این سه منبع در حد ظرفیت وجودی خویش به خدا معرفت پیدا می کند، در روشنائی معرفت زیبایی بی نهایت را می بیند و بر اساس تماشای زیبایی بی نهایت عشق و محبت عمیقی به آن پیدا می کند و به فرموده امام صادق، علیه السلام، خانه دلش عرش پروردگار و حرم او می گردد. «3» مهم ترین اثری که این معرفت و عشق بر انسان می گذارد این است که خود را چه در باطن و چه در ظاهر به صورتی آراسته می کند که محبوب آن را می پسندد، زیرا این معرفت گوشت و پوست و استخوان و رگ و

(1). اشاره است به مومنون، 99 و 100: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ».

(2). از مثنوی معنوی است.

(3). بحار الأنوار، ج 55، ص 39: إطلاق العرش على قلب الانبياء والاوصياء عليهم السلام وكمل المؤمنين فإن قلوبهم مستقر محبته ومعرفته سبحانه، كما روى أن قلب المؤمن عرش الرحمن وروى أيضا في الحديث القدسي (لم يسعني سمائي ولا أرضي ووسعني قلب عبدی المؤمن).

- بحار الأنوار، ج 67، ص 25: قال الصادق عليه السلام: القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غير الله.

معرفت دینی، ص: 361

پی آدمی را تصرف کرده و تسخیر می کند؛ به طوری که اراده عاشق در اراده معشوق محو می شود و او بدان حال و شکل در می آید که معشوق می خواهد و می پسندد.

عاشق در خیمه این معرفت تنها در پی جلب رضایت معشوق و خشنودی اوست. از این رو، دیگر در او نشانی از هیچ ردیلتی نمی توان یافت، زیرا با پر بودن قلب از محبت و معرفت معشوق جایی برای کس یا چیز دیگری باقی نمی ماند. «1» در همین باره، امام ششم، علیه السلام، به نقل مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی می فرماید: ایمان و معرفت و محبت به وسیله دل به اعضاء و جوارح بدن می رسد، زیرا اعضاء و جوارح همه کارگران قلب اند. «2» از همین روست که مردم اعمال خود را به دل نسبت می دهند و مثلا در پاسخ این سوال که چرا فلان کار را کردی؟ می گویند: «دلم خواست». امام صادق، علیه السلام، قلب را سلطان مملکت وجود انسان می دانند که چشم و گوش و زبان و دست و شهوت فرمانبر آن و مصرف کننده نیرو و انرژی آن هستند. در روایتی می خوانیم:

«ان فی البدن مضغه اذا صلحت صلح البدن واذا فسدت فسد البدن. ألا وهی القلب». «3»

در وجود انسان پاره ای گوشت قرار دارد که اگر آن صالح و شایسته و درست و سالم باشد، سایر اعضاء و جوارح نیز سالم خواهند بود و اگر بیمار باشد، اعضاء و جوارح دیگر نیز بیمار خواهند بود و این پاره گوشت قلب است.

برای همین، توجه قرآن مجید به قلب بیش از توجه به اعضاء و جوارح دیگر است. قرآن تنها کالای قابل خرید در بازار قیامت را «قلب سلیم» می داند، زیرا چشم و گوش و دست و پا و ... همه شاخه های این ریشه اند و همواره اصل بر فرع تقدم دارد.

(1). إرشاد الأذهان، علامه حلی، ج 1، ص 19: تعصى الاله وأنت تظهر حبه* هذا محال فى القياس بدیع لو كان حبك صادقا لأطعته* إن المحب لمن يحب مطیع.

(2). بحار الأنوار، ج 23، ص 6: أبی عن سعد عن ابن هاشم عن ابن مرار عن یونس عن یونس بن یعقوب قال: کان عند أبی عبد الله الصادق علیه السلام جماعه من أصحابه فیهם هشام بن الحكم، حران بن أعین، ومؤمن الطاق، وهشام بن سالم، والطیار وجماعه من أصحابه فیهם هشام بن الحكم، وهو شاب، فقال أبو عبد الله علیه السلام: یا هشام، قال: لیک یا بن رسول الله، قال: ألا تحدثنی کیف صنعت بعمر بن عبید؟ وکیف سألته؟ قال هشام: جعلت فداک یا بن رسول الله إنی اجلک وأستحییک ولا یعمل لسانى بین یدیک. فقال أبو عبد الله الصادق علیه السلام: یا هشام إذا أمرتکم بشئ فافعلوه، قال هشام: بلغنی ما کان فیه عمرو بن عبید وجلوسه فی مسجد البصره عظم ذلك علی، فخرجت إلیه ودخلت البصره فی يوم الجمعة فأتیت مسجد البصره فإذا أنا بخلقه کبیره وإذا أنا بعمر بن عبید علیه شمله سوداء متز بها من صوف وشمله مرتد بها، والناس یسألونه، فاستفرجت الناس فافرجوا لی، ثم قعدت فی آخر القوم علی رکیبتی ثم قلت: أیها العالم أنا رجل غریب تأذن لی فأسألك عن مسأله؟ قال: فقال: نعم، قال: قلت له: ألك عین؟ قال: یا بنی أى شئ هذا من السؤال؟ فقلت: هكذا مسألتی، فقال: یا بنی سل وإن كانت مسألتک حمقا. قال: فقلت: أجبنی فیها، قال: فقال لی: سل، فقلت: ألك عین؟ قال: نعم، قال: قلت: فما ترى بها؟ قال: الالوان والاشخاص، قال: فقلت: ألك أنف؟ قال: نعم، قال: قلت: فما تصنع بها؟ قال: أنشمم بها الرائحه، قال: قلت: ألك فم؟ قال: نعم، قلت: وما تصنع به؟ قال: أعرف به طعم الاشیاء. قال: قلت: ألك لسان؟ قال: نعم، قلت: وما تصنع به؟ قال: أتکلم به، قال: قلت: ألك اذن؟ قال: نعم، قلت: وما تصنع بها؟ قال: أسمع بها الاصوات، قال: قلت: ألك ید؟ قال: نعم، قلت: وما تصنع بها؟ قال: أبطش بها، وأعرف بها اللین من الخشن، قال: قلت: ألك رجلان؟ قال: نعم، قلت: ما تصنع بهما؟ قال: أنتقل بهما من مکان إلى مکان، قال: قلت: ألك قلب؟ قال: نعم، قلت: وما تصنع به؟ قال: امیز به کل ما ورد علی هذه الجوارح، قال: قلت: أفلیس فی هذه الجوارح غنى عن القلب؟ قال: لا، قلت: وکیف ذلك وهی صحیحه سلیمه قال: یا بنی إن الجوارح إذا شکت فی شئ شتمته أو رأته أو ذاقته أو سمعته أو لمسته ردتہ إلى القلب فتقن یقین ویطل الشک، قال: فقلت: إنما أقام الله القلب لشک الجوارح؟ قال: نعم، قال: قلت: فلا بد من القلب وإلا لم یستقم الجوارح؟ قال: نعم، قال: فقلت: یا أبا مروان إن الله تعالى ذکره لم یتزک جوارحک حتی جعل لها إماما یصحح لها الصحیح، ویتقن ما شک فیه ویتزک هذا الخلق کلهم فی حیرتهم وشکهم واختلافهم لا یمیز لهم اماما یردون إلیهم شکهم وحیرتهم ویمیز لك إماما لجوارحک ترد إلیه حیرتک وشکک؟ قال: فسکت ولم یقل شیئا قال: ثم التفت إلى فقال: أنت هشام؟ فقلت: لا، فقال لی: أجالسته؟ فقلت: لا، فقال: فمن أين أنت؟ قلت: من أهل الکوفه، قال: فأنت إذا هو، قال: ثم ضمنی إلیه وأقعدنی فی مجلسه، وما نطق حتی قمت، فضحك أبو عبد الله علیه السلام

ثم قال: يا هشام من علمك هذا؟ قال: فقلت: يا بن رسول الله جرى على لساني، قال: يا هشام هذا والله مكتوب في صحف إبراهيم وموسى ..

(3). الفصول في الاصول، جصاص، ج 3، ص 150؛ نیز شرح کلمات أمير المؤمنين علی بن ابی طالب (ع)، عبد الوهاب، ص 66. (از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم)

معرفت دینی، ص: 362

قلب انسان می تواند از راه مطالعه و دقت در منابع شناخت خدا معرفت به حقایق پیدا کند و این کار برای هر کسی که اندک تحصیلی کرده باشد آسان است. حتی اگر کسی نتواند خود به مطالعه دست بزند، کافی است به قول قرآن مجید از اهل اندیشه و مطالعه حقایق را بشنود، زیرا بسیاری از انسان ها از راه گوش اهل معرفت شده اند:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ». «1»

بی تردید در سرگذشت پیشینیان مایه پند و عبرتی است برای کسی که نیروی تعقل دارد، یا با تأمل و دقت [به سرگذشت ها] گوش فرا می دهد در حالی که حاضر به شنیدن و فراگیری شنیده های خود باشد.

حکایت درباره بهره گیری صحیح از گوش

نقل است که روزی عربی وارد مسجد شد و از مردم پرسید: پیامبر کدام يك از شماست؟ رسول خدا، صلی الله علیه وآله، خود را معرفی کرد و از خواسته اش پرسید. گفت: آمده ام سخنت را بشنوم و بدانم چه می گویی؟

پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، در پاسخ او چند جمله فرمودند. اول این که:

«اشهد أن لا إله إلا الله».

غیر از الله همه معبودهای دیگر باطل اند و در دست هیچ بت زنده و مرده ای کلیدی برای حل مشکلات نیست. معبودی جز وجود مقدس او وجود ندارد و هر کس ادعای معبود بودن کند باطل است، چون سر رشته هیچ کاری به دست او نیست. بت های بی جان را که خود مردم ساخته اند و بت های جاندار هم به زور خود را وارد زندگی مردم کرده اند تا آنان

را اسیر کنند. مردم هم باید در مقابل آنان ایستادگی کنند و مانند حضرت ابراهیم، علیه السلام، که با تبر خویش بت بزرگ بابل را قطعه قطعه کرد او را قطعه قطعه کنند و دور بیاندازند.

(1). ق، 37.

معرفت دینی، ص: 363

جمعیت خصم از پریشانی ماست

این مصرع از مرحوم اقبال لاهوری به حقیقت تلخی اشاره می کند و آن این است که بت های زنده بر اثر سکوت مردم و حرکت نداشتن آنان است که قدرت خودنمایی پیدا می کنند، وگرنه قدرتی ندارند. در حقیقت، اگر مردم اخلاق ابراهیمی داشته باشند، هیچ بت زنده ای نمی تواند آنان را به بندگی خویش در آورد و به خود دعوتشان کند.

پیامبر معلم دلسوز بشر است

حضرت در ادامه پاسخ به مرد عرب خود را معرفی کرد و فرمود:

«وإني رسول الله».

یعنی من پیام آور خدا و معلمی دلسوز و حکیم که برای علاج دردها و شفای بیماری ها مبعوث شده ام. (این بخش مربوط به قلب است)

«وتقيم الصلاة، وتؤتي الزكاة، وتصوم شهر رمضان، وتحج البيت»

(این بخش مربوط به بدن است).

سپس، حضرت فرمود:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ». «1»

پس هرکس هم وزن ذره ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند. و هرکس هم وزن ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند.

برادر عرب! اگر کار نیک تو به وزن دانه ارزنی باشد، در قیامت در پیش چشمانت حاضر است و اگر عمل زشت به اندازه وزن ارزنی باشد، آن را خواهی دید و به حساب هر دو در آن روز خواهند رسید:

«وَأِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ». «2»

و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهمیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می آوریم، و کافی است که ما حسابگر باشیم.

(1). زلزله، 7 و 8. نیز سوره لقمان، 16: «يَا بُنَيَّ إِنَّكَ إِنْ تَكَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ».

(2). انبیا، 47.

معرفت دینی، ص: 364

دو روایت از میزان سختی محاسبه اعمال در قیامت

1. وجود مبارك مرحوم فیض کاشانی در کتاب محجة البیضاء از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، نقل می کنند که فرمود: اگر کسی در دنیا به مغازه قصابی رفته و انگشت خویش روی گوشت گذاشته باشد و گفته باشد که از این جای گوسفند برای من ببر، در روز قیامت، برای آن مقدار چربی ای که بر سرانگشتت او به سبب تماس با آن گوشت نشسته محاکمه اش خواهند کرد، مگر این که قصاب از کار او راضی بوده باشد.

2. پس از پایان یکی از جنگ ها، پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، فرمود تا مسلمانان غنائم به دست آمده را بیاورند تا عادلانه میان همه تقسیم شود. هم چنین، دستور دادند که چیزی از غنائم نزد کسی نماند.

در این حال، یکی از مسلمانان به حضرت عرض کرد: یا رسول الله، من يك جفت بند از كفش یکی از دشمنان برداشته‌ام، آیا آن را هم باید روی این غنائم بریزم؟ حضرت فرمودند: آری. پرسید: اگر آن را نزد خود نگهدارم چه می‌شود؟ حضرت فرمود: در قیامت، در ازای آن دو بند از آتش جهنم به پایت می‌بندند!

*** آری، پیامبر در طی این جملات این دو آیه از قرآن را به آن مرد عرب القاء کردند؛ یعنی به او آموختند که در زندگی منظم باشد و بدون چشم‌داشت به مال و حقوق مردم زندگی کند و به حق خود در زندگی قانع باشد و با توجه به روزی که در پیش دارد قدم بردارد و در همه لحظات به یاد قیامت و حساب آن باشد.

تاکید بر این توجه و هشیاری هم در آیات قرآن و هم در روایات فراوان دیده می‌شود. سرّ این که خداوند در ابتدای سوره بقره و در وصف متقین فرموده است: «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»، «1» (و نه «

وبالآخره هم

(1). بقره، 4.

معرفت دینی، ص: 365

ی

و منون

(نیز همین است؛ زیرا یقین حالتی است که غفلت با آن همراه نمی‌شود و فراموشی در آن راه ندارد.

درسی از مرحوم آیت الله حائری، موسس حوزه علمیه قم

البته، این مسائل در جامعه ما دیگر افسانه شده و تنها صفحه‌ای و کاغذی و خطی و نقل قولی بر آن‌ها شهادت می‌دهد، اما سیره عملی بسیاری از گذشتگان چنین بوده است.

توجه مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری به آخرت و توسل به معصومین به حدی بود که هر روز پیش از آن که شروع به تدریس کنند، يك نفر مامور بود روضه حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، را بخواند. حاج شیخ عبدالکریم نیز روی منبر بر مظلومیت ابی عبدالله، علیه السلام، می گریست و بعد به درس آغاز می کرد و این برنامه هر روز ایشان بود.

نکته جالب دیگر این که روی تمام صفحات دو کتابی که ایشان به خط خویش نوشته بود (یکی در اصول به نام درر و یکی در نماز به نام صلاه) و من هر دو را نزد فرزند ایشان مرحوم آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری دیدم، از ابتدا تا انتها عبارت «یا حسین» نوشته شده بود.

چشمی که نتواند گریه کند کور باشد بهتر است

همان کسی که برای مرحوم حاج شیخ عبدالکریم روضه می خواند، بعدها به تهران آمد و در دو مسجد معتبر پیش نماز شد. من نزدیک 20 سال با این عالم ارتباط داشتم؛ هم قبل از این که طلبه شوم و هم بعد از آن و تاکنون کسی را در روضه خواندن برای ابی عبدالله، علیه السلام، مثل او ندیده ام و تنها کسی بود که در مجلسش کسی بیش از خودش گریه نمی کرد. سرانجام، چنان شد که از فرط گریه، دو پلک چشم و

معرفت دینی، ص: 366

مژه های ایشان از بین رفت.

وقتی ایشان در بیمارستان بستری شد و چشم او را عمل کردند، پزشک معالج به ایشان گفت: شما دیگر نباید روضه بخوانید، یا اگر می خوانید نباید گریه کنید! او نز در پاسخ گفت: چشمی که برای ابی عبدالله، علیه السلام، گریه نکند، کور باشد بهتر است! «1»

حکایتی از مرحوم آیت الله سید محمد فشارکی

همین بزرگوار روزی برام تعریف کرد که مرحوم آیت الله العظمی حائری فرمود: من و حاج میرزا حسین نائینی علما به ایشان پیغمبر اصول می گویند - هم درس و هر دو مجتهد مسلم بودیم. وقتی مرجع تقلید زمانه از دنیا رفت، ما که مرحوم آیت الله العظمی سید محمد فشارکی را اعلم علمای شیعه در نجف می دانستیم به در منزل ایشان رفتیم و در زدیم.

وقتی ایشان از خانه بیرون آمد، ابتدا از ایشان پرسیدم که آیا ما را مجتهد می‌دانند یا خیر؟ و وقتی ایشان جواب مثبت دادند گفتیم: نظر ما این است که شما اعلم علمای شیعه در زمان ما هستید و باید علمداری شیعه و مرجعیت را قبول کنید!

آیت الله حائری می‌فرمود: وقتی مرحوم سید این سخن را شنید، دست خویش را به چارچوب در تکیه داد و گریست و فرمود:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ جَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ». «2»

هر کس کار نیکی [به پیشگاه خدا] بیاورد، پاداشی بهتر از آن برای اوست، و هر کس کار بدی بیاورد [پس بداند آنان که کارهای ناشایسته انجام داده‌اند] جزا داده نمی‌شوند مگر آنچه را همواره انجام می‌داده‌اند.

و افزود: قدرت مدیریت شیعه در من نیست. درست است که علمش را

(1). سالها پیش، دوستی داشتم که برای عمل قلب به آمریکا رفت. وقتی پس از شش ماه به ایران بازگشت، به دیدنش رفتم و از وضعیت فلش پرسیدم. گفت: دکترهای آمریکایی گفتند این قلب قابل عمل نیست و باید عوض شود. برای همین، مرا در نوبت گذاشتند تا کسی دچار مرگ مغزی شود و قلب او را به من پیوند بزنند، اما من قبول نکردم و آمدم. گفتم: چرا؟ هزینه زیادی داشت؟ گفت: مشکل هزینه نبود. من هر چه فکر کردم دیدم 37 سال است این قلب محل محبت خدا و اهل بیت، علیهم‌السلام، بوده و عشق ابی‌عبدالله، علیه‌السلام، در آن جای گرفته است و درست نیست آن را با قلب یک مسیحی یا یهودی عوض کنم و باید با همین قلب به ملاقات خدا بروم! یک ماه بعد از این گفتگو نیز درگذشت. رحمه الله علیه. (از سخنرانی استاد)

(2). قصص، 83.

معرفت دینی، ص: 367

دارم، ولی روش اداره‌اش را بلد نیستم و اگر این منصب را قبول کنم، خود را اهل دوزخ کرده‌ام و و من طاقت عذاب خدا را ندارم!

سپس، در را بست و رفت.

آری، کسی که با نگاه به قیامت زندگی کند و همواره آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» را در نظر داشته باشد، هرگز سخن یا عمل نا به جایی از او صادر نمی شود.

همین سخنان پیامبر برای آن مرد عرب کافی بود، چرا که او سرش را به زیر افکند و از مسجد بیرون رفت. پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، نیز با دیدن حال او رو به مردم کردند و فرمودند:

این مرد بی معرفت و بی علم وارد مسجد شد، ولی عارف و آگاه از مسجد بیرون رفت. «1» این روش بهره برداری صحیح از نعمت گوش برای کسب معرفت و آگاهی است.

هر که آیین حقیقت نشناسد ز مجاز	خواجه در حلقه رندان نشود محرم راز
آن قدر حلقه بزین بر در درگاه خدا	تا کند صاحب این خانه به رویت در باز
یا به بیهوده نبر نام محبت به زبان	یا چو پروانه بسوز از غم و با درد بساز
مگذارید قدم بیهوده در وادی عشق	کاندرین مرحله بسیار نشیب است و فراز.

(1). ظاهراً دو روایت در این قطعه به هم آمیخته شده اند:

- بحار الأنوار، ج 89، ص 107: أسرار الصلاة: روی أن رجلاً جاء إلى النبي صلى الله عليه وآله ليعلمه القرآن فانتهى إلى قوله تعالى: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. فقال: يكفيني هذا، وانصرف فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: انصرف الرجل وهو فقيه.

- الأملی، سید مرتضی، ج 4، ص 192: إن صعصعه لما وفد على النبي صلى الله عليه وسلم فسمع قوله تعالى (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) قال: حسبي ما أبالي أن لا أسمع من القرآن غير هذا.

- الأُمّالی، شیخ مفید، ص 151: عن عبد الله بن مسعود قال: كنا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم في بعض أسفاره إذ هتف بنا أعرابي بصوت جهورى فقال: يا محمد! فقال له النبي صلى الله عليه وآله: ما تشاء؟ فقال: المرء يحب القوم ولا يعمل بأعمالهم؟ فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: المرء مع من أحب. فقال: يا محمد اعرض على الاسلام، فقال: اشهد أن لا إله إلا الله، وأنى رسول الله، وتقيم الصلاة، وتؤتى الزكاة، وتصوم شهر رمضان، وتحج البيت، فقال: يا محمد تأخذ على هذا أجرا؟ فقال: لا إلا المودة في القربى، قال: قرباى أو قريباك؟ قال: بل قرباى، قال: هلم يدك حتى اباعك، لا خير فيمن لا يودك، ولا يود قريباك.